



## رفع شورش علیه حکومت

دوران زمامداری علی بن ایطالب (علیه السلام) و چهارشاه ابتدایی سلسله نجاشیان

نویسنده: سید محمد\*

جمادی الأول ۱۴۴۵ قمری / آذر ۱۴۰۲ شمسی

\*. پژوهشگر آزاد، مالک وبلاگ مکتب رئالیسم:

[offer13.blog.ir](http://offer13.blog.ir)

## مقدمه

عمدتاً باستان پرستان<sup>۱</sup> دارای عناد با اسلام سعی میکنند از هر مقوله ای ولو با چاشنی تحریف و جعل بر علیه اسلام و در ستایش ایران باستان بهره ببرند و گرچه این دو گزاره لزوماً مقابل هم نیستند لکن رویکرد این افراد عموماً بر این منوال بوده است. یکی ازین موارد بحث شورش بر علیه حکومت و مشروعیت نظام است و جبهه فکری دشمن سعی میکند با بیان شورش هایی در دوره خلافت علی بن ابیطالب (علیه السلام) اولاً سرکوب خونین و گسترده آنها را بیان کند (حداقل در یک مورد شورش اصطخر) ثانیاً این مقوله را دال بر عدم رضایت ایرانیان از حکومت مسلمانان در آن زمان بیان کند و ثالثاً کشتار را دلیلی بر عدم معصومیت علی بن ابیطالب (ع) به سبب کشتن مردم عادی در نظر بگیرد. جدای ازین موارد بصورت پیش فرض هم تاریخ ایران باستان با محوریت هخامنشیان را دورانی پر از صلح و رضایتمندی مردم نسبت به حاکمان در نظر میگیرند بگونه ای که آنرا دوران طلایی ایران و ایران بعد از اسلام را دوران سیاهی بیان میکنند.

در این مقاله علاوه بر اثبات اشتباه بودن سه گزاره فوق با دست گذاشتن بر روی شورش های مردمی و کشتار گسترده ای که در زمان های ابتدایی سلسله هخامنشیان انجام گرفت نشان داده میشود اگر این شورش ها دال بر نارضایتی عمومی باشد بطریق اولی حکومت هخامنشیان از اعتبار ساقط و در نظر هر ایرانی حکومتی باطل می بایست تلقی بشود.

---

۱. منظور از باستان پرست افرادیست که هویت ایرانی را با گره زدن به ایران باستان در تضاد و مقابل هویت یک مسلمان ایرانی قرار داده و از هر گزاره ای بر علیه اسلام با پیوند در ایرانیت سعی میکنند بهره ببرند در حالیکه طی بررسی تخصصی متوجه میشویم عمده‌تاً از جعل و تحریف تاریخ با توسل به انواع مغالطات و... برای بیان مقصود خود بهره میبرند که نمونه هایی از آن در این مقاله نشان داده خواهد شد.

## فهرست

- ۴ \_\_\_\_\_ بررسی شورش ها بر علیه حکومت در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام)
- ۶ \_\_\_\_\_ شورش خریت بن راشد
- ۷ \_\_\_\_\_ شورش اصطخر و کرمان
- ۱۶ \_\_\_\_\_ شورش خراسان
- ۱۸ \_\_\_\_\_ شورش ری
- ۱۸ \_\_\_\_\_ شورش دیلمیان
- ۱۹ \_\_\_\_\_ شورش سجستان
- ۲۰ \_\_\_\_\_ بررسی شورش ها بر علیه حکومت در زمان چهار شاه ابتدایی هخامنشیان
- ۲۱ \_\_\_\_\_ کوروش دوم
- ۲۴ \_\_\_\_\_ کمبوجیه دوم
- ۲۵ \_\_\_\_\_ بردیا
- ۲۶ \_\_\_\_\_ داریوش اول
- ۶۸ \_\_\_\_\_ نتیجه گیری
- ۷۵ \_\_\_\_\_ منابع

## ۱. بررسی شورش‌ها بر علیه حکومت در زمان امیر المؤمنین (علیه السلام)

اگرچه دوران خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) کوتاه و کمتر از پنج سال بود<sup>۱</sup>، اما بر اساس برخی روایت‌ها در همین دوره شاهد شش مورد شورش بودیم که حضرت با فرستادن نیرو اقدام به دفع فتنه آنها و خطر تجزیه شدن کشور و پایمال شدن خون ایرانیان<sup>۲</sup> و اعرابی که برای برپایی این حکومت جنگیده بودند میکنند. از جمیع روایات شورش خریت - خراسان (با محوریت نیشابور) - اصطخر و کرمان - دیلمیان - ری و سجستان بدست می‌آید که هر یک را جداگانه بررسی خواهیم کرد؛ اجمالاً عرض کنیم شورش خریت که اساساً شورش سیاسی غیر ملی یا قومی و بدون همراهی مردم بود و پیرامون اصطخر و کرمان صرفاً سرکوب شورش و مشخصاً بنابر روال قبل گرفتن خراج<sup>۳</sup> را مشاهده میکنیم، البته اینکه این خراج آیا در حد و اندازه باج سنگینی بوده که کوروش دوم در منشور خود ادعا میکند از سرزمین‌های تحت سلطه می‌گرفته است<sup>۴</sup> نیاز به پژوهشی جدا دارد. شورش نیشابور هم در زمان عثمان بن عفان بوقوع پیوسته نه امام علی (ع).

۱. از ذی الحجه سال ۳۵ هجری قمری تا رمضان سال ۴۰. نک: یعقوبی، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۳۹
۲. روایت‌های متعددی مبنی بر پیوستن ایرانیان به سپاه اعراب برای جنگ به منظور فتح ایران ساسانی در دست هست، از آن جمله است اساوره و بخاریه و احامره که بالغ بر چندین هزار نفر میشدند و اینان فارغ از قبول سلطه حکومت اعراب حاضر به نبرد زیر پرچم اعراب مسلمان هم بر علیه حکومت ساسانی شدند. نک: ناظمیان فرد، جنگاوران ایرانی در سپاه قبایلی عرب در سده نخست هجری. دکتر زرینکوب نیز طی اشاره به ماجرای خیانت سپاه دیلمی به یزدگرد سوم بنابر نقل طبری و مسلمان شدن وی و سپاهش و پیوستنشان به اعراب در نبرد علیه ساسانیان از احتمال وجود این پشت کردن‌ها به ساسانیان در تمام نبردهای اعراب برای فتح ایران سخن کرده و میگوید: «خیانتی را که در این ماجرا سبب شکست ایران شد، طبری به سپاه دیلمی نسبت داده است که از سرداران یزدگرد بوده است. این روایت را وی در واقعه فتح شوش نقل کرده است و از کجا که در تمام این جنگها از این گونه خیانتها روی نداده باشد؟» زرینکوب، دو قرن سکوت، ص ۷۵
۳. منظور از خراج همان خراج ارضی و خراج سرانه (= جزیه) است که طبری بیان میکند عمر بن خطاب بعد از فتح ایران بهمان منوالی که خسرو انوشیروان برقرار کرده بود (با تغییرات جزئی فی‌المثل در محصولات مشمول خراج ارضی یا مقوله سرانه گندم) اقدام به اخذ آنها میکند. نک: طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۰۳
۴. در بندهای ۲۹ و ۳۰ استوانه منتسب به کوروش دوم میخوانیم که این شاه پارس میگوید از دریای بالا تا دریای پایین و از سراسر جهان و... برای وی خراج سنگین آوردند و در بابل بر پایش بوسه زدند [منظور سرتاسر حکومت خویش است و این عناوین حالت استعاره دارند چنانچه بعنوان مثال در همین استوانه کوروش خود را شاه چهارگوشه جهان معرفی میکند و منظورش کل کره زمین نبوده است (فارغ از دیدگاه آن زمان نسبت به کره یا تخت بودن زمین) و عنوانی برای شاهان بابلی بوده که نبونئید هم از آن پیشتر استفاده کرده بوده و در اینجا هم منظور از همه جهان طبیعتاً همان مناطقی است که خراج گذار سلطنت کوروش دوم بودند]. نک: بادامچی، فرمان کوروش بزرگ، ص ۱۴

در دوران کوتاه مدت حکومت امام علی (علیه السلام) با اینکه چند نبرد مهم در آن انجام شد و آخر دست هم دشمنان حضرت ایشان را شهید کردند اما همان دوران کوتاه هم حتی حاوی منفعت برای ایرانیان حتی غیر مسلمانانشان بخاطر عدل آن حضرت بود و به دو مورد از آن در اینجا اشاره میکنیم:

- بنابر روایت بلاذری امام علی (علیه السلام) هیچ فرقی میان ایرانی و عرب قائل نبودند: حارث گوید: در محضر امام علی بودم که دو زن نزد وی آمدند و گفتند: «ای امیرالمؤمنین! ما بینوا و مستمندیم». حضرت به مردی فرمود: «آن دو را به بازار ببر و برای هر یک پیمانه ای خوراک و سه جامه شامل بالاپوش، روسری، و جامه پایین تنه بخر و به هر یک صد درهم از مال من عطا کن!»

چون بازگشتند، یکی از آن دو زن گفت: «من عرب هستم و او ایرانی». [اروی] می گوید: امام قدری خاک از زمین برگرفت (ظاهراً دو مشت خاک برداشت) و فرمود: «من در هیچ یک از این دو برای فرزندان اسماعیل (ع) بر فرزندان اسحاق (ع) برتری نیافتم، هر چند به قدر بال پشه ای».<sup>۵</sup>

- دنیل دنت در رابطه با اصلاح مالیات ارضی در زمان امیر المؤمنین (ع) میگوید:

از نقطه نظر عدالت صحیح نبود که از اراضی کم حاصل همان مالیات گرفته شود که از اراضی حاصلخیز گرفته می شد. علی [علیه السلام] فرمان داد که ممیزی اراضی گندم خیز خوب براساس جریبی یک دوم درهم و ممیزی اراضی کم حاصل بر اساس جریبی یک سوم درهم بعمل آید. و نیز مقرر فرمود که از تاکستانها فقط در صورتی مالیات گرفته شود که تاک آنها لااقل سه ساله باشد. گذشته از این نرخ ممیزی به نسبت دوری و نزدیکی زمین از رودخانه و از بازار فروش نیز تغییر می کرد.<sup>۶</sup>

طبیعتاً وقتی در زمان دو خلیفه به آن شکل رفتار میشده معصوم (ع) هم میتوانست بدون هیچ مشکلی برای بدست آوردن هرچه بیشتر خراج دست به اصلاح کیفیت اخذ مالیات ارضی نزنند لکن بنابر عدالت مشهوری که از آن حضرت چه در اندیشه و چه در عمل بوضوح در اسناد مشاهده

---

۵. بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۴۱

۶. دنت، مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، ص ۵۸

میکنیم<sup>۷</sup> و خود مکرراً بدان تأکید داشتند<sup>۸</sup> اینکار را نکردند. امیر المؤمنین در عهدنامه خود خطاب به مالک اشتر میگویند:

بپرهیز از خون ها و ریختن آن ها به ناروا، که چیزی چون ریختن خون به ناحق، آدمی را به کیفر نرساند و گناه را بزرگ نگرداند و نعمت را نبرد و رشته عمر را نبرد و خداوند سبحان روز رستاخیز نخستین داوری که میان بندگان کند در خون هایی باشد که از یکدیگر ریخته اند. پس حکومت خود را با ریختن خونی به حرام نیرومند مکن که خون حرام ریختن قدرت را به ناتوانی و سستی کشاند، بلکه دولت را از صاحب آن به دیگری بگرداند و به کشتن به ناحق، تو را نزد من و خدا عذری به کار نیاید چه در آن قصاص باید<sup>۹</sup>.

مشخصاً از فرد والا مقامی که اینطور بر خلاف اکثریت حکامان و فرماندهان نظامی در طول تاریخ روی ریختن خون به ناحق، سخت گیر و حساس است انتظار نمیروود در مقوله ای همچون سرکوب و دفع فتنه یک شورش بر خلاف عهدنامه خود عمل کرده و آخرت و روز حساب خود را در معرض خطر قرار بدهد آنهم وقتی به صراحت گفته بود دنیای مادی از آب بینی بز برای وی کم ارزش تر است<sup>۱۰</sup> چه رسد بخواهد بر خلاف اصول دین خود و آیه قرآن<sup>۱۱</sup> عمل کرده و به ناحق خونی را در دفع فتنه شورشی مثل کشتن مردم عادی که دخیل در شورش نبودند بریزد یا کشتار بی رویه انجام دهد.

## ۱.۱. شورش خَریت بن راشد

به گفته طبری، خَریت پس از نبرد صفین و ماجرای حکمیت، از امام علی (ع) روی گرداند. امام، زیاد بن ابیه را به نبرد او فرستاد و خَریت پس از شکست از زیاد به اهواز فرار کرد. او در اهواز با ناراضیان

---

۷. نک: اسکندری، حقوق اجتماعی انسان و مبانی آن در اندیشه و حکومت امام علی (ع)، ص ۱۰۳-۱۱۴

۸. نک: علیخانی، عدالت در اندیشه سیاسی امام علی (علیه السلام)

۹. ثقفی، الغارات، نامه ۵۳، به نقل از: اسکندری، حقوق اجتماعی انسان و مبانی آن در اندیشه و حکومت امام علی (ع)، ص ۱۱۳

۱۰. «سوگند که اگر یورش بیعت کنندگان و اقامه حجت به وجود یاری کنندگان نبود، و خداوند از دانایان نمی خواست که در برابر بیداد خود کامگی ستمگری و خورده شدن حقوق ستمدیده خاموش ننشینند، افسار خلافت را برگردنش می انداختم و از خیر آخرش چون اولش می گذشتم، و دریافته اید که این دنیای تان نزد من از تری عطسه بزی بی ارزش تر است.» افتخارزاده، منتخب شرح نهج البلاغه، ص ۲۳ و ۲۴

۱۱. و هرگز نفس محترمی که خدا قتلش را حرام کرده مکشید مگر آنکه به حکم حق مستحق قتل شود. اسراء: ۳۳

همراه شد و مجدد سپاهی تشکیل داد. زیاد به نبرد با او به اهواز رفت. خربت به سواحل دریا رفت. معقل بن قیس او را تعقیب کرد و با او مبارزه کرد و سرانجام در نبردی، نعمان، خربت را کشت<sup>۱۲</sup>.

چنانچه مشاهده میشود ماهیت این شورش کاملاً سیاسی و مرتبط با واقعه حکمیت در نبرد صفین بوده و هیچ ربطی به اینکه مردم بخواهند به این شورش پیوسته و شاهد یک شورش مردمی یا قومی باشیم ندارد. صرفاً اشاره شده که خربت در اهواز با ناراضیان همراه میشود که آن ناراضیان هم بنابر هدف و دلیل خربت از شورش باید مرتبط با همان ماجرای حکمیت باشند. شورش خربت بن راشد بطور کل افراد زیادی را هم بر علیه حکومت جذب نکرده چون خربت براحتی شکست خورده و فرار میکند و نه لشکر زیادی برایش بیان شده و نه اینکه نبرد سختی با وی منجر به شکستش شده است.

## ۱.۲. شورش اصطخر و کرمان

در کیفیت چگونگی سرکوب شورش اصطخر بین فارسنامه ابن بلخی و منابع متقدم و معتبرتر اختلاف است، در فارسنامه ابن بلخی کشتار را مشاهده اما فی المثل در طبری سرکوب و طبیعتاً ادامه أخذ خراج بدون کشتار گسترده و... مشاهده میشود. فارسنامه ابن بلخی سند دست اول محسوب نمیشود و باید مشخص شود روایت ابن بلخی چه سلسله سندی دارد و یا از کدام منبع متقدم تر أخذ گردیده است لکن ابن بلخی در اینجا نه سلسله سند موثقی ارائه میدهد نه سخنش مطابق با رأی طبری و بلاذری و امثالهم است. نتیجتاً بدلیل این تضاد با منابع متقدم تر و عدم وجود سلسله سند و زمان پانصد ساله بین زمان نگارش فارسنامه (قرن ششم هجری قمری<sup>۱۳</sup>) و این واقعه (قرن یکم هجری قمری)، روایت باطل و خبری از کشتار مردم در سرکوب شورش اصطخر به زمان امام علی (علیه السلام) نیست. ابتدا بیابید سخن ابن بلخی در اینباره را مرور کنیم:

در سال بیست و ششم از هجرت و بعد از آن عثمان بن عفان عبدالله عامر بن کریز را والی گردانید پس ابوموسی اشعری بپارس آمد و قصد اصطخر کرد در سال بیست و هشتم از هجرت و در آن وقت ماهک در اصطخر بود و در میان ایشان صلح پیوست و عبدالله بن عامر از آنجا باعمال جور رفت و شهر جور را حصار میداد در میانه خبر رسید کی مردم اصطخر عهد بشکستند و عامل او را بکشتند و چندان توقف نمود کی جور را بستند در سال سی ام از هجرت و سوگند خورد کی چندان بکشد از مردم اصطخر کی خون براند باصطخر آمد و بچنگ بستند پس حصار در آن و خون همگان مباح گردانید و چندانک می کشتند خون

۱۲. نک: صادقی نقد علی علیا؛ بشیری، نقد نه روایت از شورشهای ایرانیان در زمان خلافت امام علی (ع) در حماسه

دینی دلیل الجنان، ص ۱۶۲

۱۳. نک: ابن بلخی، فارسنامه، بخش Introduction، ص xiii

نمی رفت تا آب گرم بر خون می ریختند پس برفت و عدد کشتگان کی نام بردار بودند چهل هزار کشته بود بیرون از مجهولان و اول خللی و خرابی کی در اصطخر راه یافت آن بود و این فتح در سال سی و دوام بود از هجرت، پس حادثه امیر المؤمنین عثمان افتاد و نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة و السلام آمد ولایت عراق و پارس جمله بعدالله بن عباس رضی الله عنهما سپرد و در آن فور مردم اصطخر دیگر باره سر بر آوردند و غدر کردند عبدالله بن عباس لشکر آنجا کشید<sup>۱۴</sup> و اصطخر بقهر بگشاد و خلیقی بی اندازه بکشت و چون این آوازه بدیگر شهرها پارس افتاد هیچ کس سر بر نیارست آوردن جمله صافی و مستخلص ماند و هر روز اسلام ایشان زیادت می شد تا همگان بر گذشت روزگار مسلمان شدند و در پارس تا اسلام ظاهر شدست همگان مذهب سنت و جماعت داشته اند و مبتدعان آنجا ثبات نیابند و تعصب مذهب گبری ندانند<sup>۱۵</sup>.

همانطور که مشاهده میکنید ابن بلخی سخن از دو شورش میزند که یکی در زمان حکومت عثمان اتفاق می افتد و همراه با کشتار است و دیگری در زمان خلافت امیرالمؤمنین که گرچه در آنهم کشتار است لکن مشابه اولی نیست. شورش اولی را منبع معتبر و متقدم تر نسبت به فارسنامه ابن بلخی یعنی تاریخ طبری نیز تأیید میکند چنانچه طبری در ذکر حوادث سال ۲۷ هجری می نویسد:

در این سال فتح دوم استخر به دست عثمان بن ابی العاص انجام گرفت<sup>۱۶</sup>.

ابن اثیر نیز گفتار مشابهی داشته و میگوید:

هم در این سال برای دومین بار استخر بر دست عثمان بن ابی العاص گشوده شد<sup>۱۷</sup>.

این عبارت دلیل این است که شورش اول در اصطخر و سرکوب آن در دوره عثمان بوده است (چنانچه عنوان شده فتح دوم و طبیعتاً منظور دفع شورشی بعد از فتح ابتدایی اصطخر است). حال برویم سراغ بیان دو خدشه جدی وارده به شورش دوم اصطخر در روایت ابن بلخی به دوران خلافت علی بن ابیطالب (ع):

---

۱۴. البته ابن بلخی اشتباه میکند و جلوتر خواهید دید که ابن عباس شورش استخر و کرمان را دفع نکرده و زیاد بن ابیه بوده لکن چون بنظرم مقوله مهمی در جهت ابطال سازی روایت ابن بلخی نبود [خواه کشتار توسط زیاد صورت گرفته باشد خواه ابن عباس] صرفاً ترجیح دادم در پاورقی بدان اشاره بکنم.

۱۵. ابن بلخی، فارسنامه، ص ۱۱۶ و ۱۱۷

۱۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۰۳

۱۷. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۱۶۱۶ و ۱۶۱۷



## الف) مقایسه با روایت های متقدم و معتبر

طبری در وقایع مربوط به سال ۲۹ هجری می‌نویسد:

پس عثمان عبدالله بن عامر را بخواند و عامل بصره کرد و عبیدالله بن معمر را سوی فارس فرستاد و عمل او را به عمیر بن عثمان بن سعد داد. ... فارس بشورید و بر ضد عبیدالله بن عمرو قیام کرد و مردم در استخر بر ضد او فراهم شدند و عبدالله کشته شد و سپاه او هزیمت شد و خبر به عبدالله بن عامر رسید که مردم بصره را به حرکت دعوت کرد و مردم با وی روان شدند، مقدمه وی با عثمان بن ابی العاص بود. در استخر با آن جمع تلاقی شد و بسیار کس از آن‌ها بکشت که هنوز از آن به ذلت درند و خبر را برای عثمان نوشت<sup>۱۸</sup>.

در اینجا مشاهده میکنیم که شورش دوم هم که در آن کشتار وجود داشت در زمان عثمان بن عفان بوقوع می‌پیوندد نه امیرالمؤمنین! در تأیید روایت طبری دال بر شورش اصطخر به سال ۲۹ هجری ابن اثیر نیز در حوادث سال ۲۹ هجری قمری (مصادف با دوره خلافت عثمان) می‌نویسد:

آنگاه مردم پارس برشوریدند و پیمان خود را با عبیدالله بن معمر شکستند. او به سوی ایشان رهسپار شد و دو سپاه بر دروازه استخر دیدار کردند. عبیدالله کشته شد و مسلمانان شکست خوردند. گزارش را به عبدالله بن عامر دادند. او مردم بصره را به پیکار برشوراند و با ایشان روانه فارس گشت. بر بال چپ او معقل بن یسار فرماندهی می‌کرد، بر بال راستش ابو برزه اسلمی و بر سوارگان عمران بن حصین. همه اینان از یاران پیامبر (ص) شمرده می‌شدند. جنگ به سختی گرایید و ایرانیان شکست یافتند و کشتاری سترگ از ایشان به راه افتاد و استخر به زور شمشیر گشوده گشت. او به دارابگرد شد که مردم آن پیمان آشتی خود را شکسته بودند. آن را گشود و روانه شهر گور شد که همان اردشیر خره است. مردم استخر دیگر باره پیمان شکنی کردند. او بازنگشت و پیشروی به سوی شهر گور را دنبال کرد و آن را در میان گرفت. هَرم بن حیان از پیش آن را در میان داشت. مسلمانان زمان به زمان آن را در میان می‌گرفتند و سپس از گرد آن می‌پراکندند و به استخر می‌آمدند و می‌جنگیدند و پهنه‌هایی را که برشوریده بودند، سرکوب می‌کردند. چون ابن عامر بر آن فرود آمد، آن را بگشود.

انگیزه گشودن آن چنین بود که یکی از مسلمانان شبی به نماز برخاسته بود و در کنارش انبانی بود که نان و گوشتی در آن جای داشت. سگی آمد و آن را برداشت و دوید و از

---

۱۸. طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۱۱

رهگذری پنهانی به درون شهر شد. مسلمانان آن راهرو زیر زمینی را تا شهر دنبال کردند و به درون آن رفتند و آن را به زور شمشیر گشودند.

چون عبدالله بن عامر از آن بپرداخت، به استخر بازگشت و آن را در میان گرفت و و پیکاری سخت بر سر آن به راه انداخت و سرانجام آن را به زور گشود. ... برخی گویند: چون مردم استخر پیمان شکنی کردند، عبدالله بن عامر پیش از رسیدن به گور به آنجا برگشت و آن را به زور گشود و سپس به گور آمد و از آنجا رهسپار دارابگرد شد و آن را نیز که پیمان شکنی کرده بود، فرو گرفت. مردم پارس را چنان سرکوب کرد که همواره از گزند آن خوار می زیستند.<sup>۱۹</sup>

با لحاظ کردن روایت های طبری و ابن اثیر میتوان گفت که هر دو شورش اصطخر که در آنها نبرد سختی روی داده و مد نظر ابن بلخی بوده در زمان عثمان بن عفان بوده است نه امام علی (علیه السلام). حال ممکن است بگویید پس تکلیف شورش اصطخر در دوران حکومت معصوم چه میشود و باید عرض کنیم بله شورش سومی هم اتفاق می افتد لکن آن شورش بدون هیچگونه کشتاری و بدون خونریزی دفع میشود.

بنابر نقل طبری و ابن اثیر بطور خلاصه زمانی که ابن حضرمی کشته شد اهل فارس و کرمان سر به شورش برده و والیان خود را بیرون راندند و حضرت علی (ع) در این مورد که چه کسی را برای سر و سامان دادن به اوضاع روانه آن منطقه کند با برخی به مشورت نشست. یکی از یاران حضرت به نام جاریه بن قدامه، زیاد بن ابیه را برای این منظور پیشنهاد داد. حضرت علی (ع) نیز با پذیرش این پیشنهاد به ابن عباس دستور داد تا ولایت فارس را به زیاد سپرده و او را به همراه سپاهی به آن ناحیه روانه سازد. زیاد پس از حضور در فارس و بررسی اوضاع و با سیاست زیرکانه ای که به کار بست، توانست بدون جنگ و خونریزی از ناحیه خود بر فارس مسلط شود.<sup>۲۰</sup> ابن خلدون و ابن کثیر و ابن جوزی هم روایتی مشابه طبری و ابن اثیر را نقل میکنند.<sup>۲۱</sup> بنابراین شورش سوم بدون هیچگونه خونریزی دفع میشود و هیچ خبری از کشتار در منابع معتبر نیست و در حقیقت ابن بلخی شورش دوم در زمان عثمان بن عفان را با شورش سوم در دوران خلافت امیر المؤمنین خلط کرده و به اشتباه بیان کرده است. نکته جالب آنکه ابن جوزی و ابن بلخی هر دو در قرن ششم هجری قمری میزیسته اند لکن روایت ابن جوزی کاملاً موافق با منابع قدیم تر یعنی طبری و ابن اثیر هست و نیز

۱۹. ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۱۶۲۷ و ۱۶۲۸

۲۰. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۷۳ - ۲۶۷۵؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰

۲۱. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۶۱۸؛ ابن کثیر، الکامل، ج ۷، ص ۳۵۵؛ ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

ابن خلدون و ابن کثیر هم که در قرن هشتم هجری قمری میزیسته اند باز روایتشان مؤافق طبری و ابن اثیر میباشد و در اینجا فقط ابن بلخی هست که یک روایت عجیب بدون سند و منبع را با اختلاف چند قرنی که نسبت به زمان خود داشته نقل میکند و مشخص نیست آنرا از کجا أخذ کرده. حال از افرادی که به این روایت اعتماد کرده اند و سخن از کشتار در مقوله دفع شورش اصطخر در زمان امام علی (علیه السلام) زده اند همچون دکتر زرینکوب<sup>۲۲</sup> و دکتر تورج دریایی<sup>۲۳</sup> باید پرسید بر چه اساس به این روایت اعتماد کرده و تضادش با روایت طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و ابن جوزی را نادیده انگاشته اند؟

البته بلاذری صرفاً وجود یک شورش در اصطخر را بیان [اشاره به یک مورد پیمان شکنی میکند] لکن زمان آنرا بین دوره خلافت عثمان و امیر المؤمنین (ع) متغیر بیان میکند و البته برای زمان امام علی (ع) اشاره به هیچ کشتاری نمیکند:

برخی از رواه گویند که ابن عامر چون از خبر پیمان شکنی اهل اصطخر آگاه شد به آن شهر بازگشت و آن را بگشود و سپس به جور رفت و فرمانده مقدمه سپاهش هرم بن حیان بود و جور را فتح کرد. حسن بن عثمان زیادی روایت کرده است که پیمان شکنی اهل اصطخر در زمانی بود که عبدالله بن عباس از سوی علی رضی الله عنه بر عراق ولایت داشت و او اصطخر را بگشود.<sup>۲۴</sup>

خواندن روایت طبری و ابن اثیر درباره دفع شورش استخر در زمان علی بن ابیطالب (ع) خالی از لطف نیست و نکات خوبی در آن به چشم میخورد. طبری میگوید:

عمرو گوید: وقتی ابن حضرمی کشته شد و مردم درباره علی اختلاف کردند مردم فارس و کرمان به طمع افتادند که خراج را بشکنند و مردم ناجیه بر عامل خویش بشوریدند و عاملان خویش را برون کردند.

---

۲۲. «... بعد از کشته شدن عثمان باز اهل استخر سر به شورش برآوردند و عبدالله بن عباس به فرمان علی عصیان آنها را در سیل خون فرونشست.» زرینکوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۳۵۰ و ۳۵۱

۲۳. «پس از آنکه علی (ع) به خلافت رسید عبدالله بن عباس را به حکومت عراق فرستاد. مردم استخر بار دیگر عصیان کردند و نیروهای ابن عباس بعد از خونریزی زیاد شورش را فروشانند. به نظر می رسد که این آخرین شورش است که گزارش شده است.» دریایی، سقوط ساسانیان، ص ۷۲

۲۴. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۴۳

علی بن کثیر گوید: وقتی مردم فارس از دادن خراج ابا ورزیدند علی درباره کسی که ولایتدار فارس شود با کسان مشورت کرد، جاریه بن قدامه گفت: «ای امیر مؤمنان! می خواهی مردی سخت و سر و سیاستدان و با کفایت را به تو نشان دهم؟»

گفت: «کی؟»

گفت: «زیاد»

گفت: «این کار از او ساخته است.» و او را ولایتدار فارس و کرمان کرد و با چهار هزار کس آنجا فرستاد که بر ولایت تسلط یافت و به استقامت آمدند.

... پیری از مردم استخر گوید: پدرم می گفت: «زیاد را دیدم که سالار فارس بود و ولایت یک پارچه آتش بود، زیاد چندان مدارا کرد که مانند پیش به اطاعت و استقامت آمدند و به جنگ نپرداخت. مردم فارس می گفتند: رفتار این عرب همانند خسرو انوشیروان بود که نرمش و مدارا می کرد و می دانست چه کند.»

گوید: وقتی زیاد به فارس آمد کس پیش سران ولایت فرستاد و کسانی را که به یاری وی آمدند وعده داد و آرزومند کرد، جمعی را نیز بیم داد و تهدید کرد، بعضی را به جان بعضی دیگر انداخت، بعضی ها خطرگاه دیگران را گفتند، گروهی گریختند، گروه دیگر به جای ماندند. بعضی شان بعضی دیگر را بکشتند و فارس بر او راست شد، اما با گروهی مقابل نشد و جنگی نکرد. در کرمان نیز چنین کرد. آنگاه به فارس بازگشت و در ولایتهای آنجا بگشت و بکسان وعده های خوب داد تا مردم آرام شدند و ولایت به استقامت آمد.

ابن اثیر هم در رویدادهای سال سی و نهم هجری قمری میگوید:

در این سال علی زیاد بن ابیه را به فرمانداری کرمان و فارس فرستاد.

انگیزه این کار چنان بود که چون ابن حزمی کشته شد و مردمان درباره فرمانبری از علی به پراکندگی دچار گشتند، مردم فارس و کرمان چشم آزمندی به نپرداختن باژ [= باج] دوختند. مردمان هر پهنه ای آزمند گشتند و فرماندار خود را بیرون راندند. مردم فارس به سهل بن حنیف روی آوردند و او را از شهر خود بیرون فرستادند. علی در این باره با مردم به کنکاش در نشست و جاریه بن قدامه به وی گفت: ای سرور خداگرایان، اگر خواهی، تو را بر مردی رهنمون گردم آهنین رای، آگاه از جهانداری و شایسته کاری که به وی واگذاری. علی پرسید: او کیست؟ گفت: زیاد. علی به ابن عباس فرمان داد که وی را برگمارد. ابن

عباس او را با گروهی انبوه روانه ساخت. او همراه ایشان سرزمین های فارس را که از آتش ناآرامی برتافته بود، در نوشت و آرام ساخت. پیوسته کسان به نزد سران ایشان روانه کرد و نوید و آرزو به یاران خود بخشید و نافرمانان را بیم و هراس داد. ایشان را به جان یکدیگر انداخت چنان که هریک جایگاه شکست دیگری را به او نشان داد. گروهی گریختند و گروهی ماندگار شدند و سرانجام به کشتار همدگر پرداختند. چنین بود که فارس رام او گشت و برای فارسیان سپاه یا راهی به سوی جنگ و پایداری نماند. چنین شیوه ای را با مردم کرمان به کار بست. آنگاه به فارس بازگشت و مردم را آرام ساخت و ایشان فرمانبر او گشتند.

بنابر نقل طبری دو قرینه به صراحت بیان میدارند ابن زیاد بدون هیچگونه کشتاری شورش استخر و کرمان را دفع نموده و یکی روایت مرد ایرانی به نقل از پدرش که رفتار ابن زیاد را به انوشیروان تشبیه کرد و دیگری قسمت دوم که در آن به عدم جنگ ابن زیاد با هیچ گروهی در استخر اشاره شده بود و نیز برای کرمان هم بیان شده بود بطور مشابه عمل شد و باز خبری از جنگ و خونریزی نبوده است. در روایت ابن اثیر هم هیچ خبری از جنگ ابن زیاد در استخر یا کرمان به منظور دفع شورش وجود ندارد. و بهمین منوال در سخن ابن خلدون و ابن کثیر و ابن جوزی نیز. قسمت مربوط به تشبیه کردن ابن زیاد به خسروانوشیروان شاه معروف ساسانی با اندکی تفاوت در روایت ابن کثیر و ابن جوزی هم آمده است<sup>۲۵</sup> لکن در روایت ابن خلدون نیست.

اینکه عنوان بشود زیاد در زمان معاویه بن ابوسفیان رفتار مناسبی در بصره نداشته و روی به خشونت و کشتار آورده و نتیجتاً بعید نیست در دفع شورش استخر هم بهمین منوال رفتار کرده باشد سخن صحیحی نیست و زیاد ابن ابیه در زمان امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) مواضعش کاملاً متفاوت بود و بهنگام جنگ صفین دینوری روایت قابل توجهی درباره وی داشته و میگوید:

زیاد بن ابیه معروف به زیاد بن عبید بود، عبید برده مردی از قبیله ثقیف بود و با سمیه که کنیز حارث بن کلدی بود ازدواج کرد، حارث بن کلدی سمیه را آزاد کرد و او برای عبید، زیاد را زایید و زیاد از بندگی آزاد شد و جوانی زبان آور و تیزهوش و خردمند و ادیب بار آمد...

---

۲۵. ابن کثیر نه به نقل از یک نفر مشابه طبری که بیان میدارد مردم آن دیار ابن زیاد را به خسرو انوشیروان تشبیه میکنند و میگوید: «حَتَّى كَانَ أَهْلُ تِلْكَ الْبِلَادِ يَقُولُونَ: مَا رَأَيْنَا سِيرَةَ أَشْبَهَ سِيرَةَ كَسْرَى أَنْوَ شُرَوَانَ مِنْ سِيرَةِ هَذَا الْعَرَبِيِّ فِي اللَّيْنِ وَالْمُدَارَاةِ وَالْعِلْمِ بِمَا يَأْتِي، وَصَفَتْ لَهُ تِلْكَ الْبِلَادُ بَعْدَ لِهْ وَعِلْمِهِ وَصَرَامَتِهِ» ابن جوزی هم باز میگوید مردم فارس ابن زیاد را به خسرو انوشیروان تشبیه میکنند و نه یک نفر: «فَقَالَ أَهْلُ فَارِسَ: مَا رَأَيْنَا سِيرَةَ أَشْبَهَ سِيرَةَ كَسْرَى أَنْوَ شُرَوَانَ مِنْ سِيرَةِ هَذَا الْعَرَبِيِّ فِي اللَّيْنِ وَالْمُدَارَاةِ وَالْعِلْمِ بِمَا يَأْتِي».

و چون علی (ع) به خلافت رسید زیاد را به حکومت فارس گماشت و هنگامی که علی (ع) عازم صفین شد معاویه برای زیاد نامه‌ی نوشت و باو وعده و وعید داد، زیاد میان مردم بپاخواست و چنین گفت «پسر زن جگر خواره و سرآمد نفاق و دورویی برای من نامه نوشته و مرا بیم داده است و حال آنکه میان من و او پسر عموی رسول خدا (ص) با نود هزار مرد کامل سلاح قرار دارد که همه از شیعیان اویند و به خدا سوگند اگر معاویه آهنگ من کند مرا مردی بسیار شمشیر زننده خواهد یافت».

و چون علی (ع) کشته شد و کارها را برای معاویه روبراه شد زیاد در دژ شهر اصطخر متحصن شد، معاویه برای او امان نامه نوشت تا پیش او بیاید و اگر از آنچه معاویه باو خواهد داد راضی شد با او همکاری کند و گرنه او را به پناهگاهش در همان دژ برخواهد گرداند.

زیاد پیش معاویه آمد و کارش بالا گرفت و معاویه ادعا کرد که او پسر ابوسفیان است<sup>۲۶</sup>.

زیاد ابن ابیه هم مشابه شمر بن ذی الجوشن [او یا امثال خالد بن ولید و... که پس از فوت نبی مکرم اسلام (صلوات الله علیه) رفتاری خلاف فرامین ایشان اتخاذ کردند] که در سپاه امام در صفین حضور داشت<sup>۲۷</sup> لکن در زمان امویان و علی الخصوص در کربلا موضع دیگری اتخاذ کرد در زمان آن حضرت رفتار و موضعی داشت که با موضعش در زمان معاویه قابل قیاس نبوده و کاملاً متفاوت است. ضمن اینکه رفتار زیاد با مخالفین معاویه که بعضاً مشابه کشتن حجر بن عدی و یارانش بدستور معاویه بوده قابل قیاس با زمان امام علی (ع) نیست که نه دستوری برای کشتار مردم استخر و کرمان داشته و نه با شیعیانی طرف بوده که بخواهند هرطور شده در مقابل خلیفه وی مقاومت کنند و چنانچه در خود روایات معتبر مشهود است توانست با سیاست خویش بدون جنگ و کشتار توسط سپاهیان خود براحتی شورش را دفع کند. نتیجتاً اگر برای خوش خدمتی پیش معاویه یا داشتن دستور و... در زمان آن خلیفه رنگ عوض کرد و دشمن دین شد در زمان امام علی (ع) هیچ یک ازین شرایط محیا نبوده است ولو ذره ای برای زیاد بن ابیه نفع داشته باشد بخواهد کشتاری انجام دهد ضمن اینکه

---

۲۶. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۶۶. قسمت مربوط به پدر زیاد در روایت دینوری مربوط به برخی نقل قولهاست که بیان میدارند ابوسفیان با مادر زیاد نزدیکی کرده بود و پدر وی حارث نبوده است که دینوری در همان ص ۲۶۶ بدان اشاره میکند لکن چون محل بحث ما نیست بدان نپرداختم.

۲۷. البته برخی حضور شمر در سپاه امیر المؤمنین در نبرد صفین را رد کرده و وی را از سربازان سپاه معاویه بیان میکنند. نک: یادداشت محسن خاتمی در خبرگزاری تسنیم با عنوان «نقدی بر یک انگاره مشهور / شمر بن ذی الجوشن "جانباز جنگ صفین" یا مُلازم پا در رکاب سپاه معاویه؟!» منتشر شده به تاریخ هفدهم شهریورماه ۱۴۰۰، قابل دسترس در این لینک:

منش معصوم (ع) در هیچ روایت معتبر تاریخی دال بر کشتار بی رویه و... نبوده است<sup>۲۸</sup> نتیجتاً کارگزار  
أمیر المؤمنین هم می بایست به بهترین وجه ممکن فتنه شورش را دفع بکند.

## ب) محتوای روایت

ابن بلخی در انتهای روایت خود که نقل کردیم میگوید:

و چون این آوازه بدیگر شهرها پارس افتاد هیچ کس سر بر نیارست آوردن جمله صافی و  
مستخلص ماند و هر روز اسلام ایشان زیادت می شد تا همگان بر گذشت روزگار مسلمان  
شدند و در پارس تا اسلام ظاهر شدست همگان مذهب سنت و جماعت داشته اند و مبتدعان  
انجا ثبات نیابند و تعصب مذهب گبری ندانند.

جدای از احتمال خلط کردن شورش ها با هم که مطرح کردیم، میتوان این احتمال را هم مطرح  
کرد که اصلاً هدف ابن بلخی نقل تاریخ در اینجا نبوده بلکه صرفاً خواسته دو مورد شورش را بیان و  
برای هر دو مورد هم کشتار گسترده ای را بیان کند و خب برای مورد اولی که در منابع معتبر هم  
کشتار به چشم میخورد و کار ابن بلخی راحت بود و برای آخرین مورد هم که در زمان امام علی (ع)  
بوده وی کشتاری را جعل میکند تا بتواند این سخن خود را که سرکوب هردو شورش با کشتار  
گسترده و... رعب و وحشت بر دل دیگران انداخت و در نهایت ایرانیان به مرور مسلمان شدند جا  
بیاندازد! و این در حالیست که میدانیم این ادعای ابن بلخی کذب محض است چه آنکه اساساً اکثریت  
جمعیت ایران تا زمان عباسیان زرتشتی بودند<sup>۲۹</sup> و نیز هیچ سندی در دست نیست بیان کند سرکوب  
شورش استخر رعب و وحشت در دل مردم ایران جا انداخته باشد و ما شاهد شورش هایی در زمان  
عباسیان نیز هستیم که از سوی غیر مسلمانان صورت گرفته و بعضاً همراه با کشتار و غارت مسلمانان  
بوده مثل شورش طبرستان و افرادی همچون استاد سیس و المقنع و جاویدان بن سهرک و بابک

---

۲۸. مواردی مثل ماجرای بنی قریظه که برخی افراد تحریف کننده تاریخ از وقوع کشتار نا عادلانه در آن سخن  
میگویند بهیچ روی دال بر کشتار مردم عادی و یا قتل عام بی رویه بدست معصوم نیست و ماجرا کمی متفاوت از آن  
چیزی هست که عموماً بر اساس روایت مشهور بیان میشود و بنظر میرسد حتی نبرد در آن واقعه صورت پذیرفته  
است. برای اطلاعات بیشتر نک: داودی، اثبات وقوع جنگ و درگیری فیزیکی در غزوة بنی قریظه.

۲۹. پروفیسور جمشید کرشاسپ چوکسی از زرتشتیان اهل هندوستان و فارغ التحصیل دانشگاه هاروارد در پایان نامه  
دکترای خویش در اینباره میگوید: «در پایان سده هفتم م/اواخر سده نخست ه. ق فقط بخش بسیار کوچکی از  
ایرانیان مسلمان شده بودند. ... بنابر آمار، در سال ۷۵۰ م / ۱۳۲ ه. ق که عباسیان به قدرت رسیدند، در حدود ۸  
درصد از شهرنشینان ایران مسلمان بودند.» چوکسی، ستیز و سازش، ص ۹۶ و ۱۰۵

خرمدین<sup>۳۰</sup> که عموماً غیر مسلمان خوانده شده اند<sup>۳۱</sup> در زمان عباسیان دست به شورش زده اند و نتیجتاً کاملاً در تضاد با ادعای ابن بلخی است که میگوید: «و چون این آوازه بدیگر شهره‌اء پارس افتاد هیچ کس سر بر نیارست آوردن» و از عنوان هیچ کس استفاده میکند!!

## ۱.۲. شورش خراسان

دفع شورش نیشابور هم مشابه استخر در زمان امام علی (ع) بنابر نقل طبری در سال سی و هفتم هجری قمری بدون جنگ بوده است:

در همین سال [۳۷ ه.ق] چنانکه گویند علی بن ابیطالب جعدۀ بن هبیره را به خراسان فرستاد.

شعبی گوید: وقتی علی از صفین بازگشت جعدۀ بن هبیره مخزومی را سوی خراسان فرستاد که تا آبر شهر [نیشابور] رفت که مردم کافر شده بودند و مقاومت کردند. جعدۀ پیش علی باز آمد که خلیدۀ بن قره یربوعی را فرستاد. خلیدۀ مردم نیشابور را محاصره کرد تا به صلح آمدند، مردم مرو نیز با وی صلح کردند<sup>۳۲</sup>.

ابن اثیر هم روایتی مشابه طبری داشته و در قسمت رویدادهای سال سی و هفتم هجری قمری میگوید:

در این سال، پس از بازگشت از جنگ صفین، علی جعدۀ بن هبیره مخزومی را به فرمانداری بر خراسان گسیل کرد. او به نیشابور فرا رسید و دید که خراسانیان ناباور و دژگزین گشته اند. به نزد علی بازگشت. وی خلید بن قره یربوعی را روانه ساخت. خلید مردم آن را در میان گرفت [منظور طبیعتاً محاصره است] تا با او از در آشتی درآمدند و مردمان مرو نیز با وی پیمان آشتی بستند<sup>۳۳</sup>.

گرچه بنابر نقل ابن اعثم کوفی در سرکوب شورش نیشابور کشتار اولیه انجام شد اما وی ذیل عنوان فتوحات اسلام در دوره عثمان بخش فتح خراسان و سیستان در خصوص فتح دوباره خراسان به

---

۳۰. نک: صفری فروشانی، قیام های ایرانیان در عصر اول عباسی

۳۱. البته برخی جاویدانیان (که رهبرشان جاویدان بن سهرک بوده) و بابک خرمدین را با استناد به دلایلی شیعه خوانده اند. نک: رضوی، بابک و نقد تاریخ نگاری، ص ۶۶ و ۸۱-۱۰۴

۳۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۸۲

۳۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۱۹۱۷



دست عبدالله بن عامر سرکوب آن شورش را بیان میکند نه زمان خلافت امیر المؤمنین علی علیه السلام:

عبدالله سوگند خورد که از در نیشابور برنخیزد تا شهر را فتح نکند یا بمیرد یا در آن شهر رود. اسوار حاکم نیشابور چون از سوگند عبدالله خبر یافت فردی را فرستاد و از او امان خواست، بدان شرط که اگر او را امان دهد، دروازه‌های شهر بازگشاید تا از هر دری که خواهد در آید.

عبدالله بدان راضی شده، او را امان داد و از جانبین شرایط سوگند مؤکد گشت. دیگر روز به وقت طلوع صبح اسوار دروازه شهر بگشاد و عبدالله و لشکر اسلام، خویشتن را در شهر افکندند. همه مسلمانان به یک نوبت به آواز بلند تکبیر گفتند و چون به اهل شهر کینه داشتند، دست به کشتن و غارت کردن برآوردند. آن روز از وقت صبح تا نماز شام می‌کشتند و غارت می‌کردند. کنارنک امیر طوس، پیش عبدالله آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! ظفر یافتی و غالب آمدی عفو از انتقام و کینه اولی تر باشد. عبدالله شفاعت کنارنک قبول کرد و اهل شهر را امان داده، منادی فرمود تا لشکر از کشتن و غارت کردن دست برداشتنند و مردم را امان دادند. پس عبدالله کنارنک را امیر نیشابور گردانید و آن شهر را بدو سپرد<sup>۳۴</sup>.

البته بنابر نقل بلاذری عبدالله ابن عامر در زمان عثمان بن عفان کشتاری در جریان دفع شورش نیشابور انجام نداد و با صلح تمامی نیشابور را بواسطه پرداخت خراج فتح و نیز ماوراء النهر را هم با صلح فتح میکند<sup>۳۵</sup> و بلاذری برای زمان امام علی (ع) هم میگوید:

خراسان سر از فرمان بیچید و علی، جعدۀ بن هییره مخزومی را که مادرش ام هانی دختر ابوطالب بود گسیل داشت. وی به گشودن خراسان فائق نیامد و آن دیار همچنان ناآرام بود تا علی علیه السلام کشته شد<sup>۳۶</sup>.

نتیجتاً گرچه خراسان با صلح فتح دوباره نمیشود اما هیچ خبری هم کشتار و یا بطور کل جنگ گسترده ای هم نیست و در زمان معاویه هم حتی هیچ خبری از کشتار و... نیست و اولین والی خراسان در زمان معاویه یعنی قیس بن هیثم بن قیس بن صلت سلمی که بلاذری میگوید یکسال یا نزدیک به آن ولایت خراسان را داشته متعرض شورشیان خراسان نشده و صرفاً از همان ها که با

۳۴. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ص ۲۸۳

۳۵. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۶۳ و ۵۶۸

۳۶. همان، ص ۵۶۹

خلافت در صلح بودند خراج میگیرد و در زمان های بعد از این والی هم در نهایت مناطقی همچون بلخ و هرات و... با حکومت اموی صلح میکنند<sup>۳۷</sup> و نتیجتاً شورش خراسان در زمان معاویه هم نه منجر به کشتاری میشود و نه جنگ بزرگی یا... .

### ۱.۳. شورش ری

بلاذری در این رابطه میگوید:

عباس بن هشام از پدر خود و او از جد وی حکایت کرد که علی [علیه السلام]، یزید بن حجبۀ بن عامر بن تیم الله بن ثعلبۀ بن عکابه را بر ری و دستبندی ولایت داد و چون در خراج اختلاس کرد علی او را به زندان افکند.

یزید از زندان خارج شد و به معاویه پیوست. ابوموسی خود به غزای ری رفت. اهل ری از فرمان برداری خارج شده بودند و او آن بلد را بر قرار وضع نخستش بگشود<sup>۳۸</sup>.

خبری از کشتار یا... مردم در منابع معتبر در دفع شورش ری نیست و صرفاً نبردی صورت گرفته که برای دفع شورش طبیعیست.

### ۱.۴. شورش دیلمیان

در رابطه با چگونگی دفع شورش دیلم هم مشابه ری فقط میدانیم نبردی صورت گرفته و خبری از کشتار مردم عادی و ازین دست مسائل نیست، روایت بلاذری در اینباره اینگونه است:

احمد بن ابراهیم دورقی از خلف بن تمیم و او از زائده بن قدامه و او از اسماعیل و او از مره همدانی روایت کرد که علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: هریک از شما که اکراه دارد همراه ما با معاویه بجنگد عطاء خود را برگیرد و به دیلم رود و با دیلمیان قتال کند. مره گوید که من جزء این گروه بودم و ما عطایایمان را گرفتیم و به دیلم رفتیم و شمار ما چهار هزار یا پنج هزار تن بود.

---

۳۷. همان، ص ۵۶۹ و ۵۷۰

۳۸. همان، ص ۴۴۸ و ۴۴۹

عبدالله بن صالح عجلی از ابن یمان و او از سفیان روایت کرد که علی رضی الله عنه ربیع بن خثیم ثوری را به جنگ دیلم فرستاد و او را به فرماندهی چهار هزار تن از مسلمانان گمارد<sup>۳۹</sup>.

برای نحوه دفع شورش دیلم و ری ذکر یک نکته خالی از لطف نیست و آن اینکه ما نمیدانیم اصلاً کم و کیف دقیق آن دو نبرد منجر به دفع این شورش‌ها به چه صورت بوده و چه بسا صلح کرده باشند و کار به یک نبرد کامل با شورشیان نرسیده باشد چنانچه اگر نبرد گسترده یا به‌مراه اتفاق خاصی رخ داده بود طبیعتاً انتظار میرفت منابع مختلف تاریخی ولو یک یا دو موردشان جزئیات این نبرد را شرح دهند و بنظر میرسد اگر نبرد بوده جنگ درخور توجهی رخ نداده است.

## ۱.۵. شورش سجستان

گرچه مردم سجستان که منطقه ای در پاکستان و سیستان و بلوچستان امروزی میشود در زمان امام علی (علیه السلام) سر به نافرمانی آوردند لکن بنا بر نقل بلاذری و ابن خلدون در ادامه حسکه بن عتاب حبلی<sup>۴۰</sup> و عمران بن فصیل برجمی<sup>۴۱</sup> با سپاهی از راهزنان عرب<sup>۴۲</sup> به آن منطقه رفته و بر آن مسلط میشوند و در نهایت نبرد بین اعراب راهزن و سپاه دستگاه خلافت امیر المؤمنین برای پس گرفتن آن منطقه هست نه شورشیان ایرانی که در پایان به پیروزی سپاه خلافت منجر میشود و بعد از سرکوب راهزنان عرب هم هیچ خبری از نافرمانی ایرانیان ساکن سجستان نسبت به دستگاه خلافت نیست<sup>۴۳</sup>.

۳۹. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۵۳

۴۰. حبیطیان مردمی منتسب به قبیله بنی تمیم بودند چنانچه سمعانی درباره اینان میگوید: «وهو بطن من تمیم» نک: سمعانی، الأنساب، ج ۴، ص ۵۰، بنی تمیم هم که میدانیم از قبایل مشهور عرب هستند.

۴۱. برجمیان هم به قبیله بنی تمیم میرسند و سمعانی درباره اینها میگوید: «و هی قبیلۀ من تمیم بن مر» نک: سمعانی، الأنساب، ج ۲، ص ۱۳۶

۴۲. البته ابن خلدون از عنوان «صعالیک» استفاده میکند که جمع کلمه «الصعلوک» است و صعلوک به مستمند و فقیر ترجمه شده لکن صعالیک به افراد خونریز و راهزن عرب. نک: انیس و دیگران، فرهنگ المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۰۹۶، نتیجتاً صعالیک العرب هم به دزدان و راهزنان عرب ترجمه میشود. نک: نفیسی، فرهنگ نفیسی، ج ۳، ص ۲۱۴۶. با این اوصاف احتمالاً حبیطیان و برجمیان افرادی بوده که از بنی تمیم رانده شده بوده و از صعالیک العرب محسوب میشدند. نیز در نظر داشته باشید بلاذری در روایت خود به نقل ارجوزه سرایی [ارجوزه نوعی رجز است و متنی منظوم میباشد] درباره این راهزنان میگوید: «بشارت ده سجستان را به گرسنگی و جنگ و به آمدن ابن فیصل و راهزنان عرب که نه از زر سیریشان بود و نی از سیم».

۴۳. نک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۵۰ و ۵۵۱؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۵۹۴.

## ۲. بررسی شورش‌ها بر علیه حکومت در زمان چهار شاه ابتدایی هخامنشیان

بازه زمانی مد نظر ما از بنیانگذاری سلسله هخامنشیان بدست کوروش دوم و پس از شکست دادن آستیاگ آخرین شاه ماد در سال ۵۵۰ قبل از میلاد<sup>۴۴</sup> آغاز (چون قبل تر از آن پارسها همانطور که خود کوروش هم بدان اشاره میکند زیر دست و تابع مادها بوده اند<sup>۴۵</sup>) و با مرگ داریوش یکم در سال ۴۸۶ قبل از میلاد<sup>۴۶</sup> پایان می یابد. گرچه برخی در از نسل هخامنش بودن کوروش دوم تردیدهای جدی را وارد ساخته اند<sup>۴۷</sup> و در صورت صحت خدشه های جدی مطروحه باید گفت کوروش و کمبوجیه و بردیا شاهان هخامنشی محسوب نمیشوند که البته محل بحث ما در اینجا نیست. بهرطبع عموماً کوروش دوم بنیانگذار سلسله ای از شاهان پارسی بر گستره جغرافیایی نسبتاً بزرگی معرفی میشود<sup>۴۸</sup> که حداقل میدانیم از زمان داریوش یکم میتوانیم آنرا هخامنشیان بنامیم. شورش‌هایی که بر علیه حکومت‌ها صورت گرفته را در زمان هریک ازین چهار شاه پارسی بصورت جداگانه در این مقاله بررسی میکنیم.

نیز توجه داشته باشید که هدف ما در اینجا بررسی قیام علیه شاه و یا حکومت حاکم است و بنابراین سرزمینی که قیام در آن صورت میگیرد در زمان شورش باید بخشی از امپراطوری هخامنشیان باشد و نتیجتاً بعنوان مثال قیام مردم شهر آپیس [یکی از شهرهای امپراطوری بابل که در عراق امروزی قرار داشته است] بر علیه کوروش دوم حین اشغال آن شهر که در برداشت برخی تاریخ دانان از سند

۴۴. داندامايف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۱۳۷

۴۵. قبل از اقدام به شورش بر علیه آستیاگ کوروش دوم در ضیافتی با پارسها که خود ترتیب آنرا داده بود در بخشی از سخنانش به آنها میگوید: « بسخنان من گوش فرادهید تا مردانی آزاد شوید. من تصور میکنم که خداوندان با واقعه ای معجزه آسا مرا زنده تا انجام این مهم را بعهدده گیرم و تصور نمیکنم که شما نه در جنگ و نه در جای دیگر از مادها ارزش کمتری داشته باشید. در اینصورت هرچه زودتر بر آستیاژ قیام کنید.» هدایتی، تاریخ هرودوت، جلد اول، بند ۱۲۶

۴۶. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۵۱

۴۷. نک: بروسیوس، زنان هخامنشی، ص ۷۹ به بعد؛ کورت، هخامنشیان، ص ۵۴

۴۸. امپراطوری هخامنشیان با ۲.۱۲ میلیون مایل مربع وسعت سرزمینی در رده بیستم بزرگ ترین امپراتوری های تاریخ بعد از سلسله‌هایی همچون امویان و عباسیان و... قرار میگیرد. نک: مدخل «List of largest empires» در ویکی پدیای انگلیسی و «The 20 Largest Empires In History» در وبسایت اطلس جهان. قابل دسترس در لینکهای زیر:

[en.wikipedia.org/wiki/List\\_of\\_largest\\_empires](http://en.wikipedia.org/wiki/List_of_largest_empires)

[www.worldatlas.com/geography/largest-empires-in-history.html](http://www.worldatlas.com/geography/largest-empires-in-history.html)

باستان شناسی مشهور به رویدادنامه نبونئید آورده شده و با قتل عام ایشان بدست کوروش دوم خاتمه یافت<sup>۴۹</sup> دخیلی به بحث ما ندارد.

## ۲.۱. کوروش دوم

در طول دوره پادشاهی کوروش دوم شاهد دو قیام بر علیه حکومت هستیم:

- قیام مردم لیدی به تحریک پاکتیس که خود از اهالی لیدی بوده و هرودوت در تاریخ خود کتاب یکم بندهای ۱۵۳ الی ۱۶۲ از آن قیام ناموفق و سرنوشت فرمانده سرکوب کننده آن سخن رانده و خلاصه آن چنین است:

کوروش بعد از تصرف لیدیه و به اسارت گرفتن شاه آنجا کرزوس و برخی مباحث دیگر اداره شهر سارد پایتخت لیدیه را بر عهده فردی پارسی بنام تابالوس میگذارد و سپس یکی از اهالی لیدی بنام پاکتیس را مأمور جمع آوری خزاینی<sup>۵۰</sup> میکند [غارت اموال ارزشمند توسط شاه فاتح<sup>۵۱</sup>] که به کرزوس و دیگر اهالی لیدی تعلق داشت تا آنها را در نهایت برای کوروش

---

۴۹. برای نمونه نک: Lemons, Cush to Mysterious Babylon, page40-41، البته خانم پروفیسور آملی کورت متذکر میشوند شورش مردم در رویدادنامه وجود ندارد [صرفاً قتل عام مردم آمده] و این مقوله حاکی از تطبیق رویدادنامه با کوروش نامه گزنفون [کتاب هفتم بخش پنجم بندهای بیست و دوم و بیست و سوم] توسط برخی پژوهشگران میباشد که طبیعتاً دقیق نیست؛ نک:

Kuhrt, THE ACHAEMENID EMPIRE: A BABYLONIAN PERSPECTIVE, page64  
چون خارج از موضوع مقاله است وارد بحث آن نشده و برای بررسی جامع و تخصصی آن میتوانید به این دو لینک رجوع کنید:

[offer13.blog.ir/post/173](http://offer13.blog.ir/post/173)

[offer13.blog.ir/post/626](http://offer13.blog.ir/post/626)

۵۰. در ترجمه اول و دوم انگلیسی بر خلاف دو ترجمه فارسی بجای خزاین طلا آمده یعنی پاکتیس مأمور جمع آوری طلاهای کرزوس و بقیه لیدیایی ها بوده است لکن در ترجمه انگلیسی سوم که از جرج راولینسون است و منبع ترجمه دوم فارسی (ترجمه مازندرانی) میباشد «treasure» به معنای گنجینه و ثروت آمده است.

۵۱. البته پیر بریان بجای بهره گیری از عنوان غارت میگوید اینها خراج (یا باج) بوده که این عنوان کمی کلی تر است [Cyrus avait donné mission de lever les tributs] نک: Briant, HISTOIRE DE L'EMPIRE PERSE, page19 مفهوم غارت به متن هرودوت نزدیک تر است، چون خراج عموماً چیزی بوده که سالیانه تقدیم حکومت میشده و این امر توسط حاکم آن سرزمین می بایست صورت میپذیرفته نه اینکه فردی محلی که حاکم آن سرزمین هم نبوده توسط شاه غالب مأمور شود بلافاصله بعد از اشغال آن سرزمین اموال ارزشمند شاه و دیگر مردم را جمع آوری کرده و برای شاه فاتح حمل کند، کجای این شبیه به باج گرفتن است که چگونگی اخذ آنرا بعنوان مثال در خراج های سالیانه مشاهده میکنیم؟ مشخصاً این همان غارت اموال است که بعد از تصرف

در زمان بعد از خروج کوروش از سارد حمل کرده و بدنبال این شاه پارسی و سپاهش بیاوردشان (تا طبیعتاً آنها را در نهایت به خزانه کوروش دوم در هگمتانه منتقل کند یا این شاه پارسی آنها را بعنوان غنایم جنگی تقسیم کند).

سپس کوروش دوم پایتخت لیدیه یعنی سارد را ترک میکند تا به هگمتانه برود و کرزوس شاه لیدی را هم با خود میبرد لکن همینکه از سارد خارج شد پاکتیاس لیدی ها را بر ضد کوروش تحریک کرده تا قیام کنند و با اموالی که در اختیار داشت که در اختیار داشت [چنانچه مأمور جمع آوری شان بود] به سمت ساحل میروند [سواحل مدیترانه] و از آن اموال برای استخدام یک سپاه مزدور بهره میبرد و سپس مردان ساحل نشین را هم متقاعد میکند که در جنگ علیه پارس ها وی را یاری سازند و بعد به سارد حمله میبرد و تابالوس را در ارگ شهر محاصره میکند.

کوروش هم وقتی با خبر میشود روی به کرزوس شاه لیدی که در اسارت وی بوده میکند و ضمن بیان سخنانی از به بردگی گرفتن لیدی ها [طبیعتاً تمام مردم لیدی] و... حرف میزند و کرزوس شاه لیدی هم از ترس اینکه کوروش سارد را ویران کند پیشنهادی به کوروش میدهد که به نظرش بهتر از به بردگی گرفتن مردم لیدی توسط این شاه پارسی است و به وی میگوید شهر باستانی سارد را از بین نبرد و مردم لیدی را خلع سلاح کند و فرمان دهد مردم زیر ردای (یا لباس روئین) خود تونیک [نوعی لباس] بپوشند و باسکین [نوعی چکمه]

---

سرزمینی صورت میگیرد. مثلاً هرودوت در رابطه با کرزوس شاه لیدی میگوید: «او جمعی از یونانیان را باطاعت و بردگی درآورد و آنان را به پرداخت خراج مجبور کرد» (هدایتی، تاریخ هرودوت، ج ۱، بند ۶، ص ۶۶) و این همان خراج و یا باج مرسوم هست که توسط حاکم سرزمین مغلوب در مدت زمان های معین مثلاً سالانه یا دو سالانه یا... پرداخت میشود نه آن اموالی که توسط شاه فاتح بعد از اشغال سرزمین، به زور دستور به گرفتنشان داده میشد و مقدار معینی هم نداشت چنانچه بر اساس سخن هرودوت اموال ارزشمند یا طلاهای شاه لیدی و دیگر لیدیایی ها به فرمان کوروش می بایست برای وی جمع آوری گردد و این هم در تضاد با باجی است که عموماً یک حد مشخصی دارد چنانچه پیر بریان برای خراجی که هخامنشیان میگرفتند میگوید: «میدانیم که چندین منطقه امپراتوری می بایستی خراج خود را به صورت انسانی (پسر و دختر) بپردازند (حبشی ها ۵۰۰ پسر در هر ۴ سال، کلشیدی ها (گرچی ها) ۱۰۰ پسر و ۱۰۰ دختر جوان در هر دو سال (هرودوت ک سوم، ۹۷) بابل موظف بوده است هر سال ۵۰۰ جوان اخته (ک سوم، ۹۷) به دربار اعزام دارد.» (بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۵۷۹) لکن کاری که کوروش بعد از تصرف لیدی کرد بهیچ روی با هیچ یک از شرایط باجی که بعنوان خراج گرفته میشده تطابق نداشته در عوض با غارت اموال منطبق بوده چون به صراحت عنوان میشود اموال ارزشمند همه باید گرفته شود. نتیجتاً عنوان خراج دقیق نیست چون معنای این باج های سالیانه را هم میدهد و عموماً باج به زور توسط حاکم مغلوب و یا حاکم منصوب از طرف شاه غالب داده میشود نه اینکه مشابه متن هرودوت به زور از مردم و شاه باهم گرفته شود و بنابراین کلمه غارت در اینجا صحیح تر است.

به پا کنند و به بچه های خود نواختن چنگ و موسیقی و تجارت و کسب بیاموزند و به کوروش میگویند خواهد دید که مردان خوی زنان یافته و دیگر وی ترسی از طغیان آنها نخواهد داشت.

کوروش هم این پیشنهاد را قبول میکند و فردی مادی بنام مازارس را مأمور این کار کرده تا اقداماتی که کروزوس میگوید را به اطلاع مردم لیدی برساند و سپس به مازارس دستور میدهد تمام افرادی را که به همراه لیدیایی ها در این قیام دست داشتند به بردگی بگیرد. اینجا زن و مرد بودن برای کوروش مهم نبوده، همین که فرد در قیام علیه کوروش دوم دست داشته به نظر وی باید به بردگی گرفته شود با اینکه مردم لیدی با اینکار نشان داده بودند حکومت تحت لوای یوغ یک بیگانه را نمیخواستند لکن کوروش فقط منفعت خودش و حکومتش برایش مهم بوده<sup>۵۲</sup> و پاکتیاس را هم زنده نزد وی بیاورد و این دستورات را در ضمن راه صادر کرده و کوروش به سمت پارس راه خود را ادامه داد. پاکتیاس هم که فهمید مازارس با سپاه کوروش برای نبرد با وی می آید ترسید و به کیمه فرار میکند. مازارس هم فرستادگانی میفرستد و از مردم کیمه میخواهد پاکتیاس را تسلیم وی کنند. در نهایت مردم کیمه هم پاکتیاس را به میتیلن میفرستند و بعد از اتفاقاتی پاکتیاس دوباره از میتیلن به کمک اهالی کیمه به جزیره کیوس میگریزد و در پایان ساکنان آن جزیره وی را به پارس ها میدهند و در ازای تحویل وی منطقه ای را از پارسها بنام «آتارنوس» میگیرند. بعد از آن هم مازارس بواسطه سپاه کوروش که در اختیارش بود به جنگ با همدستان پاکتیاس میرود و ساکنان پریین<sup>۵۳</sup> را به بردگی میگیرد و دشت مآندر و نیز شهر مانیزی را غارت میکند و در نهایت هم مازارس بخاطر بیماری می میرد و هارپاگ جانشین وی میشود<sup>۵۴</sup>. ما هیچ قرینه

---

۵۲. نام شهری در منطقه ایونیا در یونان باستان. نک: مدخل «Priene» در ویکی پدیای انگلیسی:

[en.wikipedia.org/wiki/Priene](http://en.wikipedia.org/wiki/Priene)

۵۳. نک: هدایتی، تاریخ هرودوت، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۴۰؛ مازندرانی، تاریخ هرودوت، ص ۱۱۰-۱۱۵ (البته ترجمه آقای مازندرانی کامل نبوده و تا ابتدای بند ۱۵۷ را ترجمه کردند که این بدلیل منبع ترجمه شان میباشد که نسخه تک جلدی راولینسون از تاریخ هرودوت است (نک: مازندرانی، تاریخ هرودوت، ص ۱) و خب نسخه کامل ترجمه راولینسون از تاریخ هرودوت دوره چهار جلدی آن می باشد و نسخه تک جلدی یکجور خلاصه نویسی است)؛

Macaulay, THE HISTORY OF HERODOTUS, Book1 (CLIO), Chapter 153-162; Herodotus, The Histories, Book1, Chapter 153-162; Rawlinson, HISTORY OF HERODOTUS, VOL1, page234

محوریت خلاصه ای که بیان کردم بر اساس ترجمه فارسی است لکن برخی قسمتها هم مثل پوشیدن لباس تونیک یا چکمه باسکین و... در ترجمه فارسی نبود (بعنوان مثال در ترجمه هدایتی بجای پوشیدن تونیک و چکمه باسکین هم پوشیدن قبا و کفش پاشنه بلند بود) و ترجمه انگلیسی اول از آن سخن گفته بود و بهتر دیدم در آن قسمتها ترجمه انگلیسی لحاظ شود.

ای در اختیار نداریم رفتار مازارس بر خلاف مشی کوروش و یا مورد اعتراض وی واقع شده باشد و اصلاً به بردگی گرفتن شورشیان و قبل ترش غارت اموال ارزشمند لیدیه ای ها در سارد فرمان خود کوروش بود که پاکتیس را مأمور جمع آوری آن اموال و خزاین کرده بود و نتیجتاً غارت و به بردگی گرفتنی هم که مازارس انجام داد در راستای منش و شیوه شاه خود بوده است.

– مبارزه مردم بلوچستان بر علیه کوروش و سپاهش را داریم و پروفیسور والتر هینتس باستان شناس و دانشمند مشهور آلمانی بیان میدارد در این امر البته شکست میخورد:

پنج سال پس از سقوط سارد سراسر آسیای صغیر ضمیمه ی شاهنشاهی هخامنشی شد. تنها میلتوس تا حدودی مستقل ماند. در این زمان دامنه ی لشکرکشی های کورش تا دورترین نقطه ی شرق شاهنشاهی نیز گسترش یافت؛ از فراز گردنه ی خیبر تا تَنگوش. با این همه به سند رخنه نکرد. این کار ماند برای داریوش.

در گدروسیا [= بلوچستان<sup>۵۴</sup>]، مکران بعدی، باید یک بار کوروش تقریباً همه ی سپاه خود را از دست داده باشد. بعدها اسکندر هم که جرئت کرده بود به هنگام بازگشت از دره ی سند از این منطقه نامیهمان نواز پاکستان و جنوب شرقی ایران بگذرد، به زحمت توانست از نابودی رهایی یابد<sup>۵۵</sup>.

با توجه به پاراگراف اول سخن والتر هینتس مشخصاً بلوچستان در زمان شکست کوروش از مردم ساکن آنجا بخشی از حکومت این شاه محسوب میشده است.

## ۲.۲. کمبوجیه دوم

در دوران این شاه پارسی ما شاهد دو قیام بر علیه حکومت هستیم:

– بنا بر نقل هرودوت<sup>۵۶</sup> کمبوجیه سپاهی را برای سرکوب گروهی آمون پرست به منطقه ای در جنوب مصر میفرستد که البته سپاه تماماً بواسطه طوفان شن هزیمت میشوند. پروفیسور اولاف کاپر استاد مصر شناسی دانشگاه لیدن هلند بیان میدارد سپاه کمبوجیه در نبرد شکست خورده و توسط طوفان

---

۵۴. گدروزی یا گدروزیا، یکی از ساتراپی های شرقی هخامنشیان محسوب می گردید که هم اکنون به آن بلوچستان گفته می شود. مهرآفرین؛ موسوی حاجی، عبور از گدروزیا، ص ۵۶

۵۵. هینتس، داریوش و ایرانیان، ص ۱۰۰

۵۶. نک: هرودوت، تواریخ، کتاب سوم، بند بیست و پنجم و بیست و ششم



شن از بین نرفته است و آن نبردهم با پتوباستیس چهارم از فرمانروایان بومی مصر بوده است که بر علیه حکومت هخامنشی قیام میکند.<sup>۵۷</sup>

- قیام بردیا فرزند کوروش دوم بر علیه این شاه پارسی را داریم که دو احتمال میتوان برای آن متصور شد:

۱. اگر بگوییم سخن داریوش یکم در کتیبه بیستون درست بوده و کمبوجیه برادر خود بردیا را میکشد نتیجتاً میتوان گفت در انتهای دوران سلطنت کمبوجیه دوم گئومات مغ بر علیه حکومت این شاه پارسی با عنوان بردیا فرزند کوروش قیام میکند و کمبوجیه هم که در صدد سرکوب آن شورش تصمیم میگیرد به ایران برگردد، در سوریه و به سال ۵۲۲ قبل از میلاد می میرد.<sup>۵۸</sup>

۲. میتوان بین دروغین بودن بردیا و قیام وی بر علیه کمبوجیه دوم هم جمع بست بدین صورت که بگوییم این شاهزاده بر علیه برادر خویش هماننده کوروش سوم علیه اردشیر دوم هخامنشی<sup>۵۹</sup>، قیام کرده بوده است.

## ۲.۳. بردیا

بنابر سخن داریوش یکم در کتیبه بیستون وی توسط کمبوجیه دوم فرزند کوروش دوم کشته میشود و دوران شاهی نداشته و فردی که ادعا میکند بردیا فرزند کوروش است مغی بنام گئومات بوده و به دروغ ادعا میکند همان بردیاست و در نهایت توسط داریوش و شش تن دیگر از نجبای پارسی بعد از بازه خیلی کوتاهی که سلطنت میکند به قتل میرسد لکن برخی دانشمندان در این امر تشکیک جدی کرده اند و احتمال اینکه فردی که داریوش یکم میگوید بردیای دروغین بوده بردیای واقعی بوده را بیان میکنند چنانچه خانم آملی کورت از تشکیک بیشتر دانشوران در این امر سخن گفته و بیان میدارند:

داریوش فقط می گوید که کمبوجیه مرد و خود او، آگاه از شیادی بردیای دروغین، گئومات را کشت و شاه شد. در این داستان چنان غرابت هایی وجود دارد - به ویژه شباهت شگفت انگیز مفروض گئومات به بردیا - که بیش تر دانشوران مشکوک شده اند که فرد کشته شده

---

۵۷. نک:

Kaper, PETUBASTIS IV IN THE DAKHLA OASIS

۵۸. کینگ، تاریخ بابل، ص ۲۷۵

۵۹. نک: گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ص ۲۲۲

به دست داریوش کسی جز برادر کمبوجیه و پسر کوروش، یعنی بردیای حقیقی نبوده است. ...اگر چنین بوده باشد، داریوش در واقع شاه کش و غاصب بوده است و داستان قتل پنهانی بردیا به دستور کمبوجیه و ماجرای گنومات شاید ساخته داریوش بوده تا این حقیقت را پنهان کند که بردیا پسر کوروش را به قتل رسانده است، بردیا حتی اگر علیه برادر شوریده باشد هم ادعای برحق برای سلطنت ایران داشته است، چون نکته های بسیاری در مورد داریوش وجود دارد که او را از حق شاه شدن محروم می سازد<sup>۶۰</sup>.

بر این اساس باید بگوییم عمل داریوش یکم شورشی مؤفق بر علیه حکومت در دوران سلطنت کوتاه بردیا محسوب میشده که به براندازی خاندان کوروش از سلطنت منجر میشود چنانچه در نهایت بنا بر روایت کتزیاس پزشک یونانی اردشیر دوم هخامنشی که هفده سال در دربار ایران بوده<sup>۶۱</sup> در کتاب پرسیکا، بردیا را در رخت خواب هنگامی که کنار خدمتکار جنسی<sup>۶۲</sup> بابلی خود بوده میکشند<sup>۶۳</sup>.

## ۲.۴. داریوش اول

۶۰. کورت، هخامنشیان، ص ۵۳ و ۵۴

۶۱. رجبی، هزاره های گمشده، ج ۲، ص ۹۲، برای اعتبار تاریخی در خور توجه کتاب پرسیکای این مورخ و پزشک یونانی نک: جونز؛ رابسون، پرسیکا، ص ۳۶-۴۳ گرچه در اعتبار تاریخی آن بین تاریخ دانان امروزی اختلاف است لکن قسمتی که نقل کردیم را دانشمندی همچون پیر بریان بدون آنکه متعرض شود و بی اعتبار بخواند نقل کرده است. ۶۲. Concubine، کنیزی (برده زن) که در ایران باستان به ارباب خود خدمات جنسی ارائه میداده و به زنان حرمسرای شاه یا اشراف هم اطلاق میشود که کنیزان و زنان غیر برده در آن به ارباب خود خدمت میکردند. اینکه مترجمین فارسی این کلمه را به عناوینی همچون «صیغه» و «همدم» برگرداندند ابدأ صحیح نیست چون وظایف و... این خدمتکاران جنسی با تلقی که از صیغه و همدم امروزه هست بهیچ روی تطابق ندارد و مورد بارز آن عدم دخیل بودن رضایتشان در خدمتکار جنسی یا concubine شدن برای ارباب خود است در حالیکه در صیغه رضایت زن شرط است. نک: جونز، شاه و دربار در ایران باستان، ص ۲۲۶ به بعد؛ بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ص ۵۸۸ به بعد؛ Shahbazi, HAREM i. IN ANCIENT IRAN, Encyclopædia Iranica

[iranicaonline.org/articles/harem-i](http://iranicaonline.org/articles/harem-i)

برای مطالعه کامل تر بنگرید به بخش اول مقاله «همسران کوروش» در وبلاگ مکتب رئالیسم و چهار پیوست بحث خدمتکاران جنسی که در انتهای مقاله لینکشان قرار داده شده است:

[offer13.blog.ir/post/602](http://offer13.blog.ir/post/602)

۶۳. نک: Briant, HISTOIRE DE L' EMPIRE PERSE, page43; Briant, From Cyrus to Alexander, page278؛ البته نظر خود پیر بریان دال بر این هست که بین روایت هرودوت و کتزیاس و داریوش در کتیبه بیستون در رابطه با قتل بردیا، روایت داریوش قابل قبول تر است. نک: بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۷۶

بر اساس کتیبه بیستون<sup>۶۴</sup> که یکی از اسناد باستان‌شناسی مهم تاریخ ایران باستان واقع در شهر بیستون استان کرمانشاه هست و در آن داریوش یکم چهارمین شاه سلسله هخامنشیان مباحث مختلفی را همانند چگونگی شاه شدن خود و نسب و... را شرح داده در زمان وی قیام‌های متعددی بر علیه حکومت پارسها رخ میدهد و داریوش هم بعضاً همراه با جزئیات (مثل تعداد افرادی که کشته است یا نحوه اعدام و...) چگونگی سرکوب و کشتار مخالفین خود را شرح داده است. آملی کورت در رابطه با علل وقوع شورش‌های زمان داریوش میگوید:

بازتاب خشم و برآشفتگی عمومی از جلوس داریوش به تخت که با توسل به قتل و خونریزی به دست آمده بود، شورش‌های متعددی پیش آورد و انسجام و اساس امپراتوری نوپای هخامنشی را به طور جدی مورد تهدید قرار داد. بعضی از این شورش‌ها بی تردید معلول این احساس بودند که بروز بحران در سلطنت باید فرصتی برای اقوام تابعه (عیلام، بابل و ماد) پیش آورد که به تلاش برای استقلال برخیزند؛ اما شورش‌های دیگر (نظیر شورش‌های که در پارس از سوی کسی که خود را بردیا می‌نامید برپا شد) نشان از هراس و ناخشنودی مردم از قتل فرمانروای برحق ایران و پسر بنیادگذار شاهنشاهی دارد<sup>۶۵</sup>.

برای قسمتی در سخنان آملی کورت که از خواهان استقلال بودن عیلامیان و بابلیان و مادها و طبیعتاً بیرون آمدن از زیر یوغ هخامنشیان سخن گفت [نه اینکه صرفاً با داریوش یکم مشکل داشته باشند و بعنوان مثال بخواهند به زمان کوروش دوم برگردند بلکه کلاً بدنبال از بین بردن سلطه پارسها بر خود بودند] میتوان شباهتی را بین هدفی که دکتر زرینکوب در رابطه با علت شورش برخی از ایرانیان در قرون ابتدایی حکومت اعراب بر ایران میگوید بیان کرد چنانچه ایشان میگویند:

---

۶۴. البته نام کوهی که کتیبه روی دیواری بر آن حک شده «بغستاتون» به معنی «مکان مختص خدایان» بوده لکن تحت تأثیر فقه اللغة عامیانه بیستون که «بدون ستون» هم معنی میدهد برای آن بکار میرود. نک: لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، ص ۸۶

۶۵. کورت، هخامنشیان، ص ۵۵

این شورش ها و مقاومتها برای بازگشت دولت ساسانیان نبود. برای آن بود که مردم به عربان سر فرو نیاورند و جزیه سنگین<sup>۶۶</sup> را که بر آنها تحمیل می شد، نپذیرند<sup>۶۷</sup>.

بر این اساس، وقوع این شورش ها بطور کل بهیچ روی ربطی به تقابل ایران اسلامی و باستان نداشته و ایرانیان شورش در قرون ابتدایی حکومت اعراب بر ایران بدنبال استقلال خود بودند نه اینکه بخواهند به زمان ساسانیان و دوران ایران باستان برگردند و نیز شورش ها هم ماهیت ضد اسلامی نداشتند و ضد حکومتی تلقی میشوند که تا حدی شبیه به بخشی از سخنان آملی کورت است.

بر اساس کتیبه بیستون در عرض یک سال<sup>۶۸</sup> داریوش هخامنشی نوزده نبرد با مخالفین حکومت خود میکند که هجده مورد آن [یک مورد دیگر همان گئومات مغ است که بدان اشاره کردیم] قیام هایی بوده که بر علیه وی در جغرافیای امپراتوری هخامنشیان رخ داده است و هشت نفر ادعای حکومت

---

۶۶. عنوان «جزیه سنگین» که دکتر زرینکوب در اینجا بیان داشته گرچه بنظر کمی اغراق آمیز است اما بهرحال نباید از آن برداشت اشتباه شود که پس دفع فتنه این شورش ها در نهایت به اسلام آوردن ایرانیان بدلیل فرار از پرداخت جزیه منجر شد (بدلیل نا امیدی از انجام شورش موفقیت آمیز) چنانچه منابع و بررسی های تاریخی کاملاً در تضاد با این برداشت هستند (جدای ازینکه اصلاً بخشی از ایرانیان دست به این شورش ها میزدند و نه حتی اکثریتشان). برای نمونه این بررسی های کامل و تخصصی میتوانید به این پست در وبلاگ مکتب رئالیسم با در نظر گرفتن سه پستی که لینکشان در انتهای آن قرار داده شده نگاه کنید:

[offer13.blog.ir/post/581](http://offer13.blog.ir/post/581)

خود دکتر زرینکوب هم به اسلام آوردن اختیاری ایرانیان واقف بوده و جزیه را حتی سبک تر از مالیات سرانه زمان ساسانیان بیان میکند:

**بسیاری از ایرانیان، از همان آغاز کار، دین مسلمانی را با شور و شوق پذیره شدند. دین تازه‌ای را که عربان آورده بودند، از آیین دیرین نیاکان خویش برتر می‌یافتند و ثنویت مبهم و تاریک زرتشتی را در برابر توحید محض و بی‌شایبه‌ی اسلام، شرک و کفر می‌شناختند. زرینکوب، دو قرن سکوت، ص ۲۶۹**

فتح اسلامی البته با جنگ حاصل شد، اما نشر اسلام در بین مردم کشورهای فتح شده به زور جنگ نبود، خاصه در جاهایی که مردم از نظر اسلام، اهل کتاب بودند یا در ردیف آن – یهود، نصارا، مجوس و صابئین. ... در واقع این اهل کتاب به هیچ وجه مجبور به قبول اسلام نمی شدند، چنانکه “یهود” بی شک در قلمرو اسلام راحت تر و مرفه تر بودند تا در قلمرو نصاری. ... مجوس هم جزیه ای که به مسلمین می پرداختند بمراتب سبک تر و راحت تر از مالیات سرانه یی بود که پیش از آن بحکومت خویش – ساسانیان – می دادند. زرینکوب، کارنامه اسلام، ص ۱ و ۲

۶۷. زرینکوب، دو قرن سکوت، ص ۸۶

۶۸. البته در صحت اینکه واقعاً در عرض یکسال این نوزده نبرد رخ داده باشد تشکیک وارد است. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۹۹

در مناطق خود را میکنند و بر علیه داریوش بعضاً با همراهی مردم قیام میکنند که اسامی آنها و منطقه ای که در آن قیام کردند بدین صورت میباشد:

آثرین در عیلام - ندیث بئیر در بابل - مرتیا با عنوان ایمنیش در عیلام - فرورتیش با عنوان خشثیت در ماد - چیژن تخم در اسگرتیا - فراد در مرو - وهیزدات با عنوان بردیا در پارس - ارخ با عنوان نبوکدرچر در بابل<sup>۶۹</sup>.

چنانچه مشاهده میکنید در مناطق مختلف فلات ایران قیام هایی بر ضد داریوش یکم صورت گرفته و شاهانی سر برآورده که خواهان استقلال بوده اند و نام این مناطق را هم داریوش در کتیبه بیستون بعد از دفع قیام مردم بابل بدین شکل شرح میدهد:

داریوش شاه گوید: زمانیکه من در بابل بودم این مربوط به زمان بعد از کشتن گئومات مغ و بعد اسیر و اعدام کردن آثرین و سپس نبرد با ندیث بئیر و اسیر کردن و کشتن وی است. اینها هستند کشورهاییی که نسبت به من نافرمان شدند: پارس، عیلام، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، تگوش، سک<sup>۷۰</sup>.

و داریوش یکم هم بیان میدارد تمام این شاهان را اسیر کرده و قیام ها را نابود میکند<sup>۷۱</sup> یا در جای دیگری میگوید مردی را که با خانواده وی همراهی کرده نیک پاداش داده و او را که به خانواده اش ضرر رسانده سخت مجازات کرده است<sup>۷۲</sup> و قبل تر از همه اینها در ستون اول کتیبه بیستون بوضوح بعد از بیان نام سرزمین های تحت سلطه خود میگوید:

این ها سرزمین هایی هستند که از آن من شدند؛ بخواست اهورامزدا بندگان من بودند؛ به من باج بردند؛ هر آنچه از من به آنان گفته شد چه در شب، چه در روز، همان کرده شد.

داریوش شاه گوید: در این سرزمین ها، مردی را که وفادار بود، او را خوب پاداش دادم، (آترا) که متجاوز بود، او را سخت کیفر دادم<sup>۷۳</sup>.

---

۶۹. کنت، فارسی باستان، ص ۴۳۳ و ۴۳۴

۷۰. همان، ص ۴۱۳

۷۱. همان، ص ۴۳۳ و ۴۳۴

۷۲. همان، ص ۴۳۵

۷۳. همان، ص ۴۰۲

تمام این قراین بوضوح یعنی هر آینه از مردمی که بر علیهمش قیام کردند را میکشته و یا اسیر میکرده است و سخت مجازات کردن و کیفر دادن مصداق دیگری ندارد. نحوه اعدام این شاهان هم در خور توجه است چنانچه داریوش میگوید بینی و دو گوش و زبان فرورتیش را بریده و یک چشمش را نیز درآورده و در کاخ وی بسته نگهداشته شده تا مردم او را ببینند و در نهایت در هگمتانه او را به صلابه کشیده و برجسته ترین پیروانش را در همان هگمتانه پوست کنده و از گاه پوست آنها را پر کرده است یا برای چیژن تخم هم بعد از اسارت بینی و دو گوش و یک چشم وی را بریده و در کاخ خود او را نگهداشته تا مردم وی را ببینند و در نهایت هم در آرپل وی را به صلابه میکشد<sup>۷۴</sup>. ما در زمان هیچ یک از چهار خلیفه راشدین این چنین رفتاری را با حتی یک نفر از سران شورشی مشاهده نمیکنیم.

در برخی ازین قیام ها بوضوح مردم آن سرزمین ها نقش داشتند و طبیعتاً داریوش یکم هم در سرکوب و نابود کردنی که در کتیبه از آن سخن میگوید روی به کشتار مردم آورده است بعنوان مثال والتر هینتس برای شورش مردم پارت و هیرکانیه<sup>۷۵</sup> بر علیه داریوش یکم بنابر کتیبه بیستون میگوید:

داریوش می نویسد: «پارت و هورکانیا به من نافرمان شدند. آن ها خود را از آن فرورتیش خواندند. پدر من ویشتاسپه، در پارت بود. مردم او را رها کردند و نافرمان شدند. آن گاه ویشتاسپه با سپاهی که همراه او بود رهسپار شد. ... در روز ۱۱ ژوئیه ی ۵۲۱ ویشتاسپه بر پارت ها و هورکانیایی های شورشی پیروز شد، که ۶۵۲۰ کشته و ۴۱۹۲ اسیر دادند. داریوش با رضایت خاطر تأکید می کند: «آن گاه آن سرزمین از آن من شد.»<sup>۷۶</sup>

نمونه دیگر نقش مردم در قیام علیه حکومت هخامنشی و نتیجتاً سرکوب و کشتار آنها توسط داریوش قیام مردم بابل در پیروی از فردی است که خود را از نسل آخرین شاه بابل نبونئید که بدست کوروش

---

۷۴. همان، ص ۴۱۵

۷۵. هیرکانیه که در اوستا وهرکا، در زبان یونانی هیرکانیا، در زبان پارسی قدیم «ورکانه» و در کتیبه ی بیستون به صورت ورکانا آمده است، در عصر مادها از شمال با بخش هایی از دریای هیرکانی، از غرب با ماد، از شرق با مرو و از جنوب با پارثوا هم مرز بود. محدوده ی جغرافیایی هیرکانیا در دوره هخامنشی، حوزه ی اترک رود در شمال، کوه های کپه داغ در شرق، کوه های البرز در جنوب و سواحل دریای کاسپین (هیرکانیا) در غرب را در بر می گرفت. کاویانی پویا؛ داغمه چی، تحولات تاریخی و جایگاه استراتژیکی، نظامی و اقتصادی هیرکانیا در عصر هخامنشی، ص ۱۷۰؛ در ترجمه دیگری از کتیبه بیستون هیرکانی گرگان نامیده شده است. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۳۵

۷۶. هینتس، داریوش و ایرانیان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶

دوم شکست خورد میخوانده است چنانچه در بندهای انتهایی ستون یکم و ابتدایی ستون دوم کتیبه بیستون میخوانیم:

مردی بابلی «ندیت بئیر» نام، پسر «ایی نیر»، او در بابل برخاست؛ مردم را اینگونه فریفت: «من نبوکدرچر» پسر نبونید هستم»، سپس مردم بابل همه بسوی «ندیت بئیر» رفتند.<sup>۷۷</sup> بابل نافرمان شد؛ او شهریاری را در بابل در بود.

...بخواست اهورامزدا دجله را گذشتیم. آنجا آن سپاه «ندیت بئیر» را من بسیار نابود کردم.

...شهری «زازان» نام، در کنار فرات، آنجا آن «ندیت بئیر» که خود را «نبوکدرچر» می خواند با سپاهی برای جنگ کردن با من آمد. ...بخواست اهورامزدا من سپاه «ندیت بئیر» را بسیار نابود کردم. بقیه در آب انداخته شد (و) آب آنرا برد.

...پس از آنکه «ندیت بئیر» با سوارانی کم گریخت، به بابل رفت. ...بخواست اهورامزدا هم بابل را تصرف کردم و هم آن «ندیت بئیر» را به اسارت گرفتم. سپس من آن «ندیت بئیر» را در بابل کشتم.<sup>۷۸</sup>

البته ترجمه کتیبه بیستون پیر لوکوک برای عبارت «مردم» در اینجا کمی متفاوت است و در ترجمه وی بجای مردم سپاه آمده است بدین صورت که ندیت بئیر به سپاه میگوید فرزند نبونئید است و تمام سپاه بابل به وی می پیوندد<sup>۷۹</sup> و این اختلاف در ترجمه بدلیل معنی کلمه «kāra» است که یک اسم مفرد مذکر میباشد. لوکوک در ترجمه خود بر خلاف ترجمه امثال کنت و... هرکجا این کلمه را دیده به سپاه برگردانده نه مردم در حالیکه حتی نقل قول والتر هینتس را هم گذاشتم که به قیام مردم پارت علیه داریوش اشاره کرده بود لکن لوکوک در آنجا هم از عنوان سپاه استفاده کرده است. باید بدانید لوکوک ترجمه دقیقی در اینجا انجام نداده و از سه طریق نشان میدهم این کلمه در کتیبه بیستون بهیچ عنوان معنی ارتش یا سپاهی که در ذهن ماست برای این اقوام قیام کننده نمیدهد. اول بر اساس سخنان خود لوکوک پیرامون این کلمه نشان خواهم داد منظور وی هم ارتش

---

۷۷. در ترجمه دیگری از کتیبه بیستون هم آمده است: «سپس تمام مردم بابل به طرف این «نیدینتوبعل» رفتند. بابل عصیانگر شد و او پادشاهی را در بابل به دست گرفت» داندامایف، ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، ص ۳۴۵. شاید بتوانیم این قسمت از سخن داریوش یکم را بعنوان دلیلی در نظر بگیریم در جهت اینکه پس وقتی داریوش نام سرزمینی را آورده و میگوید نافرمان شد منظور مردمان آن سرزمین هم هست (حداقل بخشی شان) و خب داریوش نافرمانی را علاوه بر بابل برای نه سرزمین دیگر هم بیان میکند که بدان اشاره کردیم.

۷۸. کنت، فارسی باستان، صفحات ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۱۳

۷۹. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۲۴

... ای که در ذهن ما تداعی میشود بهیچ روی برای این کلمه نیست و معنایش کاملاً مرتبط با مردمان عادیت و سپس بر اساس سخن دانشمندان دیگر معنی این کلمه را بررسی میکنم و در نهایت با استناد به کتاب لوکوک نشان میدهم اینکه از عنوان سپاه استفاده کرده کاملاً اشتباه بوده است:

**پرده اول)** ما میدانیم بابل در آن زمان امپراطوری یا حاکمیت مستقل ولو تحت سیطره هخامنشیان هم نداشته که بخواهد ارتش داشته باشد نیز در این کتیبه به صراحت گفته میشود ندیت بئیر سراغ کاره (منظور همان k̄ara است) می‌رود برای اینکه بگوید کیست و قیام کند و این نشان میدهد کاره تنها قشر غیر ارتش هخامنشی بودند که توانایی قیام کردند داشتند برای همین این قیام کنندگان سراغ کاره قوم مد نظر میرفتند تا آنها را مجاب به قیام بکنند. جدای از معنای مردم که برخی مترجمین کتیبه بیستون آنرا برگزیدند و بهیچ روی لوکوک هم نمی‌گوید معنای غلطیست اما بر اساس ترجمه لوکوک نیز کاره به معنای مردان جنگی هر قومی میتواند اطلاق شود چون اشاره به مردانیست که توانایی جنگیدن را در قوم خود داشته اند و در اینباره با اقامه ادله ای سخن خود را بر اساس برداشت لوکوک به ثبوت میرسانم. لوکوک جایی برای کاره بیان میدارد: «کسی که تاج بر سر می گذاشته متکی به نیروی کاره «سپاه» یا به طور دقیق تر «انجمن آزادان» بوده است.»<sup>۸۰</sup>، استفاده از عنوان «آزادان» در اینجا قابل توجه است و جای دیگری هم لوکوک بطور دقیق تر این عنوان را توضیح داده و بیان میدارد:

نام این مجمع در فارسی باستان Kara است که با واژه آلمانی Heer<sup>81</sup> هم خانواده است. در همه جا ترجمه «سپاه» برای آن انتخاب شده است، زیرا در غالب موارد، این واژه در نقش ارتشتاری ظاهر می شود. ولی در حقیقت، مقصود «قومی مسلح» است، مثل رومیان<sup>۸۲</sup> که در شوراهای قدیم گرد هم می آمدند<sup>۸۳</sup>.

آزادگان [مردم غیر برده] ای مشابه مردم روم گرد هم آمده و یک قوم مسلح را تشکیل میدادند چیزی جز مردم عادی آن قوم هستند که توانایی جنگیدن دارند؟ اینکه لوکوک میگوید «این واژه در

۸۰. همان، ص ۱۷۲

۷۳. معنی این کلمه «Army/ارتش» است.

۸۲. منظور لوکوک در اینجا «Heerbann» است و در امپراتوری روم این عنوان برای فراخوانی بوده که طی آن همه زمین داران آزاد که قادر به حمل اسلحه بودند برای شرکت در یک لشکرکشی نظامی فراخوان میشده اند. نک: مدخل «Heerbann» در ویکی پدیای انگلیسی:

[en.wikipedia.org/wiki/Heerbann](http://en.wikipedia.org/wiki/Heerbann)

۸۳. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۷۸



نقش ارتشتاری ظاهر میشود ولی در حقیقت...» نشان دهنده این است که منظور کاتب از بکار بردن این کلمه افراد نظامی و ارتشتاری نیست و اشاره به قوم مسلح و «Heerbann» یعنی مردمان عادی که توانایی جنگیدن داشته و مسلح شده اند. نیز در بند ۵۴ کتیبه بیستون بر اساس ترجمه لوکوک داریوش به صراحت برای شاهانی که علیه وی شوریدند بیان میکند: «اینها اقوامی هستند که شورشی شدند»<sup>۸۴</sup>، در اینجا هم به صراحت پیوستن کاره یک سرزمین به یک نفر و یاری دادنش در قیام علیه داریوش دقیقاً مصداق نافرمانی قوم ساکن آن سرزمین و قیام مردمش علیه داریوش بیان شده است و جز این هم نمیتواند باشد چون کاره برای این قیام کنندگان یعنی مردانی که توانایی جنگیدن داشته اند.

قرینه دیگری که برداشت فوق را تأیید میکند بند ۵۲ کتیبه بیستون هست که در آن داریوش برای هردو نفری که به نام فرزند نبونئید در بابل قیام میکنند میگوید «او بابل را شوراند» این مشخصاً اشاره به کل سرزمین بابل و مردان جنگی اش دارد، وقتی بابل چند سال پیش سقوط کرده ارتش و سپاهی در اختیار ندارد و خب زنان که نمیتوانستند بجنگند یا کودکان و... نتیجتاً از عنوان کاره استفاده شده که اشاره به مردان جنگی بابل است یعنی همان مردمان عادی که توانایی نبرد را داشتند. نیز اینکه این دو نفر بر اساس متن کتیبه بیستون براحتی در بابل شاه میشوند مشخصاً دلیل پیوستن مردم به ایشان است و کاره هم نقش مردمان عادی را دارد که توانایی جنگیدن دارند چنانچه داریوش بعنوان مثال برای همین ندیت بئیر میگوید: «بابل شورشی شد؛ او، خود شهرپاری بابل را به دست آورد»<sup>۸۵</sup> و باز اینکه بابل بر علیه داریوش نافرمان میشود به صراحت در بند چهل و نهم کتیبه بیستون هم آمده است چنانچه داریوش در آنجا میگوید: «در آن هنگام که من در پارس و در سرزمین ماد بودم، برای دومین بار، بابلیان علیه من شورشی شدند» در نهایت نیز عنوان میشود: «از آنجا به سپاه چنین دروغ گفت: من نبوکودرچره، پسر نبونید، هستم؛ آنگاه، سپاه بابل بر من شورش کرد»<sup>۸۶</sup>؛ در این قسمت ها بوضوح شاه شدن سریع این افراد و گرویدن مردم بابل را مشاهده میکنیم چنانچه اشاره به کاره یک سری افراد خاصی بودند مجاب کردنشان به مثابه شاه شدن و نافرمان شدن بابل تلقی نمیشد آنطور که داریوش در کتیبه بیستون میگوید [همین معامله هست با قیام مردم پارت و... چون در آن بخش ها هم کاره آمده است].

بنابراین بر اساس توضیحات و ترجمه لوکوک از کتیبه بیستون هم منظور از کاره مردان عادی بابل است که توانایی جنگیدن دارند و جز آنها فرد دیگری برای جنگیدن نبوده بخواد قیام کند. نتیجتاً فرد قیام کننده هم به سراغ آنها میرفته و نافرمانی آنها یعنی نافرمانی کل مردم بابل علیه داریوش

۸۴. همان، ص ۲۴۶

۸۵. همان، ص ۲۲۵

۸۶. همان، ص ۲۴۳

همانطور که خود داریوش در کتیبه بیستون به صراحت متذکر میشود و در این صورت استفاده ترجمه های دیگر از عنوان مردم هم میتواند در همین راستا تلقی بشود. البته باید در نظر داشته باشید که صرف آمدن کاره ربطی به تمام مردان جنگی یک قوم ندارد و چنانچه می بینیم داریوش برای سپاه خودش هم از این عنوان استفاده میکند در حالیکه میدانیم تمام مردان جنگی قوم های پارس و ماد که تشکیل دهنده سپاه داریوش در این کتیبه بوده اند<sup>۸۷</sup> در ارتش داریوش حضور نداشتند و خود داریوش هم به نافرمان شدن بخشی از پارسها و نیز مردم ماد با آوردن عنوان کاره برای آنها طی قیام هایی که صورت میگیرد اشاره میکند. علت این امر البته در نبود ارتش حرفه ای در آن زمان است چنانچه پروفیسور علیرضا شهبازی هم به این مهم اشاره کرده و میگوید:

The Persians whom Cyrus united (Herodotus 1.125) did not possess a professional army: as in days of old, the “people” of a region was represented by its backbone, the “military force,” so the two words were used synonymously in one Old Persian term, *kāra*.

...The general term for the professional army was *spāda*.<sup>88</sup>.

چنانچه مشاهده میکنید دکتر شهبازی میگوید ایرانیانی که کوروش آنها را متحد میکند ارتش حرفه ای نداشتند و مانده روزگاران قدیم مردم یک منطقه نیروی نظامی آن محسوب میشدند و این دو کلمه [مردم و نیروی نظامی] در یک مورد استفاده میشده و کلمه فارسی باستان کاره برای این دو عنوان استفاده میشود که مترادف یکدیگرند. در ادامه هم پروفیسور شهبازی میگوید اصطلاح عمومی که برای ارتش حرفه ای در زمان هخامنشیان بکار میرفته اسپادا «*spāda*» بوده و خوب میدانیم این کلمه در کتیبه بیستون نیامده است. نتیجتاً در زمان قیام های مندرج در این کتیبه که مربوط به دوران ابتدایی حکومت داریوش بوده و عموماً بنابر گفته خودش سال اول حکومتش اتفاق افتاده اند هخامنشیان هنوز ارتش حرفه ای نداشته اند که کاتبان کتیبه بیستون بخواهند از عنوان اسپادا بهره ببرند. نیز باید بدانید خود لوکوک هم برای کلمه اسپادا معنی سپاه را برمیگزیند<sup>۸۹</sup> و نمیشود دو کلمه کاملاً متفاوت که ریشه شان هم یکی نیست دقیقاً فقط یک معنا بدهند! بنابراین سپاهی که در ذهن ماست و مجموعه افراد متمایز از مردمان عادی بوده و نظامی محسوب میشدند اسپاداست که برای اشاره به ارتش حرفه ای بکار میرود یعنی افراد نظامی، اما کاره عنوانی بوده که برای مردم عادی که توانایی جنگیدن داشته بکار میرفته است و این تفاوت کاره با اسپاداست که باید

۸۷. بعنوان مثال داریوش یکم در بند ۲۵ کتیبه بیستون میگوید: «سپاه پارس و ماد که با من بودند اندک بودند» یا در بند ۳۳ میگوید: «سپس، من سپاهی پارسی و مادی فرستادم». نک: همان، ص ۲۲۹ و ۲۳۴  
۷۹. پاراگراف ششم و هفتم در مدخل «ARMY i. Pre-Islamic Iran» در دانشنامه ایرانیکا بقلم پروفیسور علیرضا شاهپور شهبازی، آخرین بروز رسانی در آگوست سال ۲۰۱۱ میلادی:

[www.iranicaonline.org/articles/army-i](http://www.iranicaonline.org/articles/army-i)

۸۹. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۴۷

در ترجمه کتیبه بیستون لحاظ بشود. ما یک مؤید هم در تأیید این دیدگاه داریم و آن معافیتست که بردیا اعمال کرد و هرودوت درباره آن میگوید:

این مغ [منظور همان بردیاست که در اواخر سلطنت کمبوجیه اعلام پادشاهی کرد و داریوش میگفت گنومات مغ است] کسانی بتمام نقاط امپراطوری فرستاد و اعلام کرد که مدت سه سال از انجام خدمت نظام و پرداخت مالیات معاف اند.<sup>۹۰</sup>

بهمین ترتیب کاره ای که داریوش از آن سخن میراند در معنای سپاهش برای داریوش میتواند همین افرادی باشد که از قبایل به خدمت سربازی گرفته میشدند و در معنای مردمش برای قیام کنندگان هم اشاره به مردان یک قبیله یا سرزمین که توانایی جنگیدن داشتند [با توجه به اینکه طبیعتاً قیام کنندگان که حاکم نبودند بتوانند قبل از آغاز قیام جوانان قوم را به خدمت سربازی بگیرند، بنابراین همان مردان عادی سرزمین بوده که توانایی جنگیدن داشته اند] و یا بطور کل تمام مردمان یک سرزمین.

**پرده دوم** حال برای بررسی دقیق تر برویم سراغ دانشمندان دیگر ببینیم آنها این کلمه را به چه چیزی معنا کرده اند [به دیدگاه هینتس پیرامون قیام مردم پارت که از کلمه سپاه بهره نبرده بود و شهبازی هم که پیشتر اشاره کردیم]:

الف) پروفیسور رونالد گراب کنت بنیانگذار انجمن زبان شناسی آمریکا در ترجمه این کلمه میگوید:

-kāra اسم «مردم، سپاه»: لیتوانیایی kāras «جنگ»، در گویش «سپاه»، گوتیک hārjis «سپاه»، آلمانی نو Heer.

-spāda اسم «سپاه»: اوستای گاهانی -spāda، فارسی نو «سپاه»<sup>۹۱</sup>.

چنانچه مشاهده میکنید کلمه سپاه در زبان فارسی نو هم که ما بکار میبریم اساساً از همین اسپادا گرفته شده و فقط معنی سپاه میدهد [لوکوک هم فقط معنی سپاه را برای این کلمه بیان کرد] اما کاره فرق دارد و معنی مردم<sup>۹۲</sup> هم میدهد که نشان دهنده تفاوت کاره و اسپادا در مقوله سپاه هست.

ب) در رابطه با معنی کاره در کتاب راهنمای فارسی باستان از دو زبان شناس اتریشی یعنی ویلهلم براندشتاین و پروفیسور مانفرد مایرهوفر میخوانیم:

۹۰. هدایتی، تاریخ هرودوت، ج ۳، بند ۶۷، ص ۱۶۸

۹۱. کنت، فارسی باستان، ص ۵۷۹ و ۶۸۴

۹۲. عموماً در ترجمه فارسی به انگلیسی فرقی بین «مردم» و «مردمان» نیست و هر دو به «PEOPLE» ترجمه میشوند و در حقیقت «مردم» مفرد و به معنای انسان و آدمی و... است نه جمع (نک: معین، فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۶۸۵؛ عمید، فرهنگ فارسی، ص ۹۳۰) اما عموماً [در عرف] مردم بصورت جمع استعمال میشود نه مفرد؛ ولی خب این مقوله در ترجمه فارسی کتاب کنت و... هم رعایت نشده و در اینجا هم میگویم مردم منظورم همان «PEOPLE» هست.

kāra- m. Heerbann, Kriegsvolk, Heer; Volk, Leute; kāra-sim 'das Volk [fürch- tete sich vor] ihm', DB 1 50<sup>93</sup>.

چنانچه مشاهده میکنید علاوه بر عنوان «Heerbann» که پیشتر درباره اش توضیح دادم عناوین مردم «Volk» و ارتش «Heer» و مردم عادی که در جنگ شرکت میکنند «War» هم برای این کلمه بیان شده و در انتها هم بخش کوچکی از کتیبه بیستون بعنوان مثال آورده شده (DB اشاره به کتیبه داریوش (D) در بیستون (B) است) و در آن از عنوان مردم «Volk» برای ترجمه استفاده شده است.

(ج) در وبسایت مرکز تحقیقات زبان شناسی دانشگاه تگزاس ایالات متحده آمریکا بخش مربوط به تدریس زبان فارسی باستان و در قسمت ترجمه بندهایی از کتیبه بیستون پیرامون معنی کاره میخوانیم:

kāra -- noun; nominative singular masculine <kāra-> 'man, person; the people' -- the people<sup>94</sup>.

چنانچه مشاهده میکنید در اینجا کاره یک اسم مفرد مذکر معرفی و فقط به معنی مرد و مردم و افراد ترجمه شده است.

جمع بندی تمام این معنی ها ما را بر آن میدارد بگوییم منظور از عنوان کاره در کتیبه بیستون همان مردم عادی سرزمین و یا قبیله بوده که توانایی نبرد داشته و میتوانستند مسلح بشوند اما باید مشخص شود بخشی از مردم مد نظر بوده یا تمامشان و اینجا عباراتی مثل فلان سرزمین نافرمان شد یا... مشخص میدارند منظور کل سرزمین و مردمانش است لکن عباراتی هم که صرفاً به کاره فقط اشاره کردند میتواند همان نیروی نظامی باشد که بخشی از مردم قومی را تشکیل میداده اند مشابه کاره خود داریوش یکم که افرادی از پارس و ماد بودند. تعصب شدید و اشتباه لوکوک روی انحصار ترجمه غلط این کلمه به سپاه باعث شده حتی در بند ۶۰ و ۶۱ کتیبه بیستون هم این کلمه را به سپاه برگردانده و بگوید:

داریوش شاه گوید:

«اکنون، آنچه من کردم باید تو را باور آید؛»

93. Brandenstein; Mayrhofer, Handbuch des Altpersischen, page129

94. [lrc.la.utexas.edu/eicol/aveol/80](http://lrc.la.utexas.edu/eicol/aveol/80)

آن را به سپاه بگو، آن را پنهان نکن؛

اگر تو این اعلانیه را پنهان نکنی

و آن را به سپاه بگویی،

اهوره مزدا دوست تو بادا

و خاندان تو افزون بادا

و زندگانیت دراز باد.»

داریوش شاه می گوید:

«اگر تو این اعلانیه را پنهان کنی

و آن را به سپاه نگویی،

باشد که اهوره مزدا ترا بزند

و تو را دودمان نباشد.»<sup>۹۵</sup>

لوکوک البته در پاورقی مربوط به این بند میگوید: «کاره در اینجا سپاه است، و همچنین مردم مجمع»<sup>۹۶</sup> اگر توضیحات لوکوک در معنای کاره را بخاطره داشته باشید بهیچ عنوان نگفت معنای مردم مجمع میدهد و البته این عنوان هم من درآوردیست و نه خودش و نه در هیچ سند معتبری مثل تواریخ هرودوت و گزنفون و... همچنین چیزی ما نمی بینیم: «مردم مجمع»! در مضحک بودن ترجمه لوکوک همین بس که یعنی چه یک فرد عادی بخواهد محتوای بیستون را به گوش سپاهیان داریوش برساند؟ این اگر اوج تعصب کورکورانه یک مثلاً دانشمند حوزه ایران باستان نیست پس چیست؟ رودیگر اشمیت ایران شناس و زبان شناس آلمانی هم در دانشنامه ایرانیکا در توضیح بند شصت و شصت و یکم کتیبه بیستون به صراحت از عنوان «people» استفاده کرده و میگوید پادشاه از مردم آینده برای انتشار متن درخواست میکند:

---

۹۵. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۴۸ و ۲۴۹

۹۶. همان.

VI F (4.52-59 pars. 60-61): the king's appeal to future people to disseminate the text<sup>۹۷</sup>.

نتیجتاً اشمیت هم به اینکه کاره معنای مردم میدهد کاملاً واقف بوده و در ترجمه های دیگر هم عنوان مردم به صراحت برای این دو بند آمده<sup>۹۸</sup> و اینجا فقط لوکوک است که بیراهه رفته و بر خلاف قاطبه دانشمندان این حوزه بدین شکل ترجمه های بی اعتبار انجام داده است. این کلمه هم معنی مردم میدهد و هم بخش یا تمام قومی که مسلح شده و در خدمت شاه یا... باشند (شبیبه به یک سپاه اما نه با تلقی که امروزه از نیروهای سپاه و ارتش هست) و قراین باید معنی اش را تعیین کنند.

در ترجمه های هیون بای و سوزینی و دیگران از کتیبه بیستون نیز هردو کلمه سپاه و مردم آمده است و در اینجا بررسی مختصری را برای بندهای ۱۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۴۱ و ۴۳ [شماره بندها بر اساس متن این دو ترجمه است] در این دو ترجمه انجام میدهم:

در ترجمه هیون بای در من عیلامی و بابلی برای قیام آسینه در ایلام عنوان میشود که او به مردم گفت در ایلام شاه هست و ایلامی ها نافرمان شدند یا نیدینتو بل در بابل به مردم گفت نبوکودرچره پسر نبونئید هست و آنگاه بابلی ها همه به سوی وی رفتند و نافرمان شدند (بند ۱۵). اما برای قیام چیسن تخمه که خود را از نوسل هووخشتره میخوانده در متن عیلامی گفته میشود وی به سپاهیان میگوید من شاه هستم نه مردم لکن در متن بابلی بیان میشود که وی به مردم میگوید شاه هست (بند ۲۶). این اختلاف بگونه ای دیگر در ترجمه هیون بای برای قیام مردم پارت و هیرکانی هم به چشم میخورد چنانچه در ترجمه متن عیلامی عنوان میشود مردم پارت و هیرکانی پدر داریوش را رها کردند لکن در ترجمه متن بابلی بیان میشود سپاهیان وی را فرو گذاردند (بند ۲۸) البته آنچنان که در قسمت مربوط به ترجمه سوزینی نشان خواهیم داد اختلافی در اینجا نیست بلکه در قیام سرزمین های پارت و هیرکانی هم مردم دست داشتند هم بخشی از سپاهیان تحت امر و پشتاسپ. در ترجمه متن عیلامی و بابلی بند ۴۱ هم که داریوش به قیام کنندگان و سرزمین هایشان بطور کلی اشاره میکند عنوان میشود اسه گرته ایی ها و ایلامی ها و مادی ها نافرمان شدند (البته در ترجمه متن بابلی گفته میشود ایلام و ماد و... نافرمان شدند) و در بند ۴۳ نیز در هردو قسمت عیلامی و بابلی بیان میشود آنها (قیام کنندگان) به مردم دروغ گفتند و اینها سرزمین هایی بودند نافرمان شدند (در صورتیکه در قسمت بابلی آنچنان که اشاره کردیم

۹۷. مدخل «BISOTUN iii. Darius's Inscriptions» در دانشنامه ایرانیکا بقلم رودریگر اشمیت:

[www.iranicaonline.org/articles/bisotun-iii](http://www.iranicaonline.org/articles/bisotun-iii)

۹۸. نک: کنت، فارسی باستان، ص ۴۳۵؛ داندامایف، ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، ص ۳۵۴.

برای مواردی بیان شده بود فرد قیام کننده به سپاهیان میگوید شاه هست و ترغیب به قیامشان میکند نه مردم. نتیجتاً قیام کنندگان در پی همراهی مردم با خود بودند و سپاه خود را از مردم تشکیل میدادند برای همین داریوش میگوید سرزمین نسبت به سلطنت وی نافرمان میشده است)<sup>۹۹</sup>. تمام این قراین ما را بر آن میدارد بگوییم برای قیام کنندگان منظور مردم هست مگر اینکه خلافش اثبات شود.

در ترجمه سوزینی و دیگران عنوان میشود Hassina در ایلام وقتی قیام میکند ایلامیان بر داریوش میشوند و او شاه ایلامیان میشود. نیز نیدینتوبل هم وقتی قیام میکند همه مردم بابلی به وی می پیوندند (بند ۱۵). برای قیام چیسن تخمه هم بیان میشود وی به مردم میگوید از نسل کیاکزار (= هووخشتره) است (بند ۲۶) و در رابطه با قیام پارتیان و گرگانیان هم گرچه در ابتدا از زبان داریوش نقل میشود که «پارتیان و گرگانیان در برابر من شوریدند» لکن در ادامه گفته میشود «سپاهیان بر آن شدند تا او [ویشتاسپ پدر داریوش] را بگذارند و شورش شدند. و سپس ویشتاسپ با سپاهسانی که بدو وفادار (ماندند) رهسپار شد.» که نشان میدهد افراد تشکیل دهنده این قیام دو گروه بودند، یکی مردم و دیگری بخشی از سپاهی که می بایست تحت امر پدر داریوش باشد و بر این اساس اختلاف در ترجمه ای نیست چون قیام کنندگان بر علیه داریوش هم مردم آن دو سرزمین بودند و هم بخشی از سپاهسانی که می بایست تحت امر ویشتاسپ بوده باشند (بند ۲۸) اگر این مقوله را در ترجمه هیون بای هم لحاظ کنیم اختلافی هم در آن به چشم نمیخورد چنانچه در ابتدای بند ۲۸ ترجمه هیون بای هم گفته میشود پارت ها و هیرکانی ها به شورش برخاستند. در بند ۴۱ هم با عباراتی همچون «او ایلامیان را شورش کرد» «او بابلیان را شورش کرد» یا «او مادها را شورش کرد» بر میخوریم که مشخصاً نشان از قیام هایی مردمی دارد. باز در بند ۴۳ هم اشاره شده ساکنان این دهیوها شورش شدند [مشخصاً دهیو در این ترجمه همان سرزمین است] که این هم مهر تأییدی بر همراهی مردم با این قیام هاست<sup>۱۰۰</sup>.

**پرده سوم)** کلمه ای که لوکوک در کتیبه بیستون آنرا به مردم برگردانده «dahyu» است و درباره آن میگوید:

---

۹۹. نک: هیون بای، بازخوانی بیستون، ص ۳۲ و ۳۳ و ۴۵ و ۴۶ و ۵۸ و ۵۹ و ۸۲ و ۸۳ و ۹۶ و ۹۷ و ۱۱۱ و ۱۱۲  
۱۰۰. نک: سوزینی؛ هرن اشمیت؛ ملبرن لایا، سنگ نبشته ی داریوش بزرگ در بیستون، ص ۲۶ و ۲۷ و ۳۲ و ۳۳ و

در متون فارسی باستان، واژه ای که معنای «مردم، قوم» را بدهد، واژه دهیو است، بخشی از این واژه در متون عیلامی به صورت وام واژه مجدداً به کار گرفته شده است. در متون بابلی تنها درباره «سرزمین» حرف می زنند (طبق حروف سومری KUR).

معنی دقیق این واژه چیست؟ در زبان هندی معادلی دارد: *dasyu*، ولی معنایی منفی دارد و به مردمانی اطلاق می شود که بومی هندی و فاتحان آریایی با آنان جنگیدند (همین ریشه نیز اصطلاحی دیگر با معنای منفی دارد: *dasa* «برده»). در آنجا به وضوح کاربردی کاملاً متضاد با کاربرد فارسی باستان دارد. *dahyu* در این زبان هم برای اقوام ایرانی و هم برای اقوام بیگانه مثل بابلیان، یونانیان، و امثالهم به کار می رود. این معنای مثبت، یا بیشتر خنثی در فارسی باستان در هر حال با معنای دهیو در اوستا مطابقت دارد، که این واژه را برای نشان دادن اقوام آریایی و غیر آریایی به کار می برد.

... کم کم واژه فارسی دهیو (*dahyu*) مفهوم انتزاعی تر «سرزمین» را گرفت، یعنی جایی که قوم اشغال می کند. این تحول معنایی در برخی بخشهای کتیبه های هخامنشیان از قبل محسوس است. به زودی مفهوم محدود «دهکده» را می گیرد که هم در پهلوی و هم در فارسی هست (ده و جمع عربی آن دهات). به همین ترتیب، اسامی ملل نام سرزمین دائمی را که قوم به طور دائم در آن ساکنند نیز تعیین می کرد، مثل پارسه («پارس») که در مفهوم محدود این واژه هم به کار می رفت (صورت امروزی فارس).

فهرستهای اقوامی که در کتیبه های هخامنشیان یافت می شوند مسلماً با لقب «شاه مردمان» که تقریباً در تمام القاب مشاهده می شود مرتبطند. این عنوان هیچ ارتباطی با القابی با خاستگاه بین النهرینی ندارد. پس واقعیت این است که نهادی صرفاً ایرانی محسوب می شود<sup>۱۰۱</sup>.

خلاصه سخن لوکوک این بود که دهیو که در زبان هندی معادل منفی دارد در زبان اوستایی برای اشاره به اقوام مختلف بکار رفته و پس در زبان فارسی باستان هم بهمان معناست و به مرور زمان معنی سرزمین را هم میگیرد چون جایی بوده که قوم در آن زندگی میکنند و نام آن سرزمین ها هم با نام قومی که در آن زندگی میکردند پیوند مستقیم داشته است. لوکوک البته اشاره میکند در متون

---

۱۰۱. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۴۲ و ۱۴۳



بابلی تنها در رابطه با سرزمین حرف میزنند و در راستای همین سخن لوکوک در کتیبه بیستون هم هرکجا این کلمه دهیو در متن فارسی باستان آمده در متن بابلی کلمه سرزمین آمده است.<sup>۱۰۲</sup>

مشکل اینجاست که لوکوک مشخص نکرده به چه دلیلی زبان فارسی باستان باید معنای این کلمه را مشابه زبان هندی حفظ کند؟ لوکوک از طرفی قراین مهمی را که باعث میشود این کلمه معنی سرزمین بدهد نمیتواند نادیده بگیرد و از طرفی روی فرض اشتباه خودش هم پافشاری کرده اصرار دارد حتماً این کلمه معنی مردم هم بدهد! بخصوص آنکه در فارسی نو هم کلاً فقط معنی اش در راستای سرزمین است نه مردم یا اقوام (کلمه «ده» منظور می باشد) بعبارتی دیگر هیچ قرینه ای نداریم معنی مردم در زبان اوستایی یا فارسی باستان یا میانه یا نو بدهد و بنظرم لوکوک فقط چون در زبان هندی این معنی را میداده فرض کرده پس در زبان فارسی باستان هم باید بدهد در حالیکه حتی در زبان اوستایی هم این کلمه معنی ایالت و استان میدهد نه معنایی مرتبط با مردم و اقوام.<sup>۱۰۳</sup>

---

۱۰۲. بعنوان نمونه بندهای ششم و هفتم و هشتم کتیبه بیستون. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۱۸ و

۲۱۹

103. dahyu, 'a province,' would be degraded to ' anger ' and to 'a set of thieves. Darmesteter, The Zend-Avesta, Part1, Introduction II, page xxviii

در ارجاع فوق گفته شده «دهیو» یعنی ایالت-استان لکن در زبان سانسکریت یعنی اهریمنی یا مجموعه ای از دزدان. در راستای این ترجمه دکتر پورداود هم میگوید: «داهه در سانسکریت داس Dasa میباشد و صفتی است بمعنی اهریمنی و وحشی در مقابل کلمه آریا» پورداود، یشت ها، ج ۲، ص ۵۷، لوکوک داس را به برده ترجمه کرده بود و کلمه دیگری که هم خانواده این کلمه بود یعنی داسیو را هم به بومیان هندی که آریایی ها با ایشان جنگیدند ترجمه کرده بود و این دو ترجمه لوکوک با دو ترجمه ای که از دارمستتر و پورداود بیان کردم منطبق نیست. نیز برای ترجمه های مختلف این کلمه در اوستا بنگرید به قسمتی از مقاله دکتر معینی سام:

کاربرد معنای دهیو در متون ایرانی باستانی

برای پی بردن به کاربرد معنایی واژه دهیو، ناچاریم معنی این واژه را در متون باستانی به طور خلاصه، مورد بررسی قرار دهیم. در یشتها: (زامیادیش ۱۹،۱) که همه سرزمینهای شرق و همه سرزمینهای غربی را در بردارد (ترجمه لومل و دارمستتر)؛ (بهرام یشت ۱۴،۳۳) تا فاصله هشت سرزمین (ترجمه لومل) نه سرزمین (ترجمه دارمستتر) را می تواند، بگیرد؛ (فروردین یشت، ۱۴۷) در اینجا، روحانیون ممالک بر طبق اشته نیک می اندیشند (ترجمه ولف). (وندیداد ۲،۲۴): قبل از این زمستان، زمین (ترجمه لومل و اشپیگل) کشور (ترجمه ولف) در بردارنده علوفه خواهد بود؛ (وندیداد ۲،۴) ششم با رهن و گرو یک قطعه زمین، منعقد می شود (ترجمه ولف). (یسنا ۴۸،۱۲) آنها فواید نواحی (ترجمه اشپیگل) کشورها (ترجمه دارمستتر) هستند؛ (یسن ۱۱،۲) میترا، سرور همه کشورها (ترجمه دارمستتر)؛ (هات ۱۶،۳۱) یا نواحی یا سرزمین (ترجمه تارابور والا) سرزمین یا کشورها (ترجمه کلنز). معینی سام، بررسی واژه دهیو (Dahyu)، ص ۲۴۱

و ۲۴۲

چنانچه مشاهده میکنید در بخش های مختلف اوستا و ترجمه های مختلف این کلمه مطلقاً معنایش مرتبط با سرزمین و ایالت و... است. اگرچه دکتر معینی سام ریشه این کلمه را از de با گستره m و شناسه اضافی ساز s به

در نتیجه لوکوک باید مشخص کند دلیلش برای اینکه گفت: «کم کم واژه فارسی دهیو (dahyu) مفهوم انتزاعی تر «سرزمین» را گرفت...» چه بوده وقتی هیچ سندی در دست نداریم در زبان فارسی این کلمه در زمانی معنای مردم بدهد بخواد کم کم معنایش عوض بشود؟.

در ترجمه های کنت و... هرکجا دهیو آمده به سرزمین ترجمه شده<sup>۱۰۴</sup> و در هیچ کجای کتیبه بیستون هم مشکلی پیش نیامده اما در ترجمه لوکوک چرا و این فرض باعث اشتباه در ترجمه اش شده چنانچه خواسته هرطور شده این کلمه را به غلط به مردم برگرداند و بعنوان مثال در ترجمه بند سیزدهم کتیبه بیستون میخوانیم:

گئوماته مغ را کشتم، و کسانی را که وفاداران اصلی به او بودند؛ دژی به نام سیکیهوتی مردمی به نام نیسایه، در سرزمین ماد، آنجا من او را کشتم<sup>۱۰۵</sup>.

یعنی چه در مردمی به نام نیسایه گئومات مغ کشته میشود؟ در متن بابلی بنابر ترجمه لوکوک آمده «در شهر سیکیهوتی، در سرزمینی به نام نیسایه، که در سرزمین ماد است.»<sup>۱۰۶</sup> و بجز کنت و... که عرض کردم در ترجمه کتیبه بیستون بطور کل این کلمه دهیو را به سرزمین برگرداندند پروفیسور اشپیگل هم نیسایه را یک شهر کوچک در سرزمین ماد دانسته که در کتیبه بیستون از آن یاد شده

---

معنای جمعیت و مردم بیان میکند (نک: همان، ص ۲۴۷) اما در تمام اقسام زبان فارسی در طول زمان بلا استثناء به عنوان سرزمین و... بکار گرفته شده نه مردم و در زبان هندی باستان هم کلمات متفاوتی همچون بیگانه و اهریمنی و... از آن استنباط شده است و خب چیز عجیبی هم نیست دلیلی ندارد ولو یکی از معانی یک کلمه همان معنی ریشه اش باشد و مشخص نیست لوکوک این فرض باطل را از کجا آورده که حتماً معنای ریشه کلمه را برای خود کلمه در نظر بگیرد! بدون آنکه مشخص کند چرا هیچ قرینه صریحی در تأیید این امر در زبان های اوستایی و فارسی میانه و فارسی نو نیست و نتیجتاً در فارسی باستان هم نباید به دلخواه این ترجمه انجام شود بخصوص آنکه در متن بابلی کتیبه بیستون همانطور که اشاره کردم عنوان سرزمین آمده و این یعنی چه متن بابلی بعد از فارسی باستان نوشته شده باشد [در اینصورت کاتبان بابلی هم مراد ازین کلمه را سرزمین میدانستند نه مردم] و چه آنطور که لوکوک احتمال میدهد متن فارسی باستان بعد از متن بابلی نوشته شده باشد (نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۸۸) [که در اینصورت هم یعنی کاتبان متن فارسی باستان بعنوان معادل سرزمین در متن بابلی از دهیو استفاده کردند] در هر صورت ترجمه این کلمه به قوم و مردم و... در زبان فارسی باستان اشتباه محض میباشد.

۱۰۴. مثلاً عنوان «شاه مردمان» در ترجمه کنت وجود ندارد و «شاه سرزمین ها» آمده است و در کل کتیبه بیستون این کلمه بهیچ روی به مردم برگردانده نشده. خود کنت هم در ترجمه این کلمه میگوید: -dahyu اسم «سرزمین، ایالت، ناحیه»: اوستای گاهانی -dahyu، اوستای متاخر -dahyu-dainhu، فارسی نو «ده». کنت، فارسی باستان،

ص ۴۰۲ و ص ۶۱۶

۱۰۵. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۲۲

۱۰۶. همان، ص ۲۲۳

است<sup>۱۰۷</sup> و نتیجتاً یا نیسایه سرزمین بوده و سیکیهووتی شهر و یا اینکه سیکیهووتی دژی در شهر بوده [تطبیق متن فارسی باستان با بابلی چنانچه در متن فارسی باستان گفته شده بود دژ هست]. این بند در کنار ادله دیگر بخوبی بیان میدارد که کلمه دهیو باید به سرزمین و یا ایالت و... برگردانده شود نه مردم. لوکوک هم البته در همین بند آنرا به سرزمین برگردانده منتهای مراتب چاره ای نداشته چون قبل ترش برای نیسایه از عنوان مردم استفاده کرده بود، بعبارتی تا آخرین حد ممکن سعی کرده برای کلمه دهیو از عنوان مردم استفاده کند. جدای از مترجمینی همچون لوکوک و کنت و ترجمه نقل شده توسط داندامایف، پیر بریان هم در ترجمه این قسمت از کتیبه بیستون بهیچ روی دهیو را به مردم ترجمه نمیکند:

داریوش می نویسد: «با چندتن دیگر، من گئوماتای مغ را به قتل رساندم، او را و نزدیکانش را؛ در قلعه ای به اسم سیکایائوماتی در بخش نی سایا در سرزمین ماد»<sup>۱۰۸</sup>.

مشابه همین بند سیزدهم را در ترجمه لوکوک از بند بیست و پنجم هم مشاهده میکنیم چنانچه در آن میخوانیم: «مردمی به نام کمپنده، در سرزمین ماد»<sup>۱۰۹</sup> و ما میدانیم هیچ قوم و... ای به نام کمپنده در سرزمین ماد سراغ نداریم [حداقل منابع حال حاضر که در دسترس هست ازین چنین قومی حرف نمیزنند] و این عنوان نام یک سرزمین بوده است نه مردمان و... ای! تعصب و اصرار لوکوک روی ترجمه غلط جای تعجب دارد. باز دوباره البته بصورت ناشیانه تر این طرز ترجمه غلط را در ترجمه لوکوک از بند سی و دوم کتیبه بیستون می بینیم:

[متن فارسی باستان] آنگاه فرورتنی با اندکی از سوارانش گریخت، مردمی به نام رگا، در سرزمین ماد، او تا آنجا رفت.

[متن عیلامی] او به رگا رفت

[متن بابلی] در سرزمینی که به نام رگا<sup>۱۱۰</sup>

گرچه لوکوک عقیده دارد رگا سرزمین ماد در کتیبه بیستون همان ری باستانی در اوستا نیست<sup>۱۱۱</sup> لکن این نام در اینجا اشاره به هر سرزمینی باشد ما قوم رگا در سرزمین ماد نمیشناسیم و به متن

---

107. The Inscription of Bchistun mentions a town, Nisaya, in Media (I. § 13, Nisaya nama dahyaus Madaiy). Bleek, Avesta, Page7

۱۰۸. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۷۶

۱۰۹. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۲۹

۱۱۰. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۳۴

۱۱۱. همان

عیلامی و بابلی هم نگاه کنید سرزمین یا... برای متن فارسی باستان صحیح و پیوند دهنده هر سه ترجمه است نه مردم! در بند سی و ششم کتیبه بیستون هم رگا به صراحت بعنوان نام یک سرزمین آمده است چنانچه در ترجمه خود لوکوک میخوانیم: «سپس، سپاه پارس را برای ویشتاسپه، از رگا فرستادم»<sup>۱۱۲</sup> و اینکه بگویید میتواند مشابه «ماد» هم نام قوم باشد هم نام سرزمین مستلزم ارائه سند برای قومی بنام رگاست که بهیچ روی نه در کتیبه بیستون قرینه ای در راستای این مقوله هست نه در منبع دیگری و نتیجتاً رگا در کتیبه بیستون نام یک سرزمین و ترجمه لوکوک از دهیو برای رگا کاملاً غلط میباشد.

گراردو نیولی هم در دانشنامه ایرانیکا بیان میدارد دهیو در زبان اوستایی معنای کشور با اشاره به مردم ساکن آن و در فارسی باستان هم معنای کشور و استان و ایالت میدهد و میگوید در اوستایی این کلمه همان معنای فنی فارسی باستان را ندارد و در کتیبه های هخامنشی هم به معنای ساتراپ و یا ناحیه است و معنای فنی آن قطعی بوده و تردید هایی که کامرون در اینباره بیان کرده را گرشویچ رد کرده و با وام واژه da-a-ya-u-iš در عیلامی تأیید شده است البته برای این قسمت انتهای لوکوک هم اشاره کرده بود که: «بخشی از این واژه در متون عیلامی به صورت وام واژه مجدداً به کار گرفته شده است.»<sup>۱۱۳</sup>:

DAHYU (OIr. dahyu-), attested in Avestan daχiiiu-, daŋhu-  
“country” (often with reference to the people inhabiting it

...and in Old Persian dahyu- “country, province”

...In Avestan the term did not have the same technical meaning as in Old Persian.

...In Achaemenid inscriptions Old Persian dahyu- means “satrapy” ...and “district”. ... The technical connotation of Old Persian dahyu is certain and is confirmed—despite some doubts expressed by George Cameron but re-futed by Ilya Gershevitch—by the loanword da-a-ya-u-iš in Elamite<sup>114</sup>.

---

۱۱۲. همان، ص ۲۳۶

۱۱۳. همان، ص ۱۴۲

۱۰۸. مدخل «DAHYU» در دانشنامه ایرانیکا بقلم گراردو نیولی:

در نهایت به این مهم میرسیم که ترجمه «dahyu» و «dahyušuvā» [جمع مؤنث] به «مردم» و «مردمان» توسط لوکوک مشخصاً اشتباه است و به سرزمین و یا ایالت و ساتراپ و ناحیه و استان باید ترجمه بشود. در ترجمه های هیون بای و سوزینی و دیگران هم دهیو به سرزمین برگردانده شده است که از آن جمله است ترجمه بند ۴۳ که در ترجمه لوکوک و کنت و ترجمه کینگ و تامپسون که توسط داندامایف نقل شده میشود بند ۵۴ و تمام این ترجمه ها را کنار هم نقل میکنم تا هرچه بیشتر به پوچی ترجمه لوکوک و تحریفی که کرده پی ببرید:

هیون بای، متن عیلامی: «و داریوش شاه گوید: اینهائیند سرزمین هایی که نافرمان شدند»  
- متن بابلی: «و داریوش شاه گوید: اینهائیند سرزمین هایی که نافرمان شدند»<sup>۱۱۵</sup>.

سوزینی و دیگران: «و اعلام می کند داریوش شاه: «ساکنان این دهیوها که شورشی شدند»<sup>۱۱۶</sup>.

کنت: «داریوش شاه گوید: این است کشورهای که نافرمان شدند»<sup>۱۱۷</sup>.

ترجمه کینگ و تامپسون: «داریوش شاه می گوید: این کشورهای که شورش کردند دروغ آنها را دچار شورش نمود».

لوکوک: «داریوش شاه می گوید: «اینها اقوامی هستند که شورشی شدند»<sup>۱۱۸</sup>.

حال که به این مقوله مهم واقف شدید خوب است بپرسیم اگر دهیو معنای مردم نمیدهد پس در کتیبه بیستون چه کلمه ای معنای مردم باید بدهد؟ پاسخ همانطور که پیش تر هم اشاره کردم «کاره» است و بنظر میرسد لوکوک به منظور فرار از ترجمه این کلمه به مردم سعی کرده عنوان مردم را برای دهیو بکار ببرد که خب ترجمه اش را دچار اشکال و بر خلاف علم زبان شناسی کرده است.

در اینجا نظر یک دانشمند دیگر یعنی دکتر ویلم فاگل سانگ را هم بیان میکنیم؛ سانگ به مردمی بودن برخی ازین قیام ها اذعان دارد چنانچه میگوید:

---

۱۱۵. هیون بای، بازخوانی بیستون، ص ۵۹ و ۱۱۲

۱۱۶. سوزینی؛ هنر اشمیت؛ ملبرن لایا، سنگ نبشته ی داریوش بزرگ در بیستون، ص ۳۹

۱۱۷. کنت، فارسی باستان، ص ۴۳۴

۱۱۸. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۴۶

«قیام مردم مرگوش باید خیلی زود، یعنی کمی پس از کشته شدن گئوماته (و یا حتی پیش از آن) آغاز شده باشد.» یا «فرورتیش دامنه تحرکات خود را تا ارمینه و اثور گسترش داد، در حالی که مردم پرثووه و ورکانه (که در دامنه رشته کوههای خراسان می زیستند) نیز به او پیوستند.»<sup>۱۱۹</sup>

و یا در جدولی که مربوط به کتیبه DSf کاخ شوش از داریوش بوده میگوید: «کار [= «مردم»] بایروش»<sup>۱۲۰</sup> و چنانچه مشاهده میکنید در داخل آکولاد برای «کاره» عنوان «مردم» آمده است و در توضیحات هم اشاره شده پی بنا و مسطح کردن آن بر عهده اینها بوده که مشخصاً نمیتوان معانی همچون سرزمین و... را از آن استنباط کرد [در این کتیبه کلاً برای اقوام مختلف که در ساخت این کاخ دست داشتند عنوان کاره آمده است]. در اینجا هم باز میتوانیم به اوج تعصب لوکوک پی ببریم چنانچه وی در ترجمه کاره و توضیحات مربوط به آن در این کتیبه میگوید:

و زمینی که رو به پایین کنده شد و شنی که ریخته شد و خشتی که زده شد: مردم بابل این کار را کردند.

توضیح: ۱. واژه فارسی در اینجا کاره است (مثل بند ۹)، ولی نمی تواند منظور از آن سپاه باشد، بیشتر انتظار می رود که واژه دهیو باشد. متن عیلامی واژه متداول را که با کاره مرتبط است به کار می برد، ولی متن بابلی واژه ای متفاوت دارد، با مفهومی کلی تر: «مردم، مردان» که به هیچ وجه برابر واژه فارسی باستان کاره نیست (برای مثال DB، بندهای ۶۸ و ۶۹ و امثالهم)<sup>۱۲۱</sup>.

آنطور که در آوانوشت قسمت فارسی باستان بندهای ۶۸ و ۶۹ کتیبه بیستون هویداست اصلاً عنوان کاره یا دهیو نیامده<sup>۱۲۲</sup> و در ترجمه های مختلف فارسی هم عنوان «مردان» آمده است که ربطی به مردم یا سرزمین و یا سپاه ندارد [معانی مرتبط با دهیو و کاره]. منظور لوکوک باید این باشد که در آن بندها برای عنوان مردان در فارسی باستان عنوان بابلی که در این کتیبه DSf آمده درج شده است. خب این سخن براحتی قابل رد است چون یکی از معانی این کلمه مردم است همان طور که خود لوکوک بدان اشاره میکند. اینکه ادعا شود چرا عیناً همان معادل بابلی در اینجا نیامده که در

---

۱۱۹. فاگل سانگ، هخامنشیان، ص ۱۱۶

۱۲۰. همان، ص ۱۲۵

۱۲۱. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۸۲

۱۲۲. کنت، فارسی باستان، ص ۴۲۹ و ۴۳۰

کتیبه بیستون برای کاره می آمده است باید بگوییم خب معادل بابلی برای دهیو در کتیبه بیستون هم نیامده و نتیجتاً این ایراد اصلاً وارد نیست چون در راستای سخن لوکوک هم نمیباشد.

کلمه ای که در رونوشت بابلی کتیبه بیستون برای مردان در بند ۶۹ قسمت فارسی باستان (معادل بند ۵۵ قسمت بابلی و انتهای بند ۵۴ قسمت عیلامی) آمده «*martiyānā*» در آوانویسی فارسی باستان<sup>۱۲۳</sup> و «*ERIN.MES*» در آوانویسی بابلی (البته *MES* برای جمع بودن کلمه هست و *ERIN* مد نظر ماست) و «*RUH<sup>mes</sup>*» برای آوانویسی عیلامی<sup>۱۲۴</sup> است. «*ERIN*» در حقیقت لوگوگرام یا واژه نگاشت «*šābu*» است که در حالت مفرد به «مرد (توانمند) و سرباز» ترجمه میشود و در حالت جمع معانی همچون «مردم و سربازان و نیروها و...» میدهد<sup>۱۲۵</sup>. «*RUH*» هم یعنی «مرد»<sup>۱۲۶</sup> و برای «*martiyānā*» هم «*nā*» پسوند هست و «*martiya*» به «مرد» ترجمه میشود<sup>۱۲۷</sup>.

در این کتیبه همواره برای مردمی که در قسمت های مختلف بنای کاخ شوش کار میکردند عنوان کاره آمده است و علاوه بر این، هماهنگی متن فارسی باستان با عیلامی آن هم نشان میدهد اشتباه و... بهیچ روی نمیتواند باشد اما دلیل این اختلاف چیست که عیناً کلمه بابلی که در کتیبه بیستون برای کاره لحاظ میشده در اینجا نیامده است؟، بنظرم در پاسخ به این پرسش شاید بتوان گفت کاتب بابلی این کتیبه فردی غیر از کاتب/کاتبان کتیبه بیستون بوده و تشخیص داده ازین کلمه با معنایی مشابه که در حالت جمع معنی مردم میدهد بهره برد. چنانچه هم این کلمه معنی مردم میدهد و هم کلمه ای که در رونوشت بابلی کتیبه بیستون برای کاره آمده است [چنانچه بر اساس ترجمه چول هیون بای از رونوشت بابلی نشان دادیم که در آنجا هم مردم لحاظ شده بود].

از آنجایی که ما بنابر الواح کشف شده در تخت جمشید حضور زنان را بعنوان کارگر در آنجا می بینیم<sup>۱۲۸</sup> محتمل است در کاخ شوش هم زنان کارگر بوده باشند بر این اساس باید بگوییم کاتبان

---

۱۲۳. کنت، فارسی باستان، ص ۴۳۰

۱۲۴. هیون بای، بازخوانی بیستون، ص ۶۶ و ۱۱۸

۱۲۵. نک: مدخل «*šābu*» در وبسایت انجمن آشور شناسی فرانسه:

[www.assyrianlanguages.org/akkadian/dosearch.php?searchkey=1033&language=id](http://www.assyrianlanguages.org/akkadian/dosearch.php?searchkey=1033&language=id)

۱۲۶. نک: پاراگراف سوم در قسمت «*Morphology*» از مدخل «*ELAM v. Elamite language*» در دانشنامه ایرانیکا بقلم فرانسواز سوزینی:

[www.iranicaonline.org/articles/elam-v](http://www.iranicaonline.org/articles/elam-v)

۱۲۷. کنت، فارسی باستان، ص ۶۵۸

۱۲۸. بعنوان نمونه نک: بروسیوس، زنان هخامنشی، ص ۱۷۷

قسمت فارسی باستان و عیلامی این کتیبه بدرستی از عنوان کاره بهره برده و عمل کاتب بابلی هم بدلیل معنای مردم دادن کلمه اش بهیچ روی اشتباه نیست.

از مقوله فوق هم که بگذریم، لوکوک خودش اعتراف میکند کاتبان فارسی باستان و عیلامی این کتیبه برای مردم از کلمه کاره و معادلش در زبان عیلامی استفاده کرده اند لکن بدلیل تعصبی که دارد و اینکه نمیخواهد این کلمه را مردم بدانند میگوید در متن بابلی کلمه متفاوتی آمده که معنی مردم و مردان را میدهد. حالا چرا متفاوت است؟ چون لوکوک بصورت پیش فرض برای خود قبول کرده کاره معنی مردم نمیدهد و مشخصاً در اینجا مرتکب مغالطه مصادره به مطلوب شده است. حال برگردیم به ادامه بیان سخنان دکتر ویلم فاگل سانگ.

سانگ برای دهیو هم آنرا به سرزمین یا... برگردانده است چنانچه میگوید:

«از آنجا که بنابر متن DB، سردار یاغی را سرانجام در آرپلا اعلام کرده اند که در دهیوی اثور قرار داشته، بسیاری از پژوهشگران مکان اسگرته را در منطقه مزبور دانسته اند.» یا «افزون بر این، دهیوی اسگرته در فهرست DB آمده و از جای آن در فهرست، چنین بر می آید که در شرق ماد بوده است [توجه کنید که اسگرته همانطور که در نقل قول اولی مشهود است یک مکان بوده که سانگ از عنوان دهیو برای آن استفاده میکند].»<sup>۱۲۹</sup>

نکته جالب دیگری هم که در سخنان سانگ به چشم میخورد آنجاست که بیان میدارد:

داریوش در بند ۳۵ تا ۳۷ پارسی باستان DB، به قیام دهیوهای ورکانه و پرثووه اشاره کرده است.<sup>۱۳۰</sup>

قسمتی که سانگ از آن سخن گفته ابتدای بند ۳۵ است چنانچه در ترجمه لوکوک برای آن بند میخوانیم: «پارت و هیرکانی (گرگان) علیه من شورشی شدند» و عبارتی در ابتدای این بند از کتیبه بیستون عنوان دهیو نیامده بلکه مشخصاً نام سرزمین آمده است و سانگ برای آن از دهیو استفاده کرده یعنی نه تنها دهیو را به سرزمین یا ایالت و... باید برگرداند بلکه اگر بخواهیم معادلی هم برای سرزمین یا... پیدا کنیم از دهیو می بایست بهره ببریم. البته این قسمت از سخنان سانگ یک نکته تلویحی دیگر هم دارد و آن اینکه پیشتر سانگ اشاره کرده بود که قیام این دو سرزمین مردمی بوده [آنجا که گفت مردم این دو سرزمین به فرورتیش پیوستند و بالاتر نقلش کردیم] و بنابراین وقتی

۱۲۹. فاگل سانگ، هخامنشیان، ص ۱۱۷

۱۳۰. همان، ص ۱۱۸



در کتیبه بیستون از قیام و نافرمانی سرزمین‌هایی سخن گفته میشود مشخصاً اشاره به مردمی بودن و یا حداقل همراهی بخشی از مردم با آن قیام هاست.

پروفسور پیر بریان هم هر دو عنوان «مردم» و «ارتش» را برای کاره در کتیبه بیستون استفاده میکند و نیز برای دهیو هم از عنوان کشور بهره میبرد بدین صورت که برای بندهای دهم الی دوازدهم آن میگوید:

در مجموع، چیزی مؤید آن نیست که اعلام پادشاهی [از سوی بردیا] اعتراض و ایراد زیادی برانگیخته باشد. داریوش خود تأیید می‌کند که عدم رضایت از کبوجیه، سابقه ای دراز داشته است که به محض عزیمت او به مصر، خود را آشکار کرده است. او همچنین یادآوری می‌کند که به محض وقوع عصیان گئوماتا «تمامی مردم بر ضد کبوجیه همداستان شدند»، و «مغ»، «هم پارس و هم سرزمین‌های ماد و دیگر کشورها را با خود متحد ساخت» و هیچ کس نتوانست جبهه مخالفتی علیه او سامان دهد<sup>۱۳۱</sup>.

و این در حالیست که در ترجمه لوکوک از قسمتهای مربوطه کتیبه بیستون میخوانیم:

آنگاه، همه سپاهیان در برابر کبوجیه یاغی شدند؛

سپاهیان به طرف او [بردیا] رفتند، و پارس و ما،

و نیز مردمان دیگر

... پس از آن گئوماته مغ آن را از کبوجیه گرفت

پارس، ماد، و درمان دیگر<sup>۱۳۲</sup>.

در جای دیگری هم بریان از عنوان ارتش برای کاره در بند بیست و پنجم کتیبه بیستون استفاده میکند و میگوید:

بنابراین باید قبول کرد که از آغاز مرگ کبوجیه، داریوش موضع و موقعیتی مستحکم برای خود فراهم کرده بود و واحدهای نظامی چندی را فرماندهی میکرده است که از همین

---

۱۳۱. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۵۲

۱۳۲. لوکوک، کتیبه‌های هخامنشی، ص ۲۲۱

واحدها بعداً به نام «ارتش پارسی و مادی که همراه و با من بودند» (DB دوم، بند ۲۵) یاد می‌کند<sup>۱۳۳</sup>.

نتیجتاً نظر بریان هم مؤافق کنت و... هست. قرینه دیگری که معنای مردم برای کاره را تأیید میکند سخن هرودوت است چنانچه در رابطه با قیام مردم ماد میگوید:

باستثنای مدتی که اقوام سیت بر مادها مسلط بودند، مادها مدت یکصد و بیست و هشت سال بر سراسر قسمتی از آسیا که در آنسوی رود هالیس واقع است سلطنت کردند. بعدها به گذشته خود حسرت خوردند و علیه داریوش شوریدند. ولی شورش آنها نتیجه نداد و چون در جنگ مغلوب شدند بار دیگر گردن باطاعت نهادند<sup>۱۳۴</sup>.

چنانچه در متن تاریخ هرودوت مشهود است قوم ماد بوده که قیام کرده و خبری از افراد نظامی مشخص و... نیست و در تأیید این سخن پیر بریان هم با استناد به تاریخ هرودوت میگوید:

شاید به دلیل اهمیت شورش فرورتیش است که هرودوت، قیام ماد را در فصلی که به گزارش منقاد ساختن اکباتان به وسیله کورش تخصیص داده است، به بحث می‌گذارد و می‌نویسد: «بعدها، مردم ماد از آنچه کرده بودند (اطاعت از کورش) متأسف شدند و علیه داریوش به قیام برخاستند؛ لیکن، در پی این قیام، شکست خوردند و بار دیگر سر به فرمان برداری گذاشتند»<sup>۱۳۵</sup>.

چنانچه مشاهده میکنید بریان برای سخن هرودوت از عنوان مردم ماد استفاده میکند. بنابراین داریوش که در کتیبه بیستون از عنوان کاره برای قیام مادها به رهبری فرورتیش استفاده میکند در حقیقت قیام مردم ساکن سرزمین ماد منظورش هست و برای همین هم داریوش میگوید سپاه مادی وی که در کاخ بوده علیه او شورش کرده و به سمت فرورتیش میرود یعنی بخشی از سربازان مادی خود داریوش هم چون قیام مردمی بوده به آن می‌پیوندند و نهایتاً بخش دیگری از سربازان مادی که در سپاه داریوش می‌مانند مستثنی میشوند و خب کسی انتظار ندارد قیام مردمی صد درصد باشد یعنی فی المثل تک تک مردان بالای شانزده هجده سال بدان بپیوندند طبیعتاً افرادی بودند که بدنبال قیام مردمی و... نباشند و نفع خود را در خدمت به داریوش ببینند یا... .

---

۱۳۳. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۷۷

۱۳۴. هدایتی، تاریخ هرودوت، ج ۱، بند ۱۳۰، ص ۲۱۴ و ۲۱۵

۱۳۵. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۸۹

بنابراین کلمه «kāra» یا معنای مردم میدهد و یا معنای بخش یا تمام مردان یک قبیله یا سرزمین که توانایی جنگیدن را دارا میباشند و با توجه به سخن خود داریوش میتوان فهمید که برای فرد قیام کننده مشابه داریوش که صرفاً بخشی از مردان جنگی قوم های پارس و ماد در سپاه وی بودند، بخشی از مردان قوم یا سرزمین مد نظر که توانایی جنگیدن دارند مسلح شده و به فرد قیام کننده پیوستند و یا اینکه مردم سرزمین یا قومی بر علیه داریوش یکم قیام کردند. در نتیجه وقتی داریوش میگوید فلان سرزمین نافرمان شد یا... این یعنی کل قوم آن سرزمین به فرد قیام کننده پیوستند و با استناد به معنای کلمه «kāra» در آنجا از عنوان مردم باید استفاده شود نه چیز دیگری. در هر حالت این کلمه معنی ارتش و افراد نظامی مشخص که جدای از مردم عادی باشند را بهیچ عنوان نمیدهد و آن کلمه اسپاداست که برای این منظور بکار میرود یعنی همان ارتش حرفه‌ای نه فی المثل مردمان عادی که بخواهند سلاح بدست گرفته و ارتش محلی یا... در مواقع لزوم تشکیل بدهند.

قیام هایی که تا بدین جا تا حدی شرح دادم مرتبط با قیام های سال اول بود و مردم ایران بعد از آن هم قیام بر ضد هخامنشیان داشته اند چنانچه قیام مردم عیلام نمونه بارز آن است و میدانیم که خوزستان امروزی بخش بزرگ و مهمی از عیلام محسوب میشده و نتیجتاً میتوانیم بگوییم حداقل بخش قابل توجهی از ساکنین خوزستان در گذشته بر علیه هخامنشیان قیام نموده اند و داریوش یکم در ستون پنجم کتیبه بیستون بیان میدارد سپاهش با عیلامیان جنگ میکند و آنها را نابود میسازد [طبیعتاً اگر عده قلیلی از مردم عیلام بودند از عبارت نابود ساختن عیلامیان در کتیبه بیستون استفاده نمیشد]:

داریوش شاه گوید: این است آنچه من کردم هم در دومین و هم در سومین سال پس از آنکه شاه شدم. کشوری عیلام نام، آن نافرمان شد. مردی «تأم ئیتا» نام عیلامی، او را رئیس کردند. پس از آن من سپاه را روانه کردم. مردی «گئوبراؤ» نام پارسی، بنده من، او را رئیس آنان کردم. پس از آن «گئوبراؤ» با سپاه رهسپار عیلام شد، با عیلامیان جنگ کرد. پس آنگاه «گئوبراؤ» عیلامیان را نابود کرد و تار و مار کرد و رئیس آنها را گرفت، او را نزد من آورد و من او را کشتم. سپس کشور از آن من شد<sup>۱۳۶</sup>.

توجه داشته باشید در این چندین سرزمین هر زمان کسی بر علیه هخامنشیان قیام میکرد هیچگاه عنوان نمیشود مردم آن سرزمین با داریوش ولو در یک مورد همراهی میکرده اند یا حداقل مخالف فرد قیام کننده بوده اند و این هم میتواند مؤید همان گزاره ای قرار بگیرد که گفتیم وقتی داریوش میگوید سرزمینی نافرمان شد منظورش حداقل بخشی از مردم آن سرزمین هست چنانچه اگر مردم مؤافق این قیام ها نبودند باید حداقل همراهی را با داریوش میداشتند یا داریوش میگفت مردم آن

۱۳۶. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۴۳۹

سرزمین خشنود شدند از شکست فلان فرد قیام کننده یا... که این چنین چیزی ابداً وجود ندارد. در کل کتیبه بیستون بخواهیم نقش مردم در راستای رضایت خاطر داریوش یکم را بیان کنیم تنها سخن از همکاری مردم در فرستادن نسخه هایی از کتیبه بیستون به ساتراپ ها را می بینیم<sup>۱۳۷</sup> که آنهم بعد از سرکوب شدید و کشتار گسترده مخالفین توسط داریوش یکم است و مقوله خاصی هم نیست همکاری که برای مردم بیان میشود و نمیتواند ولو بعنوان مؤید در جهت رضایت خاطر مردم قرار بگیرد و خود داریوش هم نگفته مردم تمام سرزمین ها و آنچنان که در پاورقی هم توضیح دادم این بند دلیل و یا مؤید هیچ چیزی در اینباره نمیتواند باشد. نیز برای برخی قیام ها مشاهده میکنیم که مردم پیرو فردی از قوم دیگری میشوند اما حاضر نیستند از داریوش اول تمکین کنند و از آن جمله است قیام مردم پارت و هیرکان در بند ۳۵ کتیبه بیستون که البته پیشتر بر اساس گفته والتر هینتس بدان اشاره کردم لکن در اینجا لازم می بینم دوباره کمی مفصل تر بدان اشاره بکنم:

داریوش شاه می گوید:

«پارت و هیرکانی (گرگان) علیه من شورشی شدند؛

آنها خود را (پیروان) فرورتنی اعلام می کردند؛

پدرم ویشناسپه در پارت بود؛

---

۱۳۷. در انتهای ستون چهارم کتیبه بیستون میخوانیم: «پس از آن من این کتیبه را در همه ایالت فرستادم. مردم همکاری کردند.» همان، ص ۴۳۶. احتمالاً منظور نویسنده ایالات بوده به اشتباه ایالت درج شده است خواه نویسنده مرتکب این اشتباه شده باشد خواه مترجم خواه ویراستار یا... چون در ترجمه دیگری از کتیبه بیستون هم کشورها آمده که مراد از آن همان ایالات است: «سپس من این کتیبه را به همه کشورها فرستادم. مردم (برای مطالعه آن؟) کار کردند» نک: داندامایف، ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ص ۳۵۵. البته در ترجمه دیگری کمی این قسمت متفاوت از سه ترجمه مذکور است اما باز میتواند در راستای همان ارسال به کشورها/ایالات/ساتراپ ها باشد نه ایالت، چنانچه در آن میخوانیم: «من این متن را در همه جا بین مردمان فرستادم؛ سپاه در آن یاری کرد» نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۵۳، البته چنانچه مشاهده کردید در ترجمه این بند اختلاف است و لوکوک هم در پاورقی متذکر میشود: «ترجمه این فعل قطعی نیست. باید بفهمیم که آیا کاره مسئول انتشار این متن در شاهنشاهی بوده یا مجمع عمومی با تشریفات بر آن مهر تأیید زده است.» نک: همان. با توجه به بحث نسبتاً مفصلی که پیرامون معنی کلمه «کاره» در همین مقاله انجام دادم و اینکه اینجا مشابه قیام ها اشاره نشده کاره فلان سرزمین یا سرزمین ها همکاری کردند نتایجاً میتوان گفت همکاری هیچ قومی در این زمینه وجود نداشته و سپاه داریوش صرفاً در این مقوله کمکش کرده است.

سپاه او را ترک کرد، یاغی شد<sup>۱۳۸</sup>. مردم او را ترک کردند، نافرمان شدند<sup>۱۳۹</sup>. مردم او را ترک کردند و شورش نمودند<sup>۱۴۰</sup>. مردم او را رها کردند و نافرمان شدند<sup>۱۴۱</sup>.

اینکه پارت ها و هیرکانی ها حاضر شدند به فرورتیش مادی بر علیه داریوش بپیوندند [چنانچه داریوش هم یک غیر پارتی و هیرکانی بود شبیه فرورتیش] قابل توجه و نشان از اوج بی اعتباری سلطنت وی نزد مردمان ایران زمین است. البته پیر بریان این احتمال را هم میدهد که قیام ارمنستان هم مرتبط با فرورتیش بوده است<sup>۱۴۲</sup> و در این شاید بتوان گفت مردم ارمنستان هم پیرو فرورتیش شده بودند.

نکته مهم دیگری که در بین این قیام ها میتوان بدان توجه کرد قیام وهیزدات در پارس است که داریوش میگوید به دروغ خود را بردیا فرزند کوروش میخواند. چنانچه مشاهده میکنید بر اساس گفته خود داریوش در سال اول حکومتش یک قیام علیه وی توسط فردی که خود را بردیا میخواند رخ میدهد [گفتم یک قیام چون قیام گئومات مغ بنابر سخن داریوش در دوران حیات کمبوجیه دوم بوقوع می پیوندد<sup>۱۴۳</sup>] و این فرد قیام کننده هم بهیچ روی مطرود مردم و... نبوده تا جایی که مؤفق میشود در پاسارگاد هم که جزء مناطق مهم پارسها بوده لشکر جمع کند و حتی یکی از سپاه های پارسی خود داریوش را هم به طرف خودش کشانده و نسبت به داریوش نافرمان کند<sup>۱۴۴</sup> و قیام وی هفت ماه به طول انجامیده و بعد از دو نبرد در نهایت از پا در می آید<sup>۱۴۵</sup>. اینکه داریوش میگوید بردیا را کمبوجیه کشته بود و بعد فردی با نام بردیا فرزند کوروش دوم قیام میکند و داریوش میگوید وی گئومات مغ بوده و او را میکشد لکن دوباره در مدت کوتاهی پس از آن فرد دیگری میگوید من بردیا فرزند کوروش هستم و از میان پارسها در پاسارگاد و یا حتی سپاه خود داریوش میتوانم بر علیه این شاه هخامنشی سپاه درست کند و داریوش هم روی به کشتن مردمان پارسی سپاه وی آورده و خود این فرد را هم با مجازات تیر در بدن به اعدام میکند<sup>۱۴۶</sup> آیا آدمی را برآن نمیدارد بگوید حکومت

---

۱۳۸. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۳۵

۱۳۹. کنت، فارسی باستان، ص ۴۱۵

۱۴۰. داندامايف، ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، ص ۳۴۹

۱۴۱. هینتس، داریوش و ایرانیان، ص ۱۴۵

۱۴۲. «... بنابراین احتمال دارد که عصیان ارمنستان، تلویحاً شورشی شناخته شده باشد که از نظر سازمانی با طغیان فرورتیش در ماد پیوستگی و ارتباط داشته است.» بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۸۴ و ۲۸۵

۱۴۳. نک: کنت، فارسی باستان، ص ۴۰۳

۱۴۴. همان، ص ۴۲۳

۱۴۵. بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۸۸

۱۴۶. کنت، فارسی باستان، ص ۴۲۴

داریوش یکم هخامنشی حتی میان پارسها هم (فارغ از اقوام دیگر) فاقد هرگونه مشروعیتی بوده و نتیجتاً فرقی بین او و فردی که به دروغ خود را وارث سلطنت معرفی میکرده نمی دیدند چنانچه مدعیان دروغین در مناطق مهمی همچون پاسارگاد هم حتی میتوانسته بر علیه داریوش افراد جمع کنند؟!.

هرودوت قبیله پاسارگادی را اصیل ترین قبیله پارسها میخواند و اضافه میکند عشیره هخامنشی از عشایر آن قبیله اند<sup>۱۴۷</sup>، حال اینکه فردی با عنوان دروغین بردیا که دیگر بعد از کشته شدن بردیای واقعی چه توسط کمبوجیه و چه توسط داریوش می بایست پارسها بدانند بردیا فرزند کوروشی در کار نیست توانسته تازه بعد از شکست اولیه اش بر اساس بند چهل و یکم کتیبه بیستون از داریوش در شهر رَخای پارس<sup>۱۴۸</sup> و فرار به پاسارگاد از سرزمین این قبیله سپاهی را بر علیه داریوش بدست آورد مشخصاً نشان دهنده اوج بی اعتباری سلطنت داریوش در نظر اصیل ترین قبیله پارسهاست (قبلش هم که سپاه خود داریوش بواسطه این فرد به او پشت کرده بودند و خود داریوش هم که به شاه شدن این مدعی سلطنت در پارس در بند چهلیم کتیبه بیستون اشاره میکند و این ها یعنی این قضیه منحصر در قبیله پاسارگادی و یک سپاه داریوش هم نبوده است).

البته داریوش برای گنومات مغ هم در بند یازدهم کتیبه بیستون میگوید مردم همراهی اش کردند و نسبت به کمبوجیه نافرمان شدند<sup>۱۴۹</sup> و بطور کل نشان دهنده مشکل عدم مشروعیت حکومت در نظر بخش کثیری از مردم از زمان قبل از داریوش در ساتراپ های مختلف حکومت هخامنشی میتواند باشد. چه بردیای دروغین باشد چه واقعی میتوان گفت کمبوجیه دوم هم مشابه داریوش یکم مقبولیت لازم را حتی بین پارسها نداشته است (خواه بدلیل شیوه حکومت کمبوجیه یا وعده های بردیا در هنگام قیام خواه...).

پیر بریان هم بحثی را راجع به مردمی و ملی بودن این قیام ها میکند و گرچه فقط برای یک سرزمین یعنی عیلام بیان میدارد شورش ها بدون کمک ارتش مردمی بوده لکن در ادامه وقتی به آمار وحشتناک کشته شدگان و اسیران میرسد که بر اساس آن تلفات در جنگ ماد به ۵۰ هزار نفر فقط میرسیده و... ابتداً آمار ادعایی داریوش یکم در کتیبه بیستون را زیر سؤال میبرد و سپس میگوید شاید اینها بدلیل خفقان و ایجاد ترور و وحشت توسط پارسها مرتبط باشد و در نهایت هم میگوید

---

۱۴۷. نک: هدایتی، تاریخ هرودوت، ج ۱، بند ۱۲۵، ص ۲۱۱

۱۴۸. نک: کنت، فارسی باستان، ص ۴۲۳

۱۴۹. مردی مغ بود، گنوماتا نام، از پاسارگاد (؟) برخاست. کوهی (است) آرکدری نام، هنگامیکه از آنجا برخاست از ماه «وی یخن» ۱۴ روز سپری شده بود. او به مردم اینگونه دروغ گفت: «من بردیا پسر کوروش، برادر کمبوجیه هستم». پس آنگاه همه مردم در برابر کمبوجیه نافرمان شدند (و) بسوی او رفتند، هم پارس، هم ماد، هم سایر کشورها. او شهریاری را در ربود. همان، ص ۴۰۳

اینکه قیام کنندگان از میان مردم، برای خود سرباز برگزیده باشند نیز به جنبش نمی تواند جنبه «ملی» دهد.<sup>۱۵۰</sup> در نقد سخنان پیر بریان ادله معتبری را میتوان اقامه کرد:

۱. بریان باید مشخص بدارد به چه دلیل در آمار ادعایی داریوش یکم در متن بابلی کتیبه بیستون می بایست تشکیک کنیم؟ چرا باید یک شاه یعنی داریوش تعداد افرادی را که کشته و اسیر کرده به دروغ زیادتر نشان بدهد؟ میخواست به بگوید من بر هر تعداد افراد توانستم پیروز شوم؟ خب در اینصورت بهتر نبود تعداد این افراد را در همه موارد بالای ده هزار نفر اعلام میکرد؟ بعبارتی دیگر ما در اینجا همواره با تعداد بالا طرف نیستیم برخی جاها هم تعداد زیاد نیست مثل کشته شدگان مربوط به نبرد ویشپائوزتیش در عیلام که ۴۳۴۶ تن بوده و تعداد اسرای آن نبرد هم همین رقم در متن بابلی کتیبه بیستون درج شده و یا نبرد تی گره در ارمنستان که تعداد کشته شدگان ۵۴۶ و اسیران ۵۲۰ نفر بیان شده است. فقط سه نبرد پرگا در پارس و کندوروش در ماد و پتی گرنه در پارت هستند که تعداد کشته شدگان در متن بابلی از پنج هزار نفر بیشتر درج شدند و بنابر متن آرامی هم فقط نبرد راخا در پارس و مروش در ماد و مرگیان آمار تلفات بالای پنج هزار نفر داشتند.<sup>۱۵۱</sup> بریان هیچ توجیهی برای نقد این آمار ارائه نمیدهد اینک داریوش خواسته بگوید با ارتش کوچکی توانسته ارتش بزرگ تری را شکست دهد خب میتوانست تعداد افراد خودش

---

۱۵۰. «ظاهراً در عیلام شورش ها تأثیر بزرگی بر مردم نداشته اند، زیرا هیچ یک از «پادشاهان» مورد بحث نتوانستند از میان مردم ارتشی برای خویش فراهم سازند... شمار متعددی از مورخان، بر آن گمان بوده اند که با تکیه بر تعداد کشته ها و اسیران - مجموعاً در حدود ۱۰۰ هزار تن - می توان بر ویژگی مردمی و ملی بسیاری از این قیام ها آگاهی یافت. لیکن - حتی اگر تردید ها و عدم اطمینان هایی را که در خواندن خود کتیبه ها، در این خصوص وجود دارد، به کنار بگذاریم - داده های رقمی را باید با احتیاط بسیار مورد بحث قرار داد. رقم تلفات در جنگ ماد (حدود ۵۰ هزار) یا در مرگیان (۵۵ هزار کشته و ۶۹۷۲ اسیر) ارقامی کاملاً قابل توجه اند؛ لیکن موضوع این است که آیا، گستردگی تلفات به این معناست که قیام، مردمان را به دنبال کشیده است تا اسلحه به کف گیرند و به آن چهره یک عصیان ملی و توده ای دهند، یا آنکه کثرت کشته فقط نشان از سببیت اختناق دارد که کورکورانه بر توده های مردم عادی که بر کنار از ماجرا بوده اند، کوفته است؟ در واقع، تردید نیست که پارسیان به سلاح ترور و وحشت توسل جستند ... در مجموع، این مطلب که رهبران آشوب، از میان مردم، برای خود سرباز برگزیده باشند نیز به جنبش نمی تواند جنبه «ملی» دهد.» بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۹۰

۱۵۱. آمار بر اساس جدولیست که خود بریان تهیه کرده است. نک: بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۸۶. البته بریان باز دوباره در رابطه با این آمار میگوید: «رقم هایی که داده شده اند، قابل اطمینان نیستند(؟)، تا آنجا که تعبیر و پذیرش آنها امری حساس و حتی خطیر است. ... در این میان باید یکی از این دو حالت را قبول کرد: یا آنچه که به پیروزی خرد کننده تعبیر شده است، نبردی نامطمئن (و یا حتی یک شکست) بوده است؛ یا آنکه به ارقام روایت بابلی ماجرا باید به چشم بدگمانی نگریست: در هر حال هیچ یک از این دو تعبیر، دیگری را از اعتبار نمی اندازد. در اینجا باید غرض تبلیغاتی را نیز از نظر دور نداشت: داریوش در موارد متعدد تکرار کرده است که شورش های فراوان و قوی را با یک ارتش «کوچک» سرکوب کرده است.» همان، ص ۲۸۶ و ۲۸۷

را کمتر بیان کند و یا تعداد این افراد را عموماً بالای ده هزار نفر بیان کند یا... جدای از اینکه اصلاً در بیان سرکوب قیام های بابل و پارت و هیرکان داریوش بهیچ عنوان از سپاه کوچک خود یا پدرش سخن نمیگوید و همین نشان میدهد سخن بریان صحیح نیست چون در دو مورد از قیام های مهم که بشدت مردمی و ملی بودند نشان قویست داریوش هیچ حرفی از سپاه کوچک خود نمیزند و یا برای فرورتیش هم گرچه در ابتدا داریوش میگوید سپاه مادی و پارسی که با او بوده اندک بودند اما در نهایت برای دو نبرد آخری که منجر به اسارت فرورتیش میشود بهیچ روی حرف از سپاه اندک خود نمیزند.<sup>۱۵۲</sup>

۲. بریان بهیچ عنوان توضیح نمیدهد وقتی داریوش میگوید بابل نافرمان شد یا مردم پارت از پدرش روی گرداندند یعنی چه؟ به بیانی دیگر، برای برخی قیام ها همچون بابل و... عباراتی بکار رفته که برای برخی دیگر همچون قیام وهیزدات در پارس یا قیام اول در عیلام بکار نرفته است. بریان باید مشخص بدارد این تفاوت اگر ناشی از مردمی و ملی بودن قیام نیست ناشی از چیست؟

۳. اینکه بریان به ایجاد ترور و... داریوش برای مردمان عادی که در قیام شرکت نداشتند اشاره میکند و فحوای کلامش این بوده بخشی ازین آمار ادعایی داریوش کشتار مردمان عادیست که در قیام شرکت نداشتند و به منظور ایجاد وحشت و... بوده خب هیچ قرینه ای در کتیبه بیستون ندارد و مشخص نیست چرا این توجیه را بکار برده است. داریوش از سرکوب و کشتار و... مردمی که با ایشان جنگیده حرف میزند مگر غیر ازین در کتیبه بیستون به چشم میخورد؟ حال بر چه اساس بریان این توجیه بی اعتبار و باطل را اینجا بکار میبرد؟!!

۴. گرچه بریان به صراحت به مخالفت تمامی این شورش ها با حکومت هخامنشیان اشاره میکند<sup>۱۵۳</sup> و بهیچ روی رضایت مردم را هم از حکومت هخامنشیان بیان نکرده و از قضا قسمت آخر سخنانش دال بر ترور و... ای که داریوش پدید می آورد دال بر خفقان گسترده ایست که هخامنشیان بر مردم تحمیل میکردند اما بالأخره مشخص نمیدارد چه قرینه ای در متن کتیبه بیستون باید باشد تا آن قیام در نظر وی مردمی تلقی شود؟ وقتی خود داریوش میگوید مردمی هستند چه بر اساس آمار گسترده تلفات چه بر اساس عباراتی

۱۵۲. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۲۴-۲۲۶ و ۲۲۹ و ۲۳۳-۲۳۶

۱۵۳. «این گزینش پاسخی به یک منطق سیاسی کاملاً روشن بوده است که همان در پیش گرفتن مجدد مسیر تاریخ محلی و بستن «پرانتر» دوران تسلط هخامنشی بوده است. در بابل این منطق در طول چند ماه پادشاهی نبوکدنذر موصوف (ک سوم، و چهارم)، و در پارس در زمان فرمان روایی وهیزداته/بردیا به منصف ظهور رسید.» بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۸۹ و ۲۹۰



همچون نافرمان شدن کل سرزمین یا مردمان بخصوص آنکه مورخی همچون هرودوت هم مردمی بودن فی المثل قیام ماد را هم تأیید میکند، دیگر بریان بدنبال چیست؟.

در پایان هم خوب است اشاره ای به مدلی از مجازات داریوش برای قیام کنندگان اشاره کنیم که در بندهای ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۴۳ و ۵۰ کتیبه بیستون از آن سخن گفته شده و آن مجازاتی با عنوان «تیر در مقعد» یا «تیر در بدن» است. گرچه خانم نازیلا خلخالی در ترجمه کتاب پیر لوکوک بخش ترجمه کتیبه بیستون<sup>۱۵۴</sup> و آقای سعید عریان در ترجمه کتاب رونالد گراب کنت قسمت ترجمه کتیبه بیستون<sup>۱۵۵</sup> سعی زیادی داشته اند بخصوص در ترجمه متن فارسی باستان کتیبه بیستون از

---

۱۵۴. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۴۰ و ۲۴۴. البته در دو مورد هم اختلاف بین متن بابلی و فارسی باستان کتیبه بیستون به چشم میخورد چنانچه در بند بیستم کتیبه بیستون در متن فارسی باستان آن داریوش میگوید ندینتبییره را در بابل میکشد اما در متن بابلی عنوان میشود ندینتبییره و بزرگانی که با وی بودند را به صلابه میکشد و تمام ۴۹ نفر را میکشد. نک: همان، ص ۲۲۷، البته در متن فرانسوی کتاب لوکوک قسمت ترجمه متن بابلی بند بیستم عنوانی که مرتبط با تیر در مقعد یا بدن باشد را ندیدم گرچه در ترجمه فارسی خانم خلخالی عبارت به صلابه کشیدن آمده بود که معمولاً جایگزین تیر در مقعد بوده است و در سه ترجمه دیگر کتیبه بیستون ازین بند بیستم که جلوتر به آنها اشاره خواهم کرد هم عنوان تیر در مقعد برای متن بابلی آمده است و در نهایت نشان میدهد در اینجا بین ترجمه لوکوک با سه ترجمه دیگر اختلاف است. نیز در بند ۳۲ کتیبه بیستون در متن فارسی باستانش عنوان شده فرورتیش در اکباتان (هگمتانه) به صلابه کشیده شد که همان تیر در مقعد/بدن است لکن در متن بابلی عنوان میشود که سر فرورتیش و سربازان همراهش در بیرون از کنگره های دژ همدان قطع میشود و خبری از به صلابه کشیدن و یا تیر در مقعد/بدن فرو کردن نیست. نک: همان، ص ۲۳۴ (در متن فرانسوی کتاب لوکوک هم خبری از تیر در مقعد یا بدن در قسمت بابلی این بند نیست). البته بند پنجاهم بوضوح بیان میدارد به صلابه کشیدنی که خانم نازیلا خلخالی عموماً در ترجمه متن فارسی باستان کتاب لوکوک بجای تیر در مقعد یا بدن بکار میبرند غیر دقیق بوده و کاملاً این عنوان اشتباه است وقتی متن بابلی دارد مدل مجازات را بیان میکند.

۱۵۵. نک: کنت، فارسی باستان، ص ۴۱۵ و ۴۲۴ و ۴۲۵.

البته در نظر داشته باشید هر سه این ترجمه های کتیبه بیستون که از آنها در متن استفاده کردم اعتبار خوبی را دارا میباشند و بعنوان مثال لوکوک و کنت تخصصشان زبان فارسی باستان بوده و لوکوک کتابش مختص بررسی تخصصی و نه سطحی یا صرفاً ترجمه با حواشی اندک، کتیبه های هخامنشیان است. البته کنت صرفاً در کتابی که به وی ارجاع میدهم متن فارسی باستان کتیبه را ترجمه کرده و مقایسه با متن عیلامی و بابلی و آرامی نکرده و کارش در این مقوله جامعیت لوکوک را ندارد. اعتبار ترجمه کتاب داندامایف هم در زمان خود کم نبوده چه آنکه از لئونارد کینگ و تامپسون و با در نظر گرفتن مقاله کامرون درباره کتیبه بیستون است. نک: داندامایف، ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، ص ۳۴۲. مشکل ترجمه داندامایف اینجاست که اصل ترجمه متعلق به سال ۱۹۰۷ میلادی و قدیمیست و نهایتاً مقاله کامرون متعلق به سال ۱۹۴۸ هست که داندامایف میگوید نتایج تحقیق این مقاله را هم لحاظ کرده است. با این همه، بر اساس توضیحی که برای این کلمه تیر در مقعد/بدن ارائه خواهم داد برای قسمت این مدل مجازات، ترجمه کینگ و تامپسون هم ابطال میشود.

در این بین ترجمه بی اعتباری هم وجود دارد و آن ترجمه رلف نارمن شارپ (استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز در زمان پهلوی) است و مشخصاً اعتبار سه ترجمه دیگر را ندارد و علاوه بر اختلافی که در همین بند دارد و سخن از

به صلابه کشیدن بجای تیر در مقعد و یا بدن استفاده کنند و در چاپ اول ترجمه فارسی کتاب کتیبه های هخامنشی پیر لوکوک عنوان تیر در مقعد لحاظ شده بود لکن از چاپ دوم به بعد مشاهده میشود بجای آن از «به صلابه کشیدن» استفاده شده و صرفاً در یک مورد (بند پنجاهم کتیبه بیستون) از عبارت «روی تیر نوک تیز قرار دادن» در ترجمه فارسی متن بابلی استفاده شده است<sup>۱۵۶</sup> و بر اساس سخن خانم ژاله آموزگار که ترجمه کتاب زیر نظر وی بوده تغییرات چاپ دوم نسبت به

آویزان کردن زده است [آویزان کردنی در این بند نیست، تعبیر از دار زدن هم باشد بیشتر بی اعتباری نویسنده را میرساند چون برای فرورتیش قبل ترش شارپ از عنوان دار زدن استفاده کرده است (شارپ در ترجمه انتهای بند مذکور از کتیبه بیستون میگوید: «پس از آن او [فرورتیش] را در همدان دار زد و مردانیکه یاران برجسته (او) بودند آنها را در همدان در درون دژ آویزان کردم» نک: شارپ، فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۵۱). یعنی چه استفاده از عنوان عامیانه آویزان کردن در ترجمه رسمی یک کتیبه؟ مشخصاً مجازاتی که داریوش برای فرورتیش در نظر گرفته با همراهان وی متفاوت بوده که این در هر سه ترجمه بوضوح به چشم میخورد لکن در ترجمه شارپ آویزان کردن که بیشتر به همان دار زدن شباهت دارد این را میرساند که مجازات هردو یکسان بوده که مشخصاً ترجمه غلطیست، گرچه همین مقوله تیر در مقعد هم بخوبی نشان میدهد ترجمه اش اعتبار لازم را ندارد (ترجمه شارپ به زبان فارسی هست و مشابه لوکوک و... ترجمه اصلی به زبان فرانسه یا انگلیسی نیست این مقوله را گردن مترجم بباندازیم) شارپ هیچ کجا نخواست به مجازات تیر در بدن اشاره کند. خود شارپ هم اعتبار علمی امثال لئونارد ویلیام کینگ (مورخ و باستان شناس انگلیسی) و لوکوک و... را که از تاریخ دانان و باستان شناسان مشهور غرب هستند ندارد و فاقد رزومه علمی ایشان بوده است بنابراین کنار دلیلی که این ترجمه برای آن انتشار یافته بوده [در ابتدای کتاب شارپ ذکر میشود منحصرأً برای جشنهای ۲۵۰۰ ساله زمان پهلوی دوم انتشار یافته] و به خوبی سیاسی بودن و انگیزه تحریف در ترجمه را میرساند [مشخصاً مقوله تیر در بدن نسبت به دار زدن بار منفی کمتری برای داریوش یکم دارد و برای همین شارپ ترجیح داده از دار زدن و آویزان کردن بهره ببرد تا تیر در مقعد کردن. موردی مثل بریدن گوش و... هم گرچه بار منفی دارند اما دیگر شارپ نمیتوانسته آنها را تحریف کند چون لاجرم مجبور میشد آن قسمت از کتیبه بیستون را اصلاً ترجمه نکند اما اینجا براحتی با یک تحریف ساده در ترجمه توانسته معنا سازی مد نظر خویش را پیاده کند]. مواردی مثل رزومه علمی و این اشتباهات فاحش ترجمه وی هم عیار علمی اثر شارپ را طبیعتاً به نازل ترین سطح ممکن میرساند چون ترجمه اش با ارجاع به منبع معتبری نیست [نسخه ای از کتابش که در اختیار ما بود اصلاً فهرست منابع هم ندارد] بلکه خودش ترجمه کرده و نتیجتاً رزومه و جایگاه علمی شارپ مستقیماً در ارزش کلی آن دخیل است.

۱۵۶. کتیبه بیستون به سه خط فارسی باستان و اکدی (بابلی) و عیلامی حک شده است. نک: کنت، فارسی باستان، ص ۳۶۵؛ که البته متن بابلی آن به زبان آرامی نیز ترجمه شده و قطعاتی از آن در مصر کشف شده و البته خود داریوش هم بیان میدارد روی چرم نیز کتیبه را حک کرده و میدانیم متن آرامی هم روی پوست بازسازی شده است. نک: لوکوک، کتیبه های هخامنشی، ص ۱۰۰ و ۲۵۳. نیز این آمار کشته شدگان هم که بعنوان مثال در گفتار والتر هینتس بود و نقل کردیم عموماً براساس متن اکدی و یا متن آرامی کتیبه بیستون است و در ترجمه رونوشت فارسی باستان و عیلامی تعداد کشته شدگان نیست. ترجمه ای که ما تا بدینجای مقاله بیان کردیم بر اساس رونوشت فارسی باستان بود. البته بین آماری که متن بابلی و آرامی کتیبه بیستون از کشته شدگان بدست داریوش یکم و سپاهیاناش ارائه میدهند کمی تفاوت است و بنظر میرسد آمار متن بابلی معتبر تر باشد چون متن آرامی بنا بر گفته پروفیسور پیر لوکوک [استاد مدرسه مطالعات عالی دانشگاه سوربن پاریس] در حقیقت ترجمه متن بابلیست.

اول کتاب حاصل بازبینی متن فرانسه با ترجمه فارسی و رفع نواقص و... است<sup>۱۵۷</sup>. در متن اصلی کتاب لوکوک [به زبان فرانسوی] برای بندهای ادعایی بجز بند بیستم، عنوان «empalés» در بند پنجاهم و عنوان «empalai» در بند چهل و سوم و سی و سوم و سی و دوم در همان بخش فارسی باستان کتیبه بیستون آمده است<sup>۱۵۸</sup> که هر دو مربوط به همان «Impaled» در زبان انگلیسی و تیر در مقعد یا بدن در زبان فارسی هستند. اگر لوکوک میخواست از به صلابه کشیدن و... در ترجمه خود استفاده کند عنوان «crucifié» و یا «crucifier» که معادل فرانسوی عناوین «crucified» و «crucify» هست را می بایست بکار میبرد و در آن صورت ترجمه فارسی «به صلابه کشیدن» صحیح میبود چون متناسب با معنی این کلمات است که مصلوب شدن و مصلوب شده و... معنا میدهند و البته این عنوان در ترجمه انگلیسی کینگ و تامپسون از کتیبه بیستون به چشم میخورد<sup>۱۵۹</sup>، این یعنی تحریف در ترجمه کتیبه بیستون لوکوک توسط مترجمش خانم نازیلا خلخالی.

---

۱۵۷. لوکوک، کتیبه های هخامنشی، قسمت پیشگفتار چاپ دوم.

۱۵۸. نک:

Lecoq, Les inscriptions de la Perse achéménide, LES INSCRIPTIONS DE DARIUS I, L'INSCRIPTION DE BISOTUN (BEHISTAN)

۱۵۹. ترجمه انگلیسی لئونارد کینگ و تامپسون از کتیبه بیستون در وبسایت لیویوس در دسترس هست، بنگرید به این لینک:

[www.livius.org/articles/place/behistun/behistun-3/](http://www.livius.org/articles/place/behistun/behistun-3/)

در این ترجمه در بندهای ۳۲ و ۴۳ کلمه «crucify» و ۳۳ و ۵۰ کلمه «crucified» آمده است و البته در بند بیستم «slew» [کشت] آمده که شبیه به ترجمه لوکوک هست چنانچه مجازات بند بیستم را متفاوت از بندهای ۳۲ و ۳۳ و ۴۳ و ۵۰ بیان کرده بود. البته شاید هم چون کشتن یک مقوله مبهم هست برخی مترجمین خواستند آنرا با مجازاتی که در آن چهاربند آمده تطبیق داده و بگویند پس در بند بیستم هم سخن از تیر در مقعد یا بدن کردن است.

در ترجمه فارسی ازین ترجمه کینگ و تامپسون از کتیبه بیستون هم در بند ۳۲ و ۳۳ و ۴۳ بجای عبارت مربوط به «به صلابه کشیدن» از عبارت «بدار آویختم» و در بند ۵۰ «بدار بیاویزند» استفاده شده است نک: داندامیف، ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، ص ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۱ و ۳۵۲، که مشخصاً این ترجمه فارسی هم اشتباه میباشد چه آنکه دار زدن «Hanging» با مصلوب شدن «Crucifixion» یا به صلابه کشیدن بهیچ عنوان چه در لفظ و چه در نوع مجازات یکسان نیست. نک: مدخل «Hanging» و «Crucifixion» در دیکشنری کمبریج:

[dictionary.cambridge.org/dictionary/english/hanging](http://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/hanging)

[dictionary.cambridge.org/dictionary/english/crucifixion](http://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/crucifixion)

شاید بواسطه تبعیت از همین ترجمه کینگ و تامپسون هست که در دانشنامه بریتانیکا عنوان میشود داریوش یکم در سال ۵۱۹ قبل از میلاد سه هزار نفر مخالف سیاسی در بابل را به صلیب میکشد:

In 519 bce Darius I, king of Persia, crucified 3,000 political opponents in Babylon.

پاراگراف سوم مدخل «crucifixion» در دانشنامه بریتانیکا:

[www.britannica.com/topic/crucifixion-capital-punishment](http://www.britannica.com/topic/crucifixion-capital-punishment)

حال می‌خواهیم بررسی کوتاهی انجام داده و اثبات کنم عناوینی مثل «به صلابه کشیدن» صحیح نیست و «تیر در مقعد» یا «تیر در بدن کردن» مجازات معروفی در آن زمان بوده که داریوش یکم هم از آن روش برای مخالفین خود استفاده میکند:

**پرده اول)** ترجمه‌های دیگری از کتیبه بیستون صراحتاً از تیر در مقعد سخن گفته‌اند و در اینجا دو ترجمه دیگر از کتیبه بیستون را در بندهای مد نظر بررسی می‌کنیم؛ ترجمه الف مربوط به متن ایلامی و بابلی این کتیبه از چول هیون بای است و ترجمه ب متن عیلامی و فارسی باستان از فرانسوا سوزینی، کلاریس هرن اشمیت و فلورنس ملبرن لبا است [البته بندهای این دو ترجمه کمی متفاوت از ترجمه‌های کنت و لوکوک است. بعنوان مثال متن فارسی باستان کتیبه بیستون ۷۶ بند دارد لکن متن بابلی و عیلامی ۵۵ بند و نیز متن بند ۵۵ در قسمت بابلی و عیلامی با متن بند ۷۰ فارسی باستان منطبق است. البته در ترجمه ب هم که یعنی قسمت فارسی باستان ترجمه شده خبری از بندهای ۵۵ به بعد نیست و بنظر میرسد مترجمین متن عیلامی را در حقیقت با لحاظ کردن متن فارسی باستان ترجمه کردند. ترجمه هیون بای هم دو قسمت دارد یکی ترجمه قسمت عیلامی و دیگری بابلی و بنظر میرسد ترجمه قسمت عیلامی با در نظر گرفتن بخش فارسی باستان بوده است چون حجم قسمت عیلامی اش نسبت به آنچه لوکوک از قسمت عیلامی بیستون برای ما ترجمه کرده بیشتر است و خیلی موارد کاملتری آنهم شبیه به متن فارسی باستان دارد. بهرطبع من قسمت بابلی ترجمه هیون بای را در اینجا نقل می‌کنم.]

بندهای مد نظر ما در اینجا میشود ۲۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۴۳ و ۵۰ و در نظر داشته باشید که مثلاً وقتی مینویسم «بند بیستم-بند نوزدهم» منظور بند بیستم در متن فارسی باستان کتیبه بیستون است که در کتاب‌های کنت و لوکوک مندرج میباشد و بند نوزدهم در متن بابلی و عیلامیست که در کتاب‌های هیون بای و سوزینی و دیگران مندرج است:

#### **بند بیستم-بند نوزدهم**

**الف)** و داریوش شاه اعلام می‌کند: سپس Nutitbel با اسوارانی کم از آنجا گریخت و به بابل شد، پس من به بابل شدم. با اراده‌ی اورمزد، من هم بابل، هم Nutitbel را گرفتم. سپس من Nutotbel را در بابل کشتم.

**ب)** داریوش شاه چنین گوید: هنگامی که نیدینتو بل، با چند تن از سپاهیان‌اش با اسب گریخت، او به بابل رفت. آن گاه من به سوی بابل تاختم. با پشتیبانی اهورامزدا، بابل را گشودم و آن نیدینتو بل را گرفتم. آن گاه من در بابل، تیر به مقعد نیدینتوبل

و بزرگانی که با او بودند فرو کردم، من همه ۴۹ تن را کشتم؛ این است کرده ی من در بابل.

### بند سی و دوم، سی و سوم-بیست و پنجم، بیست و ششم

الف) آن گاه، آن فرورتیش با چند تن از سپاهیان اش با اسب گریخت و به جایی به نام رگا، در سرزمین ماد رفت. آن گاه، من سپاهیان را در پی او فرستادم؛ آنها آن فرورتیش و سپاهیان را که با او بودند، گرفتند و آنها را به سوی من فرستادند. من بینی، گوش ها و زبان او را بریدم، و یک چشمش را در آوردم؛ او در درگاه من، در بند نگاه داشته شد. همه ی مردم او را دیدند. آن گاه او را در هگمتانه تیر به مقعد فرو کردم؛ من بزرگانی را که با او بودند روی هم ۴۷ نفر، کشتم. من در هگمتانه، سرهای آنها را از کنگره های دژ آویختم.

اهورامزدا به من یاری داد؛ با پشتیبانی اهورامزدا، سپاهیان من، شورشیان را به سختی درهم شکستند؛ در پنجمین روز از ماه تشریتو، آنها جنگیدند. آنها چپسن تخمه را گرفتند و به سوی من آوردند. آن گاه، من بینی، گوش ها و زبان او را بریدم، و یک چشمش را در آوردم. او در درگاه من، در بند نگاه داشته شد. همه ی مردم او را دیدند. آن گاه، در اربلا، تیر به مقعد او فرو کردم؛ کشته شدگان و بازماندگان سپاهیان شورشی، روی هم ۴۴۷ تن بودند.

ب) سپس فرورتی از آنجا گریخت و با اسوارانی کم بسوی ری رفت. پس من سپاهیان را به تعقیب (اش) فرستادم؛ او دستگیر شد، از آنجا بسوی من هدایت شد. من بینی، زبان و گوشه های او را بریدم؛ من یک چشمش را کندم. او را بسته در دروازه ام بسته نگاه داشتم: همه ی مردم او را دیدند و سپس در همدان او را میخ در کون کردم (در مقعدش کردم)؛ نیز هم چنین مردان هم پیوند را که برترین پیروانش بودند؛ من در همدان، در بیرون دژ سر از او کندم و همه را حلق آویز کردم.

اورمزد مرا یاری رساند: با اراده ی اورمزد، سپاهیانم به سپاهیان شورشی شکستی بزرگ وارد کرد. و آنها Zissantakma را گرفتند و او را بسویم فرستادند. من بینی و گوشه های او را بریدم و یک چشمش را کندم. او را بسته در دروازه ام نگه داشتم: همه ی مردم او را دیدند. سپس در آنجا، (در شهری) در نام اربیل، او را میخ در کون کردم.

## بند چهل و سوم - بند سی و پنجم

الف) و داریوش شاه گوید: آن گاه، من در اووادیچییه، در پارس، تیر به مقعد آن وهیزداته و همه‌ی بزرگانی که با او بودند، فرو کردم. در آنجا، من روی هم، ۵۲ تن را کشتم.

ب) و اعلام می کند دارا [یوش شاه: سپس] من [Misda]tta و مردان هم پیوند (متحد) که نزدیکترین پیروانش بودند را در Matezzis میخ در کون کردم.

## بند پنجاهم - بند سی و نهم

الف) با پشتیبانی اهورامزدا، وینده فرنه سپاهیان شورشی بابلی را به سختی درهم شکست و آنها را در بند گرفت؛ که همه‌ی سپاهیان شورشی در میان آنان بودند. در بیست و دومین روز از ماه آراهسمه، آنان جنگیدند. در آن هنگام، آن ارخه که می گفت: «من نبوکدنزار، پسر نبونه ئید هستم»، دستگیر شد و بزرگانی هم که با او بودند، دستگیر شدند. آن گاه من فرمان دادم که «تیر به مقعد ارخه و بزرگانی که با او بودند، فرو شود». آن گاه او تیر به مقعد ارخه و بزرگانی که با او بودند، فرو کرد؛ کشته شدگان و بازماندگان سپاه ارخه، روی هم ۲۴۹۷ تن بودند.<sup>۱۶۰</sup>

ب) با اراده‌ی اورمزد، Mindaparna شکستی بزرگ بر بابلیان وارد کرد... او آنها را اسیر کرد. به گاه بیست و دومین روز از ماه Markasanas، پس Harakka که اعلام کرده بود «من نبوکدرچر (هستم)»، گرفته شد و با او، مردان هم پیوند را که برترین پیروانش بودند، گرفته شدند و در بند شدند.

سپس من فرمان های دادم: Harakka و با (او) مردان هم پیوند را که برترین پیروانش بودند در بابل میخ در کون کردند.<sup>۱۶۱</sup>

**پرده دوم)** در گفتار تاریخ دانان هم به این مجازات اشاره شده بعنوان مثال پروفیسور پیر بریان نیز (تاریخ دان مشهور فرانسوی که به ایشان و اعتبار بالایشان تقریباً تمام افرادی که در حوزه تاریخ ایران باستان کار کردند آگاهی دارند) در ترجمه فارسی خانم محافی در

---

۱۶۰. هیون بای، بازخوانی بیستون، ص ۸۶ و ۹۵ و ۹۶ و ۱۰۳ و ۱۰۸  
۱۶۱. سوزینی؛ هنر اشمیت؛ ملبرن لایا، سنگ نبشته‌ی داریوش بزرگ در بیستون، ص ۲۸ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۶ الی ۳۸

بخشی از کتاب داریوش امپراتور پارس خود با اشاره به مجازات شاهانی که بر علیه داریوش قیام کرده بودند به چوب در مقعد فرو کردن آنان اشاره میکند. باز در ترجمه فارسی دکتر سمسار از کتاب تاریخ امپراتوری هخامنشی پیر بریان به وجود مجازات گذراندن تیر از بدن برای مخالفین داریوش اشاره میکند و در متن اصلی فرانسوی این کتاب هم عنوان «fut empalé» برای مجازاتی که داریوش برای نی دین تو-بعل و چهل و نه تن از افراد نزدیکش در نظر گرفته بود آمده [مجازات این افراد در بند بیستم کتیبه بیستون درج شده است] و در ترجمه انگلیسی هم به صراحت کلمه «impaled» آمده که نشان از تیر در مقعد یا بدن کردن است و در راستای همان عنوان فرانسویست<sup>۱۶۲</sup>.

توضیح بیشتر آنکه عنوان «Impalement» (به فرانسوی «Empalement») بیانگر نوعی مجازات در قدیم بوده که به روش های مختلفی اجرا میشده<sup>۱۶۳</sup> لکن با توجه به عبارت کتیبه بیستون در بند پنجاهم که بدان اشاره کردیم تنها روشی مد نظر داریوش بوده که در آن تیری از بدن فرد رد میشده و آن تیر هم همانطور که در ادامه بر اساس دو سند باستان شناسی بیان خواهیم کرد از مقعد یا شکم فرد گذر میکرده و نتیجتاً بخاطر رد شدن تیر از بدن، فرد می مرده است. معنای لغوی کلمه «Impaled» هم که کلمه مورد بحث ماست (معادل انگلیسی عنوان فرانسوی هم بود که پروفوسور بریان بکار میبرد، بحث ما در کتیبه بیستون هم بر سر همین کلمه است) به معنای فرو کردن چیزی تیز در بدن هست<sup>۱۶۴</sup> و معنی به صلابه کشیدن و... ابدأ نمیدهد [مشخصاً صلابه کشیدن یک عنوان کلی و مبهم است و نتیجتاً نمیتواند حق این عنوان را ادا کند].

**پرده سوم)** قرینه دیگری که تأیید میکند مدل اجرایی داریوش تیر در مقعد یا بطور کل بدن کردن است سابقه این مجازات به این روش در تمدن هایی مثل آشور میباشد و نتیجتاً این روش ابداعی داریوش هم نبوده است ولو احتمال بدهیم چون این چنین چیزی مسبوق به سابق نبوده میتواند روش مجازات دیگری مد نظر داریوش باشد چنانچه برای دو شاه آشور شلمنصر سوم و تیگلات پیلسر سوم این مجازات را به دو صورت می بینیم:

---

۱۶۲. نک: بریان، داریوش امپراتور پارس، ص ۳۵؛ بریان، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ج ۱، ص ۲۹۵؛ Briant, HISTOIRE DE L' EMPIRE PERSE, page193; Briant, From Cyrus to Alexander, page123

۱۶۳. نک: مدخل «Impalement» در ویکی پدیای انگلیسی:

[en.wikipedia.org/wiki/Impalement](http://en.wikipedia.org/wiki/Impalement)

۱۶۴. نک: مدخل «Impaled» در دیکشنری کمبریج:

[dictionary.cambridge.org/dictionary/english/impaled](http://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/impaled)

برای شلمنصر سوم ما نقش برجسته ای را داریم که در وبسایت موزه بریتانیا قابل مشاهده می باشد و بوضوح تیر از مقعد افراد رد شده است<sup>۱۶۵</sup>:



برای تیگلات پیلسر سوم هم نقش برجسته ای را داریم که تیر از شکم افراد رد شده و آنهم در وبسایت موزه بریتانیا قابل مشاهده است<sup>۱۶۶</sup>:

---

165. [www.britishmuseum.org/collection/object/W\\_Rm-1036](http://www.britishmuseum.org/collection/object/W_Rm-1036)

166. [www.britishmuseum.org/collection/object/W\\_1880-0130-7](http://www.britishmuseum.org/collection/object/W_1880-0130-7)





نقش برجسته دیگری هم هست که مربوط به زمان شاه آشور سناخریب است و از آن با عنوان نقش برجسته لاشیش یاد میشود و در برخی وبسایت ها مثل دانشنامه تاریخ جهان<sup>۱۶۷</sup> ادعا شده در این نقش برجسته مجازات تیر در بدن وجود دارد و این تصویر را قرار داده اند (در صفحه «Impalemen» در ویکی پدیای انگلیسی هم این تصویر قرار داده شده است که لینک آنرا پیشتر قرار دادیم):



لکن وقتی به صفحه این نقش برجسته معروف در وبسایت هایی همچون موزه بریتانیا<sup>۱۶۸</sup> - موزه اسرائیل<sup>۱۶۹</sup> و ویکی پدیای انگلیسی<sup>۱۷۰</sup> رجوع میکنیم خبری ازین نقش در هیچ یک از قسمت های این نقش برجسته نیست و در توضیحات هم به وجود این مجازات در این نقش برجسته اشاره ای نکردند<sup>۱۷۱</sup>.

167. [www.worldhistory.org/image/15849/lachish-relief-at-nineveh/](http://www.worldhistory.org/image/15849/lachish-relief-at-nineveh/)

168. [www.britishmuseum.org/collection/object/W\\_1856-0909-14\\_4](http://www.britishmuseum.org/collection/object/W_1856-0909-14_4)

169. [www.imj.org.il/en/collections/376868-0](http://www.imj.org.il/en/collections/376868-0)

170. [en.m.wikipedia.org/wiki/Lachish\\_reliefs](http://en.m.wikipedia.org/wiki/Lachish_reliefs)

۱۷۱. در توضیحات موزه اسرائیل البته از عنوان «impale» برای عملی که سربازان آشوری با اسیران انجام میدهند استفاده شده است: «In the center, the Assyrian soldiers impale captives on poles» لکن منظور مدلی دیگر از مجازات هست چون تیر در بدن را من در تصاویر با کیفیت موزه بریتانیا و ویکی پدیای انگلیسی نتوانستم پیدا کنم. دو نفر مردی که بنظر میرسد در قسمت های مرکزی این نقش دارند اعدام میشوند ذیل عنوان

بنابراین با توجه به بند پنجاهم متن بابلی کتیبه بیستون و این دو نقش، هرکجا در کتیبه بیستون که سخن از مجازات «Impaled» است و در ترجمه فارسی بعضاً مترجمین به غلط آنرا به صلابه کشیدن یا... ترجمه کردند، سخن از تیر عموماً چوبی تیزی است که از شکم یا کمی پایین تر از شکم یا کمر و یا مقعد فرد رد شده تا جایی که از قسمتی در بالا تنه فرد بیرون بیاید و آن انسان بخاطر رد شدن آن تیر جان بدهد چنانچه در وبسایت موزه شکنجه آمستردام هلند تصاویر مربوط به این مدل مجازات را مشاهده میکنیم و در توضیحات اشاره میشود که این مجازات بر دو نوع فرو کردن تیر از طریق سینه (تیر از کمر رد میشده و از سینه بیرون می آمده است) یا مقعد بوده و در خاورمیانه رواج داشته است.<sup>۱۷۲</sup> این مجازاتی بوده که داریوش یکم برای برخی از قیام کنندگان علیه حکومت خویش که نمیخواستند زندگی زیر یوغ حکومت هخامنشیان را تحمل کنند و مردم آن مناطق هم بعضاً آنها را همراهی میکردند اعمال میکردند.

---

«Capture of Lachish - exiles and executions» تصویر با کیفیتشان در انبار ویکی پدیا در دسترس هست (در صفحه مربوطه در موزه بریتانیا نیز تصویر با کیفیتشان هست) و بصورت Impaled آنطور که در دو نقش برجسته آشوری نشان دادم و یا در بند پنجاهم کتیبه بیستون اشاره میشود اعدام نمیشوند و یحتمل منظور از «impale» در توضیحات موزه اسرائیل همان بستن به چوب باید مد نظر باشد نه تیر چوبی در شکم یا مقعد کردن.  
172. [torturemuseum.net/en/the-stake/](http://torturemuseum.net/en/the-stake/)

## نتیجه گیری

در این بخش می‌خواهم مقایسه ای را بین کیفیت دفع شورش ها در بازه های زمانی که بیان کردم انجام بدهم و نیز نگاه کوتاهی هم به زمان اشکانیان و ساسانیان داشته باشم.

بنظر میرسد رفتار کوروش دوم پارسی دال بر به بردگی گرفتن و غارت اموال مناطق تحت سلطه بخصوص وقتی دست به قیام بزنند و نیز داریوش یکم با آن کشتار و مجازات تیر در بدن دهشتناکش در زمان عثمان بن عفان تکرار میشود با چندین هزار کشته و برده ای که شاهان هخامنشی از مردم گرفته بوده اند [یک موردش فقط قیام مردم پارت و هورکانیا در گفتار والتر هینتس و سخن از بالای ده هزار نفر کشته و برده ای بود که داریوش در کتیبه بیستون طی سرکوب قیام مردم پارت و هورکانیا بیان میکند تلفات و اسیر میدهند] گرچه شدت عملی که امثال کوروش و داریوش بخرج دادند بدتر از امثال عثمان بن عفان بود [بعنوان مثال سپاهیان کوروش روی به غارت شهرهایی آوردند که مردانشان به فرد قیام کننده لیدیایی کمک کرده بودند و این چنین رفتاری در زمان خلفای راشدین وجود خارجی ندارد صرف بدلیل کمک کردن افرادی از شهری در شورش روی به غارت و... آن شهر بخواهند بیاورند نیز مجازات تیر در بدن هم بهیچ عنوان در زمان خلفای راشدین بکار گرفته نشده است]. برای دوران خلافت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) هم شورش وجود نداشت که در آن از کشتار گسترده یا سرکوب وحشیانه مثل عملکرد کوروش و داریوش و تا حدی زیر دستان عثمان بن عفان استفاده شده باشد و شورش استخر هم که لقلقه زبان تحریف کنندگان تاریخ است بدون نبرد دفع شده بود و نهایتاً دو مورد شورش دیلم و ری بوده که بواسطه نبردی دفع شدند لکن آن نبرد زیاد گسترده هم نبوده منابع تاریخی بخواهند جزئیات خاصی را از آنها منتشر کنند.

بنابراین سرکوب هر گروه یا قوم یا... ای که بر علیه حکومت بشورد خواه از مردم عادی باشند [مشابه مردم بابل و پارت که داریوش سرکوبشان کرد] خواه از خواص مدعی تاج و تخت [مشابه بردیا که داریوش بهمراه نجیب زادگانی دیگر وی را به قتل رساند] همواره در طول حکومت هخامنشیان بشدت سرکوب شده تا مبدا تمامیت ارضی و... حکومت به خطر بیافتد و خلفایی همچون عثمان بن عفان هم اگر کشتاری انجام دادند به نوعی تکرار عمل این شاهان بوده است. در زمان امام علی (علیه السلام) البته کشتار و... ای را نداریم و روایاتی که هست از دفع فتنه شورش بدون وجود عملی بر خلاف عدالت آن حضرت و یا کشتار بی رویه و... سخن میگویند [مورد ابن بلخی هم که بیان کردیم در تضاد با روایات معتبر و بدون سند موثق و نتیجتاً باطل است].

گرچه در رابطه با دیدگاه علی بن ابیطالب (ع) پیرامون فتوحات زمان دو خلیفه اول اختلاف است و برخی آنرا مثبت<sup>۱۷۳</sup> و برخی مخالف<sup>۱۷۴</sup> بیان میکنند<sup>۱۷۵</sup> اما بهرطبع حتی اگر همان روایت ابن بلخی

۱۷۳. نک: رنجبر، مواضع امام علی علیه السلام در برابر فتوحات خلفا، ص ۷۷

۱۷۴. نک: مهدوی فرد؛ حسن بگی، ملاک بهره مندی اهل بیت (ع) از نتایج فتوحات، ص ۵۳

۱۷۵. کاستی هایی را هریک از دو مقاله دارند و در اینجا بطور خیلی مختصر مواردی را از دو مقاله متذکر می‌شوم:  
(الف) مقاله اولی در ص ۷۷ با نقل روایتی از امام علی (ع) بیان میدارد ایشان گفته اند عمر بن خطاب در همه کارها با وی مشورت میکرده و مطابق نظر آن حضرت عمل میکرده است و فتوحات هم که نتیجتاً از مسائل مهم خلافت بوده پس با رضایت آن حضرت صورت گرفته لکن این روایت باطل است چون وقتی خواننده گرامی روایات تاریخی فتوحات را بخواند و یا اصلاً روایات مربوط به حکومت عمر بن خطاب را متوجه میشود در خیلی از موارد مهم هیچ مشورتی با امام صورت نپذیرفته است. چطور میشود خلیفه دوم بدعتی همچون نماز تراویح بگذارد یا دست بستن در هنگام نماز خواندن [مگر امری مهم تر از تغییر در احکام مهم دین هست؟] و در آن ها هیچ شأنی برای نظر امیر المؤمنین قائل نباشد اما به فتح ایران که برسد مثبت بودن نظر حضرت من جمله دلایلش بشود و بخاطرش خلیفه دوم با آن مؤافقت کند؟ و یا اینکه در ص ۷۸ ادعا میشود اگر حضرت مخالف فتوحات بودند باید مرزها را به زمان پیامبر (ص) برمیگرداندند و یا به مرزها توجه چندانی نمیداشتند و این در حالیست که دیگر فتح صورت گرفته و حکومت ساسانیان بطور کل ساقط شده بود و چه بسیار خونها که از ایرانیان و اعراب در راه فتح ایران از لشکر اسلام نریخته شده بود، رها کردن آن یعنی از هم پاشاندن شیرازه خلافت اسلامی، خب چه کاریست حضرت بعد از ماجرای سقیفه و ضربت خوردن همسرشان به یکباره قیام میگردند، این چه فرقی با نابود سازی خلافت بدان شکل داشت؟ مشخصاً در آن صورت سریعاً خیلی از بزرگان اعراب و... به مخالفت با حضرت پرداخته جنگ داخلی در میگرفت نتیجتاً امر تبلیغ اسلام هم متوقف و درگیر جنگ های داخلی میشد. از آنطرف اما بنابر سخن دانشمند ایران شناس مشهوری چون هنریک سموئل نیبرگ مسیحیت نسطوری اگر اسلام نمی آمد ایران را فرا میگرفت:

«اثنین نستوری [مسیحیت نستوری]، که از آغاز پشتوانه راستینش مردم سامی بودند، در محافل یکدست ایرانی همواره بیشتر راه می یافت، و در پایان روزگار ساسانی به راستی در این راه می کوشید که دین راستین کشور بشود؛ آخر بار استوارترین پایگاه آیین مزدآپرستی در محافل دولتیان و ارتشبان بود. اگر اسلام به میان نیامده بود، غیر ممکن نبود که ایران در روزگار باستان، کشوری شود مسیحی-نستوری. یقین است که پس از این که اسلام به ایران راه یافت فرمانروایی ساسانی در هم ریخت، مزدآپرستی که تقریباً یکسره بر نیروی دولت تکیه کرده بود، با یک تکان، همچون میوه ی کرم خورده فرو افتاد.» نیبرگ، دینهای ایران باستان، ص ۴۵۴

نتیجتاً این توجیهی که نویسنده مقاله بیان میکند در هر حالت به ضرر اسلام و حتی ایرانیان عوام زرتشتی میشد (به جهت آشنایی با دین مبین اسلام و رهایی از بند آیین باطل زرتشتیت در آن زمان) و مشابه رفتار حضرت بعد از شهادت همسرشان اینجا هم میتواند بهمان صورت صرفاً برای حفظ دین و جلوگیری از انجام اعمال خلاف دین تا حد امکان، سکوت و مخالفت عملی بصورت برگرداندن مرزها و... صورت نپذیرفته و برخی اعمال مثل مشورت دادن ها و... صورت پذیرفته است.

(ب) برای کاستی های مقاله دومی هم بعنوان مثال در ص ۴۴ پیرامون علل حضور برخی شیعیان حضرت در برخی نبردهای مربوط به فتوحات عنوان میشود که به جهت جلوگیری از وقوع برخی مشکلات و نشر اسلام راستین و... بوده لکن در ص ۴۵ روایتی نقل میکند که سعی دارد بر اساس آن بدون استثناء قائل شدن حتی یک مورد، شرکت

در فتوحات را حرام نشان بدهد. و یا اینکه در همان ص ۴۴ میگوید تلقی شیعیان در آن زمان مشابه ما نبوده، اینکه بگوییم سلمان فارسی و عمار بن یاسر درکی که ما از حضرت داریم را نداشتند و به آن اندازه مطیع نبودند که بدون اذن حضرت در فتوحات شرکت کنند ادعایی بس عجیب است.

البته یک نکته که عموماً این مقالات و بطور کل متونی که در این رابطه قلم فرسایی کرده از آن صرف نظر کردند اصل حکم جهاد ابتدایی در دین مبین اسلام است. اینکه حالا برخی در زمان حاضر بدون پرداختن به جهاد ابتدایی در فقه عنوان میکنند اهل بیت (علیهم السلام) مؤلف فتوحات نبودند سخن صحیحی نیست چون بنابر مشهور آراء فقهای امامیه و اهل تسنن هر خلیفه دیگری هم می بود ولو معصوم، می بایست با قرار دادن سه راه جلوی حکومت ساسانیان (جزیه بدهند یا مسلمان شوند و یا جنگ کنند) جریان فتح ایران را مشابه زمان عمر بن خطاب آغاز کند، عبارتی بنابر فتاوی که بیان داشته اند اگر حکومت اسلامی تحت امر معصوم توانایی داشته باشد باید با کفار اهل کتاب نبرد کند تا یا جزیه بدهند یا مسلمان شوند، کفار غیر اهل کتاب هم یا باید بمیرند یا مسلمان بشوند، این بر اساس مشهور فتاوی فقهاست و آن چنان که در این لینک نشان داده شده است این مقوله فاقد مشروعیت و در تضاد با متن دین بخصوص آیه شریفه لا إكراه فی الدین می باشد:

[offer13.blog.ir/post/695](http://offer13.blog.ir/post/695)

نتیجتاً نهایتاً میتوان عنوان کرد جریان فتح ایران که جرعه هایش از زمان ابوبکر به چشم میخورد دلیل آن بوده که اگر اعراب حمله گسترده را شروع نمیکردند مشابه نبرد یوم ذی قار در زمان خسرو پرویز بهر دلیلی ممکن بود جنگی سراسری بالأخره بین ایران و اعراب در بگیرد، این دلیل منطقی بنظر من هم موجه می نماید. بهرطبع بررسی این دو مقاله از حوصله این متن خارج است و صرفاً اشاره کردم تا به اختلاف و برخی کاستی ها در اینباره واقف شوید.

البته جا دارد متذکر بشوم فتح ایران خالی از فایده برای مردم ایران زمین هم نبود چنانچه مواردی همچون ظلم و ستم حکومت ساسانی نسبت به عوام الناس بواسطه تبعیض در سواد آموزی و نظام طبقاتی را میتوان برشمرد که گرچه از بین بردنشان جزء اهداف خلیفه دوم برای فتح ایران قطعاً نبود اما مستقیماً بواسطه این فتح یا از میان رفتند یا کم رنگ تر شدند (چنانچه در دین مبین اسلام این چنین تبعیض ها و ظلم و ستم هایی نیست). گرچه این موضوع مربوط به محتوای اصلی مقاله نمی باشد اما بنظرم پرداختن نیمه تفصیلی به آن در اینجا خالی از لطف نیست. نمونه بارز ثمره مثبت فتح ایران برای ایرانیانی که جز اقلیت اشراف زاده و موبد زاده و... تحت سلطه حکومت ساسانی نبودند را سخنان پروفیسور چوکسی دید که میگوید:

با وجود این، گاه لازم بود وفاداری نو مسلمانان ثابت شود. عمومی ترین طریقه اثبات این امر، تبلیغ اسلام در میان همدینان سابقشان بود. عجیب نیست که اغلب معلوم می شد با حرارت ترین خرده گیران از دین زرتشتی، معتقدان قبلی آن دین بودند، یعنی کسانی که اسلام اختیار کرده بودند و سپس مشتاقانه در صدد انتشار آن برآمدند. حتی یکی از افرادی که قبلاً زرتشتی بود نام عربی عبداللیث (ابالیش) را برای خود اختیار کرده بود، در دربار مأمون با هودینان پیشوای [پیشوای بهدینان] آذرفرنبغ به مباحثه پرداخت. سخنان آن مرتد چنان خطرناک بود که موبدان احساس کردند لازم است پاسخ های رهبر خود را در کتابی گردآوری کنند تا برای دفاع از اصول دین زرتشتی و خرده گیری متقابل از اسلام مورد استفاده جامعه زرتشتی قرار گیرد. اما حتی پسر خود آذرفرنبغ، یعنی زردشت، پس از آن که منصب پدر را به ارث برد، به دلیل مجاب شدن، مسلمان شد. زرتشتیان سده نهم میلادی/سوم هـ. ق با رساندن برادر او وهرامشاد به این منصب عالی در بغداد کوشیدند این وضعیت را جبران کنند. با وجود این، در آن زمان با تغییر دین داوطلبانه زردشت – رویدادی که به نظر می رسد سرمشقی برای سایر زرتشتیان در عراق و خوزستان محسوب شده باشد – صدمه قابل ملاحظه ای به روحیه جامعه زرتشتی در عراق و خوزستان وارد آمد.

را هم در نظر بگیریم با اینکه رفتار فرمانده سپاه بهیچ روی مورد تأیید حضرت نبوده اما میتوان گفت فرمانده ای که کشتار کرده به تبعیت از فرهنگ شاهان هخامنشی من جمله داریوش اول اینکار را انجام داده بوده گرچه باز هم نسبت به داریوش خشونت کمتری به خرج داده بوده است، چنانچه داریوش چشم از حدقه در می آورد گوش ها را می برید و تیر در مقعد شورشیان فرو میکرد یا کوروش امر به بردگی گرفتن شورشیان میداد و فرمانده زیر دستش هم شهر غارت میکرد با اینکه

---

... اغلب کسانی که اسلام آوردند، این کار را به دلیل منافع مالی انجام ندادند. بیشتر ساکنان شهرها، به خصوص زنانی که به دین جدید گرویدند، به دلیل اعتقاد خود به این دین و در تلاش برای تغییر دادن اصولی که احساس می کردند بی تأثیر شده اند، این کار را کردند.

تغییر داوطلبانه دین که اهمیتی پایدار داشت، در خراسان نیز اهمیت یافت. در آن جا تغییر دسته جمعی دین در شهرها همانند این گونه تغییر دین در مرکز ایران بود. در حدود سال ۷۳۸م/۱۲۱ هـ. ق مسلمانان، دهگان اصلی هرات را متقاعد به پذیرش اسلام کردند بر این مبنا که دین بومی او نامعتبر است. به این ترتیب، این شخص برجسته هنگام حضور در جشن زرتشتی مهرگان در بلخ برخاست و خطاب به جمعیت، تغییر دین خود را چنین اعلام کرد: «ما [ایرانیان] نه کتاب مقدس آشکاری داشتیم و نه پیامبری فرستاده شده از سوی خداوند.» گمان می رود در نیشابور، یک پیشوای کرامیه به نام ابویعقوب اسحق بن مهمشاذ (متوفی ۹۹۳ م/۳۸۳ هـ. ق) از تدین خود برای ترغیب بیش از پنج هزار زرتشتی، مسیحی و یهودی به قبول اسلام استفاده کرد، هرچند این تعداد ممکن است اغراق آمیز باشد.

... هرچند اطلاعات آماری در مورد درصد تعداد افراد باسواد در جهان اسلام در نخستین سده های اسلامی در دست نیست، این درصد نمی تواند چندان بالا بوده باشد، زیرا مساحت اتاق درس در آن مراکز آموزشی کم بود. با وجود این، بررسی تاریخ های محلی و شهری مربوط به آن دوران و زندگی نامه افرادی از طبقات بالا نشان می دهد که در ایرانشهر و ماوراءالنهر تعداد مسلمانان باسواد از تعداد زرتشتیان باسواد بیش تر بوده است. علت آن بود که در طول تاریخ سواد در میان جامعه زرتشتی منحصر به روحانیان، دبیران و بعضی از بزرگان و بازرگانان بود، در حالی که آموزش برای همه مسلمانان آزاد بود و اگرچه از هر نسل از مسلمانان فقط چند نفر کاملاً با سواد بودند، همان ها فرهنگ مکتوبی پدید آوردند که سرانجام اسلام را حتی در روستاها هم منتشر کرد. این فرهنگ به چنان کمالی رسید که موبدان هرگز حریف آن نشدند.

... جنبه ای از دین زرتشتی که ممکن است موجب رغبت زنان زرتشتی به طلب مردان مسلمان برای همسری شده باشد، مربوط به قوانین ناظر بر قاعدگی در این دین بود. بر زنان زرتشتی واجب بود که ایام قاعدگی خود را جدا از خانواده و دوستان در اتاق یا ساختمانی بگذرانند که برای آن منظور اختصاص یافته بود. این روش بر مبنای این عقیده بود که آنان آلودگی را در میان جامعه منتشر نکنند [پیرامون این قسمت از سخنان پروفیسور چوکسی، پروفیسور مری بویس هم که در زمان پهلوی مدت زمانی را میان زرتشتیان گذرانده اشاره میکند که بعضاً زنان زرتشتی در دوران عادت ماهیانه در طویله نگاهداری میشدند نک: بویس، زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها، ص ۲۱۴]. چوکسی، ستیز و سازش، صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲

و ۱۰۴ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۵۳

بنابراین مشخصاً فتح ایران فواید در خور توجهی برای اکثریت مردم ایران ساسانی که از خاندان های موبدین و اشراف زادگان و... نبودند داشته و نمیتوان منکر آن شد.

خیلی ازین شورشیان متعلق به سرزمین هایی بودند که اصلاً پارسی محسوب نمیشدند مثل پارت و عیلام و بابل و لیدیه اما بدلیل اینکه بخشی از حکومت کوروش و داریوش بودند [همانگونه که ایران دیگر بخشی از حکومت اعراب شده بود] این دو شاه بهیچ روی شورش را تحمل نکرده و به شکل شدیدی با شورشیان برخورد می نمودند ولو اینکه مردم همراه فرد قیام کننده باشند آنها را هم به بردگی میگرفته یا روی به کشتارشان می آورده اند.

البته وضعیتی که بیان کردم مختص به سلسله هخامنشیان نبوده و در اینجا به اختصار برای دوران اشکانیان و ساسانیان هم توضیحاتی را بیان میکنم:

### الف) اشکانیان

برای حکومت استبدادی اشکانیان<sup>۱۷۶</sup> روایات تاریخی به اندازه هخامنشیان و ساسانیان روشن نیستند و ابهام پیرامون آن دوران سبب میشود نتوان مشابه این دو سلسله به کیفیت دفع شورش بر علیه حکومت در بازه زمانی مربوطه پرداخت. برای زمان اشکانیان شورش هایی همچون شورش شهر سلوکیه در زمان اردوان دوم<sup>۱۷۷</sup> و شورش مؤفقیت آمیز اردشیر بابکان بنیانگذار سلسله ساسانیان را بر علیه آن حکومت داریم و در اینجا خوب است به سرکوب قیام ها در زمان شاه اشکانی سناتروک هم اشاره بکنیم، چنانچه وقتی این فرد به پادشاهی میرسد قیام های متعددی بر علیه اشکانیان جریان داشته است، من در اینجا چگونگی سرکوب قیام مردم الیمائید (سرزمینی که در مناطق جنوبی ایران قرار داشت) در زمان سناتروک را بر اساس سخنان ورستاندیک نقل میکنم:

جنوب ایران هنوز توطئه می چید. در الیمائید، پارس و بین و النهرین، رعایا علیه اربابانشان قیام کرده بودند. قیامی بی تردید به دلیل آن که اربابان مجبور بودند، برای تغذیه افراد سپاه

---

۱۷۶. سلطنت اشکانیان، اگرچه هرگز بقدرت و ثبات سلطنت هخامنشی نرسید، ولی صورتاً حکومت آنان استبدادی بود. اختیارات شاهنشاه محدود قانونی نبود. کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۹

۱۷۷. این شورش چند سال طول کشید و با اینکه در زمان اردوان دوم بوقوع پیوسته بود لکن در زمان وردان اول فرزند او سرکوب شد. در رابطه با چگونگی برخورد با بزرگان آن شهر که مشخصاً می بایست رهبران شورش محسوب بشوند اطلاعاتی در دست نیست و آندره ورستاندیک در اینباره میگوید: «وردان در بورسیا (امروزه نمرود) واقع در جنوب سلوکیه اردو زد. محاصره مدت ها طول کشید. پارت ها، قصد حمله نداشتند که بی تردید تلفات زیادی در بر داشت. چون سلوکیه دارای حصارهای بلندی بود و به خوبی می شد از آن دفاع کرد. محاصره تا ژوئیه سال ۴۲ م ادامه یافت و سرانجام گرسنگی مدافعان را به تسلیم واداشت. این واقعه، تا حدودی آخرین پاسخ به نژادپرستی یونانیان در ایران بود. وردان وظیفه خود را می شناخت: سلوکیه برای آخرین شورش شوم خود، باید تاوان سنگینی می پرداخت. پس از مجازات شورشیان، حصارهای شهر با خاک یکسان شد و امتیازات تجاری آن به طرز درمان ناپذیری از بین رفت.» ورستاندیک، تاریخ امپراتوری اشکانیان، ص ۳۱۶



خویش، آذوقه آنان را مصادره کنند. زمان به سرعت می گذشت و شهرنشینان نمی توانستند مدت زیادی هرج و مرج های این سال های جنگ داخلی را تحمل کنند.

سناتروک، پارتی و هیرکانی را چهار نعل پشت سر گذاشت.

... می دانیم [سناتروک] طی چند ماه موفق شد، آراخوزی و آتروپاتن را آرام کند. سپس به مدی رفت و وارد ری و اکباتان شد. در آن جا، تاج پادشاهی را بر سر گذاشت و بعد با شتاب وارد الیمائید شد که شورش میهن پرستان در آن دامنه خطرناکی پیدا کرده بود.

... فرمانروای پیر [سناتروک]، زبده سواران پارتی ورزیده از سال ها جنگ داخلی را در مقابل قیام عمومی مردم الیمائید قرار داد. تجربیات آنان پیروزی را به ارمغان آورد، به این ترتیب که با چند نبرد قدرت پارت بر آن نا تحمیل شد و به یاری گاردهای سیت نظم و آرامش دوباره به وجود آمد و عاملان آشوب و خائنین در جا به دار آویخته یا گردن زده شدند، بقیه به بردگی درآمدند و به شدت مجازات شدند. به منظور پر کردن خزانه خالی جنگ مالیات هایشان به دو برابر افزایش یافت<sup>۱۷۸</sup>.

اعدام رهبران قیام و به بردگی درآمدن بقیه مردم قیام کننده شبیه به رفتار است که در زمان کوروش دوم در سرکوب قیام لیدیایی ها صورت گرفت و نیز در زمان این شاه اشکانی افزایش شدید مالیات برای قیام کنندگان را هم داریم که در کنار کشتار و به بردگی گرفتن مردم آن سرزمین مشخصاً خسران بزرگ و شکنجه بدی محسوب میشده است. در اینجا بوضوح می بینیم اشکانیان هیچ دست کمی از هخامنشیان و ساسانیان در شدت عمل به منظور سرکوب شدید قیام های مردمی علیه حکومت خود نداشتند. بنابراین دلیلی در دست نیست بر اساس آن بگوییم پارتها وقتی حاکم ایران بودند در تضاد با هخامنشیان و ساسانیان در مقوله مهمی همچون دفع شورش بر علیه حکومت رفتار میکرده اند بخصوص آنکه شاهان اشکانی برای حفظ سلطنت حتی به خانواده و خاندان خود هم رحم نکرده و آنها را میکشتمند<sup>۱۷۹</sup> چه رسد به قیام کنندگان غیر پارتی که نمونه اش را در سرکوب قیام

۱۷۸. همان، ص ۱۵۷ و ۱۵۸

۱۷۹. ترس شاهنشاه مخصوصاً از افراد خانواده خود بود، زیرا که ایرانیان با احترام جلی و تقریباً مذهبی سلطنت را حق خاندان شاهنشاهی میدانستند [این قسمت از سخن پروفسور کریستنسن برای قیام های اقوام غیر آریایی بطور کامل صدق نمیکند. بعنوان مثال درست است که اغلب سرکردگان قیام های زمان داریوش یکم خود را از خاندان شاهی بیان میکردند و نیز ساسانیان هم نسب خود را به کیانیان بعنوان یکی از سلسله های پادشاهی ایران میرساندند، اما بر تمامی قیام های مندرج در کتیبه بیستون این چنین چیزی صدق نمیکند و برای دو قیامی که بنابر گفته داریوش یکم در ستون پنجم کتیبه بیستون در سالهای دوم و سوم حکومت خویش رخ داده (قیام عیلامیان و سکاها) اثری از اینکه سرداران آن دو قیام خود را به خاندان شاهی منتسب کنند نمی بینیم] و بنابراین بزرگان جرأت نداشتند،

مردم الیمائید مشاهده کردیم و بنابراین اشکانیان هم همواره شبیه به هخامنشیان به شدیدترین وجه با قیام کنندگان بر علیه حکومت خود برخورد میکردند.

## ب) ساسانیان

در زمان ساسانیان هم ما برخورد بعضاً شدید زرتشتیان ساسانی با مخالفین خود حتی آنهایی که دست به قیام علیه حکومت زده و صرفاً مرتد میشدند (برگشتن از آیین زرتشت و بخصوص مسیحی شدن) را شاهد هستیم چنانچه برخی ازین مجازات های زمان هخامنشیان هم در زمان ساسانیان بوقوع می پیوندد و به یک مورد ازین مشابهت ها در اینجا اشاره میکنیم:

در دو ترجمه بند ۳۲ کتیبه بیستون ذکر میشود که داریوش یکم پوست همراهان فرورتیش را میکند<sup>۱۸۰</sup> و مشابه این رفتار را در زمان شاهپور یکم ساسانی با مانی انجام میدهند و بنابر روایت حکیم ابوالقاسم فردوسی پوست وی را کنده و از کاه پر میکنند و بر دروازه آویزان میکنند<sup>۱۸۱</sup> و مورخ رومی آمیانوس مارسلینوس هم بیان میکند از عادات ایرانیان این بوده که تمام یا قسمتی از پوست بدن مجرمین را می کنند<sup>۱۸۲</sup>. هاشم رضی هم در تأیید این مقوله میگوید: «به موجب وندیداد<sup>۱۸۳</sup>، کیفر بدعت گزاران و از دین برگشتگان (= مرتدان)

---

قبل از یافتن یک مدعی سلطنت از تخمه اشکانی، علم مخالفت با شاه را برافرازند. بهمین جهت سلاطین اشکانی بیرحمانه افراد خاندان خود را میکشند. اما این تدبیر غالباً مفید نمی افتاد، زیرا که مردم ناراضی عاقبت کسی را، که از قتل عام جان سلامت برده بود، می یافتند و او را در کشیدن انتقام مدد میکردند. کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۹

۱۸۰. «مردمانیرا که از پیروان برجسته وی بودند در قلعه پوستشان را کندم» داندامایف، ایران در دوران نخستین شاهان هخامنشی، ص ۳۴۸، «مردانی را که برجسته ترین پیروان او بودند، آنان را در هگمتانه، در دژی (پوست کندم و پوست آنان را انباشته از کاه) آویختم» کنت، فارسی باستان، ص ۴۱۵

۱۸۱. نک: فردوسی، شاهنامه، ج ۶، بخش شاپور ذوالاکتاف، گفتار اندر داستان مانی صورتگر، ص ۳۳۶؛ کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۲۸۳. در نظر داشته باشید که بخش ساسانیان شاهنامه قسمتی تاریخی و نه اسطوره ای محسوب میشود و تاریخ دانان به شاهنامه بخصوص در این قسمت ها بعنوان منبعی تاریخی نیز نگاه میکنند: «نیمه اول آن، از آغاز تا داستان مرگ رستم مملو از احساسات عمومی ملیست و از ادوار پیش از تاریخ حکایت میکند، و نیمه دوم، که از اسکندر تا انقراض عهد ساسانیان ادامه دارد، قسمتهای تاریخی در آن با سرگذشتهای داستانی مخلوطست؛ در واقع میتوان گفت که تمام داستان تاریخی ایران در مدت حدود هشت قرن در شاهنامه مندرجست.» اته، تاریخ ادبیات فارسی ص ۵۵

۱۸۲. نک: کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۱۴

۱۸۳. به معنای قانون ضد دیوها یا قانون دشمن دیوها، مجموعه قوانین زرتشتیان که آخرین بخش از اوستای حال حاضر ایشان را نیز تشکیل میدهد. نک: دارمستتر، مجموعه قوانین زردشت، ص ۲۸۶ و ۲۸۷، جای دیگری به قانون

مجازات‌های هولناک داشت که مجرم را زنده زنده پوست می‌کنند، چنانکه مانی را کردند و بدنش را بند بند و تکه تکه به وسیله متخصصان که در سازمان و اداره جرایم مغان و مزدیسنان به خدمت بودند از هم جدا می‌کردند»<sup>۱۸۴</sup>.

ساسانیان مماشاتی با طغیان گران بر علیه حکومت خود نداشتند و بعنوان مثال شاهپور دوم بدلیل شورش مردم شوش شهربانی شوش را خراب کرده و مردم آنرا بقتل میرساند<sup>۱۸۵</sup>. زمان ساسانیان از جهاتی هم بدتر از زمان هخامنشیان بوده بخصوص بدلیل برخورد با مقوله ارتداد چنانچه با شکنجه های وحشتناک از مسیحیان پذیرایی میکردند<sup>۱۸۶</sup> و بعضاً فرقی بین زنان و مردان هم قائل نمیشدند و بعنوان مثال در زمان یزدگرد دوم دو راهبه مسیحی را مصلوب کرده و بعد هم سنگارشان میکنند<sup>۱۸۷</sup>. مشابه کاری که داریوش یکم با فرورتیش و... کرد و چشم و گوش و بینی آنها را می‌برید از جهت بریدن برخی اندام بدن قبل از مرگ فرد، در زمان ساسانیان هم مجازاتی بوده معروف به نه مرگ که

---

قانون ستیزنده با دیو و نه دیوها ترجمه شده است. نک: دوستخواه، اوستا، ج ۲، ص ۱۰۷۷، بنظر میرسد ترجمه آن به قانون ضد اهریمنی «the anti demoniac law» صحیح تر است. نک: Darmesteter, The Zend-Avesta, Part1, ChapterX, pagelxx

۱۸۴. رضی، دانشنامه ایران باستان، ج ۲، ص ۱۲۴۳

۱۸۵. کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۴۸، این شاه ساسانی نسبت به عیسویان هم بشدت سختگیر بوده و بعد از اینکه مسیحیت دین رسمی امپراطوری روم گشت و ماجرای اعدام سیمون برصاعی (جانشین پاپ) بدلیل عدم تمکین نسبت به فرمان شاهپور دوم رخ داد تعقیب مسیحیان ایران نیز از همان زمان ها شروع شد و بر اساس روایت سوزمن مورخ مسیحی قرن پنجم میلادی در عهد شاهپور دوم دوازده هزار نفر مسیحی کشته میشوند. خواه این عدد مبالغه آمیز باشد خواه نه بطور کل نشان دهنده کشتار زیاد مسیحیان در زمان این شاه ساسانی است یعنی اصل کشتار گسترده را نمیتوان براحتی منکر شد بخصوص آنکه خود پروفوسور کریستنسن هم وقوع این کشتار را بهیچ روی منکر نمیشود. نک: همان، ص ۳۶۵ و ۳۶۶، اعدام سیمون برصاعی در منابع سریانی سرآغاز دورانی هست که از آن با عنوان «کشتار بزرگ» یاد میشود. نک: امیری، اعمال شهدای مسیحی ایران در عصر ساسانی: کارنامه شهدای کرخا ذ بیت سلوک، ص ۱۸، پاورقی ششم.

۱۸۶. شکنجه هایی همچون سنگسار و کندن پوست و سوراخ کردن و ریختن سرب گداخته در گوش و چشم و... . نک: کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۱۵ و ۴۱۶، علت این اقدامات ساسانیان زرتشتی علیه مسیحیان ایرانی و رومی هرچه باشد [خواه اقدام علیه حکومت خواه ارتداد زرتشتیان ایرانی و گرایش به مسیحیت خواه ...] نشان دهنده طرز برخورد ساسانیان زرتشتی با مخالفین خود اعم از شورشیان و مرتدین و... است که بسیاری شان ایرانی بوده که از آیین زرتشت برگشته مسیحی شده بودند چنانچه کریستنسن میگوید: «ما در میان شهدای عیسوی به بسیاری بر می‌خوریم، که نام های ایرانی داشته اند.» همان، ص ۴۱۹، حتی اگر فرد مرتد از خاندان سلطنتی باشد هم در صورت ارتداد میتوانسته اعدام بشود چنانچه برادرزاده شاهپور دوم بدلیل مسیحی شدن شکنجه شده و می‌میرد. نک: همان، ص ۴۲۰

۱۸۷. همان، ص ۴۱۵

اندام بدن مثل انگشتان و ساعد و ساق و... به نوبت قطع می‌شده تا در نهایت با قطع سر فرد جان بدهد و این از جمله مجازات‌های مسیحیان در ایران بوده است.<sup>۱۸۸</sup>

چون حکومت‌های اشکانیان و ساسانیان جزء موضوع مقاله ما نبود به بیان همین موارد بسنده میکنیم تا نشان داده شود اینها هم [بیشتر ساسانیان] دست کمی از هخامنشیان در سرکوب و کشتار مخالفین خود خواه ایرانی خواه غیر ایرانی نداشته‌اند و این سرکوب و کشتارها همواره در طول تاریخ ایران باستان بوده است.

مشخصاً رفتار ابوالحسن (علیه السلام) مصداق آیات شریفه قرآن کریم است که خدای هستی الله در آنها فقط تقوا را ملاک برتری انسان‌ها فارغ از نژاد و جنسیت و... بیان کردند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»<sup>۱۸۹</sup> و بوضوح توصیه کرده‌اند که همواره ولو در صورت وجود دشمنی باید با عدالت رفتار شود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا عَدْلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ»<sup>۱۹۰</sup> اما چه در رابطه با سرکوب شورش‌ها در زمان عثمان بن عفان و چه کوروش دوم و داریوش اول [طبیعتاً با در نظر گرفتن رفتار کوروش دوم و داریوش اول با قیام‌کنندگان، کمبوجیه دوم هم شکست نمی‌خورد یا نمی‌مرد رفتار بهتری با قیام‌کنندگان مصری یا برادر خود نمی‌کرد] ما تحقق محتوای این آیات قرآن را نمی‌بینیم.

---

۱۸۸. همان، ص ۴۱۶

۱۸۹. بی تردید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. الحجرات: ۱۳

۱۹۰. ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است. مائده: ۸

## منابع

### منابع فارسی و عربی

قرآن کریم

- ابن اثیر، عزالدین، **تاریخ کامل**، ج ۴، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۸۵ هـ ش.

- ابن الجوزی، أبی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، **المنتظم (فی تاریخ الملوک و الأمم)**، ج ۵، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا؛ مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۱۵ هـ ق.

- \_\_\_\_\_، **تاریخ کامل**، ج ۵، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۸۲ هـ ش.

- ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، **الفتوح**، ترجمه: محمد بن احمد مستوفی هروی، مصحح: غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲ هـ ش.

- ابن بلخی، **فارسنامه**، تصحیح و تحشیه: گای لیسترانج؛ رینولد الن نیکلسون، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۵ هـ ش.

- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمان بن محمد، **العبر (تاریخ ابن خلدون)**، ج ۱، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۳ هـ ش.

- اته، هرمان، **تاریخ ادبیات فارسی**، ترجمه: رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۳۷ هـ ش.

- اسکندری، محمد حسین، «حقوق اجتماعی انسان و مبانی آن در اندیشه و حکومت امام علی(ع)»، فصلنامه علمی-پژوهشی روش شناسی علوم انسانی، شماره ۲۷، ۱۳۸۰ هـ ش، صص ۹۲-۱۱۶.

- افتخارزاده، محمود رضا، منتخب شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، تهران: رسالت قلم، ۱۳۹۵ هـ ش.

- امیری، سجاد، «اعمال شهدای مسیحی ایران در عصر ساسانی: کارنامه شهدای کرخا ذِ بیت سلوک»، فصلنامه پازند، شماره ۳۲-۳۳، ۱۳۹۲ هـ ش، صص ۵-۲۲.

- انیس، ابراهیم؛ منتصر، عبدالحلیم؛ الصوالحی، عطیه؛ خلف احمد، محمد، فرهنگ المعجم الوسیط، ج ۱، ترجمه: محمد بندر ریگی، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۶ هـ ش.

- بادامچی، حسین، فرمان کورش بزرگ، تهران: نشر نگاه معاصر، چاپ دوم، ۱۳۹۲ هـ ش.

- بروسیوس، ماریا، زنان هخامنشی، ترجمه: هایده مشایخ، تهران: انتشارات هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ ش.

- بریان، پی‌یر، تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه: مهدی سمسار، تهران: نشر علم، چاپ اول، ۱۳۹۲ هـ ش.

- بریان، پی‌یر، داریوش امپراتور پارس، ترجمه: زینب دریس محافی، تهران: انتشارات زرین مهر، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ ش.

- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر بن داوود، جُمَل من أنساب الأشراف، ج ۲، تحقیق: سهیل زکار؛ ریاض الزرکلی، بیروت: نشر دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق.

- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر بن داوود، فتوح البلدان، ترجمه: محمد توکل، تهران: نشر ماهریس، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ ش.

- بویس، مری، زرتشتیان، باورها و آداب دینی آنها، ترجمه: عسکر بهرامی، تهران: نشر ققنوس، چاپ یازدهم، ۱۳۸۹ هـ ش.

- پورداود، ابراهیم، یشت ها، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷ هـ ش.

- جونز، لُويد لُولین؛ رابسون، جیمز، **پرسیکا (داستان های مشرق زمین، تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کتزیاس)**، ترجمه: فریدون مجلسی، تهران: انتشارات تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ ش.
- جونز، لُويد لُولین، **شاه و دربار در ایران باستان**، ترجمه: فریدون مجلسی، تهران: انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۹۴ هـ ش.
- چوکسی، جمشید کرشاسپ، **ستیز و سازش**، ترجمه: نادر میرسعیدی، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ هفتم، ۱۳۹۳ هـ ش.
- دارمستتر، جیمس، **مجموعه قوانین زردشت (وندیداد اوستا)**، ترجمه: موسی جوان، تهران: دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۴ هـ ش.
- داندامایف، محمد عبدالقدیرویچ، **ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی**، ترجمه: روحی ارباب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳ هـ ش.
- آهنگر داودی، مژگان، «اثبات وقوع جنگ و درگیری فیزیکی در غزوه بنی قریظه»، فصلنامه پژوهش های تاریخی، شماره ۴ (پیاپی ۵۶)، ۱۴۰۱ هـ ش، صص ۸۷-۱۰۶.
- دریایی، تورج، **سقوط ساسانیان**، ترجمه: منصوره اتحادیه (نظام مافی)؛ فرحناز امیرخانی حسینک لو، تهران: نشر تاریخ ایران، چاپ دوم، ۱۳۸۳ هـ ش.
- دنت، دانیل، **مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام**، ترجمه: محمد علی موحد، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۵۴ هـ ش.
- دوستخواه، جلیل، **اوستا (کهن ترین سرودها و متنهای ایرانی)**، ج ۲، تهران: انتشارات مروارید، چاپ دهم، ۱۳۸۵ هـ ش.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، **اخبار الطوال**، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۴ هـ ش.

- رجبی، پرویز، **هزاره های گمشده**، ج ۲، تهران: انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش.
- رضوی، رسول، **بابک و نقد تاریخ نگاری**، تبریز: رسول رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ ش.
- رضی، هاشم، **دانشنامه ایران باستان**، ج ۲، تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ ش.
- رنجبر، محسن، «مواضع امام علی علیه السلام در برابر فتوحات خلفا»، دو فصلنامه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۲، صص ۵۳-۸۶.
- زرینکوب، عبدالحسین، **تاریخ ایران (بعد از اسلام)**، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دهم، ۱۳۸۳ هـ ش.
- \_\_\_\_\_، **دو قرن سکوت**، تهران: انتشارات سخن، چاپ نهم، ۱۳۷۸ هـ ش.
- \_\_\_\_\_، **کارنامه اسلام**، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ۱۳۴۸ هـ ش.
- سوزینی، فرانسواز؛ هرن اشمیت، کلاریس؛ ملیرن لایا، فلورنس، **سنگ نیشته ی داریوش بزرگ در بیستون (عیلامی-هخامنشی)**، ترجمه: داریوش اکبرزاده، تهران: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ ش.
- سمعانی، ابی سعد عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی، **الأنساب**، محقق: عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة، چاپ اول، ۱۳۸۲ هـ ق.
- شارپ، رلف نارمن، **فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی**، تهران: شورای مرکزی جشنهای شاهنشاهی، بی تا.
- صادقی نقد علی علیا، فاطمه؛ بشیری، علی اصغر، «نقد نه روایت از شورش های ایرانیان در زمان خلافت امام علی (ع) در حماسه دینی دلیل الجنان»، پژوهش نامه ادب حماسی، شماره ۲، ۱۳۹۹ هـ ش، صص ۱۵۱-۱۷۲.
- صفری فروشانی، نعمت الله، «قیام های ایرانیان در عصر اول عباسی»، دو فصلنامه تاریخ اسلام در آینه پژوهش، شماره ۲، ۱۳۸۲ هـ ش، صص ۸۷-۱۱۶.



- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ طبری**، ج ۲، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲ هـ ش.
- \_\_\_\_\_، **تاریخ طبری**، ج ۵، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ ششم، ۱۳۸۳ هـ ش.
- \_\_\_\_\_، **تاریخ طبری**، ج ۶، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۶۹ هـ ش.
- علیخانی، علی اکبر، «عدالت در اندیشه سیاسی امام علی (علیه السلام)»، نشریه پژوهش های اجتماعی اسلامی (اندیشه حوزه سابق)، شماره ۲۷، ۱۳۸۰ هـ ش، صص ۵۷-۸۴.
- عمید، حسن، **فرهنگ فارسی**، تهران: انتشارات راه رشد، چاپ اول، ۱۳۸۹ هـ ش.
- فاگل سانگ، ویلم، **هخامنشیان (بر مبنای مدارک ایران شرقی)**، ترجمه: خشایار بهاری، تهران: نشر فرزاد روز، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، **شاهنامه**، بکوشش: جلال خالقی مطلق، محمود امید سالار، ج ۶، نیویورک: بنیاد میراث ایران، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ ش.
- کاویانی پویا، حمید؛ داغمه چی، ماریا، «تحولات تاریخی و جایگاه استراتژیکی، نظامی و اقتصادی هیرکانیا در عصر هخامنشی»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، شماره ۲۳، ۱۳۹۳ هـ ش، صص ۱۶۷-۱۹۲.
- کریستنسن، آرتور امانوئل، **ایران در زمان ساسانیان: تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان**، ترجمه: رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، چاپ ششم، ۱۳۶۸ هـ ش.
- کنت، رونالد گراب، **فارسی باستان (دستور زبان، متون، واژه نامه)**، ترجمه: سعید عریان، تهران: پژوهشکده زبان و گویش سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، چاپ اول، ۱۳۸۴ هـ ش.
- کورت، آملی، **هخامنشیان**، ترجمه: مرتضی ثاقب فر، تهران: انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۷۹ هـ ش.

- کینگ، لئونارد ویلیام، **تاریخ بابل (از تأسیس سلطنت تا غلبه ایرانیان)**، ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۶ هـ.ش.
- گیرشمن، رومن، **ایران (از آغاز تا اسلام)**، ترجمه: محمد معین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۷۲ هـ.ش.
- لوکوک، پی‌یر، **کتیبه‌های هخامنشی**، ترجمه: نازیلا خلخالی، تهران: نشر فرزانه روز، چاپ ششم، ۱۴۰۰ هـ.ش.
- مازندرانی، غ. وحید، **تاریخ هرودوت**، ترجمه: به انگلیسی جرج راولین سن، به فارسی غ. وحید مازندرانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲ هـ.ش.
- معین، محمد، **فرهنگ معین**، ج ۲، تهران: انتشارات آدنا، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ هـ.ش.
- معینی سام، بهزاد، «بررسی واژه دهیو (Dahyu)»، فصلنامه چستارهای ادبی، شماره ۱۶۴، ۱۳۸۸ هـ.ش، صص ۲۳۷-۲۴۹.
- مهدوی فرد، امیر عباس؛ حسن بگی، علی، «ملاک بهره مندی اهل بیت (ع) از نتایج فتوحات»، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۲۸، صص ۳۹-۵۶.
- مهرآفرین، رضا؛ موسوی حاجی، سید رسول، «عبور از گدروزیا»، فصلنامه پژوهش‌های تاریخی، شماره ۳، ۱۳۸۸ هـ.ش، صص ۵۵-۶۶.
- ناظمیان فرد، علی، «جنگاوران ایرانی در سپاه قبایلی عرب در سده نخست هجری»، فصلنامه پژوهش‌نامه تاریخ اسلام، شماره ۲۲، ۱۳۹۵ هـ.ش، صص ۵-۲۵.
- نفیسی، علی اکبر، **فرهنگ نفیسی**، ج ۳، بی‌جا، نشر کتابفروشی خیام، ۱۳۵۵ هـ.ش.
- نیبرگ، هنریک ساموئل، **دین‌های ایران باستان**، ترجمه: سیف‌الدین نجم آبادی، کرمان: نشر دانشگاه شهید باهنر کرمان، چاپ اول، ۱۳۸۳ هـ.ش.
- ورستاندینگ، آندره، **تاریخ امپراطوری اشکانیان**، ترجمه: محمود بهفروزی، تهران: نشر جامی، چاپ دوم، ۱۳۹۷ هـ.ش.

- هرودوت، تاریخ هرودوت، ج ۱ و ج ۳، ترجمه: هادی هدایتی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، بی تا.

- هینتس، والتر، داریوش و ایرانیان، ترجمه: پرویز رجبی، تهران: نشر ماهی، چاپ اول، ۱۳۸۷ هـ.ش.

- هیون بای، چول، بازخوانی بیستون (متن ایلامی و بابلی سنگ نوشته ی داریوش بزرگ در کوه بیستون)، ترجمه: شهرام جلیلیان، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۹۰ هـ.ش.

- یعقوبی، احمد بن اسحاق، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم، ۱۳۸۲ هـ.ش.

## منابع انگلیسی

- Bleeck, Arthur Henry, Avesta: The religious books of the parsees, from Professor Spiegel's German translation, Hertford: Stephen Austin, 1864.
- Brandenstein, Wilhelm; Mayrhofer, Manfred, Handbuch des Altpersischen, Wiesbaden: Otto Harrassowitz, 1964.
- Briant, Pierre, From Cyrus to Alexander: a history of the Persian Empire, English translation: Peter T. Daniels, USA: Eisenbrauns Press (imprint of Penn State University Press), 2002.
- Briant, Pierre, HISTOIRE DE L' EMPIRE PERSE, Paris: Librairie Arthème Fayard, 1996.
- Darmesteter, James, The ZEND-AVESTA, Part1 The VENDIDAD, Second Edition, London: Oxford, at the Clarendon press, 1895.
- Herodotus, The Histories, English translation: A. D. Godley, Book1, USA: Harvard University Press, 1920.
- Kaper, Olaf Ernst, «Petubastis IV in the Dakhla Oasis: New Evidence about an Early Rebellion against Persian Rule and Its Suppression in Political Memory», Political Memory in and after the Persian Empire, SBL Press, 2015, pp 125-150.
- Kuhrt, Amelie Thekla Luise, «THE ACHAEMENID EMPIRE: A BABYLONIAN PERSPECTIVE», Cambridge Philological Society, 1988, NO. 34 (214), pp 60-76.
- Lecoq, Pierre, Les inscriptions de la Perse achéménide, Paris: Gallimard, 1997.
- Lemons, Michael Ray, Cush to Mysterious Babylon: Africa and the Covenant People, Pittsburgh: Dorrance Publishing Co, 2014.

- Macaulay, George Campbell, THE HISTORY OF HERODOTUS, VOL1, London: Macmillan And Co Publishers, 1890.
- Rawlinson, George, HISTORY OF HERODOTUS, VOL1, London: John Murray Press, 1862.